Rahe Tudeh
راه توده
خرداد-تیرماه ۱۳۸۱
دوره دوم شماره «۱۱۸»

یورش تبلیغاتی به مشی توده‌ای حزب و جنبش (ضمیمه)

۴ مقاله از کتاب توقیف شده اکبر گنجی (ص ۸)

گفتگوی رادیوئی راه توده (ص ۱۹)

دو کتاب خاطره

۱-نوح: خانواده بزرگ مطبوعات (ص ۱۲)

۲- مجید فیاض: آستانقدس-کانون قدرت و ثروت (ص ۳۵)

با خنثی کردن توطئه ایجاد اختلاف درجبهه دوم خرداد، زمینه‌های تشکیل دولت ائتلاف ملی با شرکت ملی-مذهبی را باید فراهم ساخت

کنگره دوم خرداد میتواند کنگره اصلاحات شود!

جنجال آفرینی به بهانه سخنرانی هاشم آغاجری و حادثه‌آفرینی‌های آینده، همگی برای ایجاد موانع برگزاری کنگره دوم خرداد، جلوگیری از تبدیل آن به کنگره اصلاحات و بویژه جلوگیری از شرکت روحانیون حوزه‌های علمیه در آن است!

کنگره دوم خرداد قرار است در آینده‌ای نزدیک تشکیل شود. در این کنگره علاوه بر احزاب و سازمان‌های حاضر در جبهه دوم خرداد، آنگونه که شنیده شده، درکنار شورای رهبری "مجمع روحانیون مبارز" قرار است جمعی از علما و روحانیون حوزه‌های علمیه اصفهان، مشهد و قم نیز بعنوان میهمان شرکت کنند. از میان اصلاح‌طلبان خارج از حاکمیت که عمدتا وابسته به احزاب قدیمی ایران، مانند نهضت آزادی ایران هستند و سوابق طولانی و چند دهساله مبارزه سیاسی-مذهبی دارند نیز چهره‌هائی در کنار برخی دگراندیشان بعنوان میهمان دعوت شده‌اند.

مروری بر آنچه طی ۵ سال بر جنبش اصلاحات رفته، شتابزدگی و تعلل‌هائی که برای جنبش گران تمام شده، تدوین و تصویب کارپایه‌ای اقتصادی-اجتماعی برای اصلاحات که منطبق بر روح قانون اساسی و آرمان‌های انقلاب ۵۷ باشد، استحکام سازمانی جبهه و سمت‌گیری سازمانی آن در میان اقشار و طبقات مردم، تاکید بر ضرورت گسترش صنایع ملی کشور و محدود ساختن تجارتی که متکی به پول نفت بر کشور حاکم است، جلب، جذب و به صحنه باز گرداندن چهره‌های سیاسی دهه اول جمهوری اسلامی که به حاشیه رانده شده‌اند و بویژه ورود همه جانبه‌تر و منسجم تر روحانیت به صحنه اصلاحات، بی شک بخش‌های اساسی کار کنگره آینده جبهه دوم خرداد را تشکیل خواهد داد. اگر تمامی آنچه که پیش‌بینی شده جنبه عملی به خود گرفته و تحقق یابد، گام‌بزرگی در جهت تثبیت دستآوردهای ۵ ساله جنبش و جلوگیری از سقوط ایران به دامان بزرگترین بحران‌ها برداشته شده و از قرار گرفتن نقطه پایان بر انقلاب ۵۷ بصورت بسیار جدی جلوگیری خواهد شد.

بخش بزرگی از آنچه که در روزها و هفته‌های اخیر و بعنوان تاکتیک‌های جدید مقاومت در برابر اصلاحات سازمان داده شده و به اجرا گذاشته می‌شود، کوششی است برای جلوگیری از برگزاری کنگره اصلاحات و یا کنگره دوم خرداد با کیفیتی در آن ابعاد که در بالا به آن اشاره شد.

(بقیه را در ص ۲ بخوانید)

فاجعه اقتصاد اسلامی (ص ۱۳)

نوزادی که از زیر حجاب بیرون آمد! (ص ۶)

آقازاده‌ها بوی نفت می‌دهند (ص ۳)

طرح حذف توطئه جدید (ص ۵)

بهشت زیر پای تجاراست (ص ۱۷)

طرح سلطانعلی کشمند برای آینده افغانستان (ص ۲۷)

(بقیه کنگره دوم خرداد یا کنگره اصلاحات)

اینکه مخالفان جنبش و اصلاحات چه سدهائی را بر سر راه برگزاری کنگره دوم خرداد ایجاد خواهند کرد؟ مشکل و سئوال اساسی نیست. آنچه دارای اهمیت اساسی است درک و برآورد دقیق از شرایط متحول شده کنونی و اراده برای برداشتن گامی جسورانه برای پیش برد امر رفُرم و اصلاحات است.

در پس جنجال‌هائی که مخالفان اصلاحات می‌کنند آیا قدرتی در حد فلج سازی کنگره خوابیده‌است؟

حوادث روزهای اخیر و تلاش چند باره مخالفان اصلاحات برای تحریک روحانیون حوزه‌های دینی جهت به صحنه کشاندن آنان علیه اصلاحات نشان داد که این آخرین تیر ترکش آنهاست. مخالفان اصلاحات بتدریج به آن لحظه و نقطه‌ای نزدیک می‌شوند که حتی قدرت بسیج افراد تحت کنترل مالی خود در بنیادهای مالی را هم ندارند و به خیابان کشاندن نیروهای انصار و حزب‌الله و لباس شخصی‌هم دیگر به آسانی گذشته‌ها ممکن نیست. به همین دلیل آنها متوسل به حربه دینی و جنجال توهین به مقدسات و مراجع تقلید شده‌اند.

افشای فسادی که تا خشت و پی بیوت روحانیون حکومتی و ستادهای فرماندهی برخی فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج رخنه کرده و اسکله‌های اختصاصی واردات را برپا داشته، ضربه بزرگی به مخالفان اصلاحات و روحانیون مرتجع حکومتی بود، بویژه آنکه افشای اخبار این فساد نه تنها در میان فرماندهان رده‌های میانی و پائینی سپاه پاسداران و بسیج این سپاه، بلکه در میان بخشی از بدنه انصارحزب‌الله نیز لرزه بوجود آورده‌است. همانگونه که افشای تلاش آنها برای مذاکرات و زدوبندهای پنهان با امریکا ضربه‌ای هوشیار کننده برای این نیروها بود. این فصل از افشاگری‌ها را افشای اختلاس‌های چند صد میلیاردی پسر آیت‌الله واعظ طبسی، دزدی‌های پسر آیت‌الله مقتدائی دادستان کل کشور، اختلاس‌های آیات و حجج اسلامی نظیر خزعلی و دُری نجف‌آباد و سرانجام تکرار افشای فساد مالی در خانواده هاشمی رفسنجانی آگاهی‌ها را کامل‌تر کرد.

بحث پیرامون دو دوره و دو مرحله از تاریخ جمهوری اسلامی، یعنی دهسال اول جمهوری اسلامی که آیت‌الله خمینی در حیات بود و دهسال دوم که رهبری جمهوری اسلامی به فرد برگمار شده مجلس خبرگان سپرده شد و برگمار کنندگان اصلی وی کنترل بخش مهمی از اختیارات رهبری را در اختیار گرفتند دستآورد بزرگ دیگری بود. اختیاراتی که با تغییر قانون اساسی و گنجاندن ولایت مطلقه فقیه در آن، بسیار گسترده‌تر از زمان حیات بنیانگذار جمهوری اسلامی شد و دست برگمار کنندگان رهبر را نه تنها در غارت کشور باز گذاشت، بلکه دست درازی به مال و جان مردم را نیز ممکن ساخت. این نیز یکی از مهم‌ترین عرصه‌های افشاگری و روشنگری در یکسال اخیر بود و از این طریق، دلائل و زمینه‌های رشد آقازاده‌ها و حکومت هزار فامیل روحانی در جمهوری اسلامی برای مردم آشکار شد.

یورش به ملی-مذهبی‌ها ضربه افشاگرانه دیگری بود که بر پیکر مخالفان اصلاحات و مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی وارد آمد و آنها را بیش از پیش بعنوان بخش جدائی ناپذیر این مرحله از اصلاحات در ایران تثبیت کرد.

سقوط طالبان در افغانستان و فاش شدن ارتباطهای پنهان بخشی از مخالفان اصلاحات با شبکه‌های تروریستی سازمان القاعده نیز صحنه افشاگری‌ها را گسترده‌تر کرد، بویژه آنکه معلوم شد هدایت اصلی القاعده، ملاعمر، اسامه‌بن‌لادن و همه جنایتکارانی که بنام اسلام در الجزایر، افغانستان، سودان و دیگر کشورهای اسلامی جنایت آفریده و دست عده‌ای از آنها در جیب سازمان تبلیغات اسلامی، سپاه قدس و سپاه محمد بود در دست امریکا و انگلیس بوده و بدین ترتیب خطر حمله نظامی به ایران را افشای این مناسبات و رابطه‌ها ممکن ساخته‌است.

گزارش تکاندهنده‌ای که پس از چند ماه نظرسنجی و تحقیق تهیه شده و نشان از سقوط اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت داشت، فصل دیگری از ضربه به مخالفان اصلاحات بود. این گزارش زیر نظر مشاوران ریاست جمهوری تهیه شده و نسخه‌هائی از آن دراختیار رهبر و دیگر سران حاکمیت قرار گرفت. در این گزارش تکاندهنده تصریح شد که امید مردم به حل مشکلات جامعه از طریق اصلاحات کاهش یافته و در عوض امید به دخالت خارجی رو به افزایش است و کسانی در داخل حاکمیت، همانند ستون پنجم امریکا در پی سقوط بازهم بیشتر این اعتماد و فراهم ساختن زمینه دخالت مستقیم امریکا در امور ایران است!

بدنبال آگاهی از همین تحقیق است که آیت‌الله امینی نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری با صراحت هشدار داد «من بسیج مردم را در صورت وقوع یک خطر بسیار دشوار می‌بینم!» و این هشدار را در مناسبت‌های دیگر نیز تکرار کرد. انتشار گزارش تهیه شده در وزارت کشور در همین خصوص و سرانجام، آخرین نظرسنجی انجام شده در شیراز گلوله‌ای بود بر سینه مخالفان اصلاحات، بسیار موثر تر از گلوله‌ای که به شقیقه حجاریان و برای متوقف کردن اصلاحات شلیک شد.

این مجموعه از افشاگری و آگاهی از یک طرف و پیوستن جمع بیشتری از روحانیون سرشناس و صاحب اعتبار در جمهوری اسلامی به طرفداران ضرورت اصلاحات زمینه‌های بسیار مساعدی را برای گام‌های بلند فراهم ساخته‌است. حتی شکاف در میان مقامات قوه قضائیه را نیز باید در این محاسبه گنجاند. از دل این شکاف تاکنون معاون اول قوه قضائیه " حجت‌الاسلام مروی" و دادستان کل کشور"آیت‌الله نمازی" بیرون آمده‌اند. آیت‌الله واعظ طبسی که بسیاری از امور قوه قضائیه در دست اوست، بخش عمده پول حوزه‌ها و مدارس مذهبی قم و مشهد و اصفهان را از بودجه آستانقدس رضوی تامین و از این طریق اعمال نظر می‌کند. افشای فساد مالی وی و پسرانش حلقه محاصره او را تنگ‌تر کرده و برکناری و حتی محدود شدن حوزه قدرت مالی و سیاسی وی، بی شک قوه قضائیه را دستخوش تغییرات اساسی خواهد کرد. همچنان که بر مدیریت مدرسه حقانی قم تاثیر خواهد گذاشت. بحث پشت صحنه پیرامون ضرورت آزادی آیت‌الله منتظری و پایان حصر وی در خانه‌اش که توسط رئیس مجلس (کروبی) رسما افشاء شد نیز فصل دیگری از آگاهی‌ها و افشاگری‌ها را نشان می‌دهد.

بدین ترتیب، در هر تصمیمی پیرامون کنگره آینده دوم خرداد باید تاثیرات این توازن نیروها تا حد تشکیل یک دولت وحدت‌ملی، مرکب از همه طرفداران اصلاحات و بویژه نیروهای ملی-مذهبی گنجانده‌شود

بسیار طبیعی است که مخالفان اصلاحات با تمام توان باقی مانده از خویش وارد میدان شوند، اما این توان هرگز در حد و اندازه دوران اولیه ریاست جمهوری خاتمی و آغاز روند اصلاحات نیست واین همان نکته‌ایست که باید بدان توجه کرد. نظرسنجی‌ها، خطرخارجی، افشاگری‌ها، آگاهی مردم، پیوستن روحانیون بیشتری به جبهه اصلاحات و... همه آنها دستآوردهای بزرگی است، که ابعاد و تاثیر آن هرگز نه تنها کمتر از حضور مطبوعات دوره اول ریاست جمهوری خاتمی نیست، بلکه به مراتب مهمتر و کارسازتر نیز هست.

هر نوع جسارتی برای تصمیم گیری و پیشبرد اصلاحات، از درون این یقین به توازن تغییر یافته به سود اصلاحات بیرون می‌آید. بهترین دلیل آن، حرکات جنون آسای هفته‌های اخیر بخش مصمم‌تر جبهه ضد اصلاحات است.

آقازاده‌ها
بوی نفت
و عتیقه می‌دهند!

هیچکس در جمهوری اسلامی جسارت نزدیکی به بشکه‌های نفت در انبار باروت حکومتی را ندارد. در این تاریکخانه کافی است کبریتی برای روشنائی کشیده شود تا دیگر چشمی برای دیدن باقی نماند. وقتی برای وارد کردن پارچه روسری در بازار تهران شکم همدیگر را سفره می‌کنند و برای صادرات زیره کرمان و زعفران خراسان تخت و تاج برای خود دست و پا کرده‌اند، حساب باید کرد که برای رسیدن به قلعه و باروت صادرات نفت، از چه سنگر و خاکریزهائی باید عبور کرد. آنجا که مدیریت دولتی عمل می‌کند و ارتباط با شرکت‌های بزرگ نفتی برقراراست، سیاست وارتباط‌های بین‌المللی در کنار دلالی میان شرکت‌ها و پورسانتاژهای نفتی جریان دارد و آنجا که نفت خارج از کنترل اوپک صادر می‌شود، این خون سیاه در شریان‌های مافیای قدرت و ثروت.

مدیران نفتی، مهم‌نیست چه تخصصی دارند و چند ساله‌اند، مهم آنست که پشتشان به کدام بیت از بیوت مافیائی گرم است و شجره‌شان به کجا وصل؛ بقیه‌اش خود به خود حل می‌شود!

خرمشهر ویران و مخروبه از عراق پس گرفته شد، آبادان هم از ارتش عراق پاک شد، از هفت‌گل و آغاجاری و مسجد سلیمان نیز چیزی باقی نماند. چند صد هزار جوان روستائی، درکنار هم سن و سال‌های خود که پیشتر به حاشیه شهرهای بزرگ کوچ کرده بودند در فتح ویرانه‌ها قربانی شدند. ارتش عراق در هم شکست و از جنوب نفت خیز بیرون رفت، اما آنکه فاتح واقعی جنوب ایران شد، روستائیان و شهرنشینان جوانی نبودند که والدینشان عکس‌های آنها را در کنار وصیت‌نامه‌هایشان زینت تاقچه اتاق‌های خشت و گلی خود کرده‌اند. فاتحین جدید از همان جائی آمدند که نه هنگام سقوط خرمشهر در جنوب ایران بودند و نه در فتح دوباره آن نقش داشتند. آنها از دل حکومت بیرون آمدند و آقازاده‌هایشان سرداران تازه به میدان آمده‌ای بودند که نه از دل جنگ با عراق، بلکه از شکم بازار تهران و بیوت روحانیون بیرون آمدند و میدان‌های نفتی جنوب را فتح کردند. نه خرمشهر آباد شد و نه آبادان ویران. عکس‌هائی که امسال و بمناسبت سالگرد فتح خرمشهر در مطبوعات ایران منتشر شد آواری بود بر سر فاتحین جنگ با عراق. خرمشهر همان ویرانه‌ای بود که از عراق پس گرفته شد و آبادان نیز چیزی بیش از خرمشهر نبود.

پس از یک دهه، مجلس ششم لایحه اختصاص یک هزارم از درآمدهای نفتی برای بازسازی ویرانه‌های جنگ با عراق را به تصویب رساند، نه از صادرات نفت، بلکه از محل فروش نفت در داخل کشور.

خبرگزاری دانشجوئی ایسنا، از علی هاشمی بهرمانی، نماینده رفسنجان در مجلس ششم همین را از وی می‌پرسد. او از جلال‌آل‌احمد قصه‌ای نقل می‌کند و اینکه او یک زمانی در جزیره خارک گفته بود «پیش‌بینی می‌کنم دریائی از آهن و آتش در این جزیره ایجاد خواهد شد، بدون اینکه مردم منطقه بتوانند استفاده‌ای از این تاسیسات صنعتی ببرند.» و اینکه این یک هزارم خرج فرهنگ و ورزش و آموزش و پرورش شده و گزارش آن را هم وزارت نفت به کمیسیون نفت مجلس داده‌است. بعد هم ذکری از مصیبت کاهش سهمیه صادرات نفت ایران در اوپک که از ۲۴ در صد به ۱۲ در صد رسیده‌است و ذخایر نفتی ایران نزدیک به ۱۳۰ میلیارد بشکه است و با این رقم ایران ده در صد تولید نفت جهان را باید در اختیار داشته باشد!

نه صحبتی از بازسازی جنوب ویران شده کشور در میان است و نه بحثی در باره سهمیه‌ای که برای فروش نفت در اختیار سپاه پاسداران و شرکت‌هائی که فرماندهان آن تشکیل داده‌اند، نه از حوزه علمیه اصفهان و حوزه علمیه قم صحبتی در میان است که مانند سپاه پاسداران نفتی شده‌اند و نه از خراسان که آستانقدس رضوی گاز سرخس را پشت قباله خود کرده و مدعی مالکیت و فروش ۱۰ در صد نفت ایران است. آن فرهنگ و آموزشی هم که آقای هاشمی بهرمانی، عضو فراکسیون کارگزاران سازندگی در مجلس از آن یاد می‌کند، پیش از آنکه به فرهنگ و آموزش و پرورش اختصاص یافته باشد، در دفاتر شورای تبلیغات اسلامی چند شهر بزرگ جنوب صرف گسترش مساجد و هزینه‌های شورای ائمه جمعه و جماعات و ... شده‌است.

در تهران، وزیر نفت "زنگنه" گل سر سبد حزب کارگزاران سازندگی است و درکنار محمدهاشمی و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌نشیند. گاه که نمی‌تواند بدرستی میان سران مانور کند، تهدید به محاکمه می‌شود و آنگاه که بر سر تقسیم پست‌های حساس شرکت نفت تفاهم و توافق بدست می‌آید محاکمه و استیضاح در مجلس به تعویق می‌افتد. رگ خواب خیلی‌ها در دستش است و به همین دلیل‌هم روی دو صندلی وزارت نفت و عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام نشسته‌است. از بیوت آقایان در قم تا بیوت آقایان در تهران "شاه" راهی اختصاصی برای خود کشیده‌است و متناسب با توازن قدرت و مناسباتی که در جمع مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی وجود دارد، آقازاده‌ها را در پست‌های کلیدی می‌گمارد. آقازاده‌هائی که دیگر نه بوی گلاب قمصرکاشان و عطرهای تند و غیر قابل تحمل اطراف حرم امام رضا، که بوی نفت می‌دهند.

روزنامه حیات نو، در ستون یادداشت روزانه خود، به قلم "جلال شاهیوند" درباره این آقازاده‌ها و سلطه مافیای هزار فامیل بر شرکت و صنعت نفت کشور می‌نویسد:

بوی نفت!

۱- کدام تخصص، تجربه و شخصیت منحصر به فرد آقازاده‌ها باعث شده تا آنان در مهم‌ترین وزارتخانه این کشور که شریان حیاتی اقتصاد ایران را نحوه مدیریت آن بستگی دارد مشغول به فعالیت باشند؟ اگر رانت خویشاوند سالاری، رابطه بازی و یا محکم‌کاری وزیران سابق این وزارتخانه عامل اصلی به کارگیری این جوانان کم سن و سال و گاه بی سواد در وزارت نفت نبوده‌است، چه ویژگی ممتازی در آنان می‌توان یافت؟ این درحالی است که بسیاری از متخصصان و مدیران مجرب وزارتخانه نفت اکنون نیمکت نشین پارک‌ها شده‌اند.

۲- پیش از این یک جوان زمین شناس با بیست و پنج سال سن به مدت ده سال مسئولیت یکی از دو معاونت مهم و حضور در هیات مدیره سازمان‌های تابعه را برعهده داشت. این جوان پس از تغییر دولت به

مشاورت وزیر نفت منصوب شد و پس از آن به مجلس راه یافت۰(علی‌هاشمی که مصاحبه او را در بالا خواندید؟)

۳- جوان دیگری ازهمین تبار هم اینک مسئولیت یکی از سازمان‌های مهم وزارت نفت را عهده‌دار است، کسی که از کمترین ویژگی شخصی، تحصیلات و تجربیات برخوردار نیست۰ آقازاده‌ای "م۰ن" دارای واسطه‌هائی در بخش مهندسی نفت است و ارتباطات غیر متعارفی با دفتر لندن وزارت نفت دارد۰(توجه کنید به رابطه‌های انگلیسی در سیاست خارجی و وصل بسیاری از برگماری‌ها و رابطه‌ها داخل کشور به انگلستان)

۴- آقای "جعفر۰ن" که پیش از انقلاب نیز با بسیاری ارتباط داشته و هم اکنون نیز از ملاکین بزرگ است و برای حفظ ظاهر در محل کارش از بخاری علا۰الدین استفاده می‌کند، با یکی از معاونین وزارت نفت چنان ارتباط تنگاتنگی دارد که حتی تعیین رئیس دفتر این معاونت نیز با معرفی نامبرده انجام می‌پذیرد۰ (توجه کنید به احیای نظام زمینداری بزرگ و فئودالیسم در دهساله دوم جمهوری اسلامی)

۵- یکی از معاونین وزیر که به یکی از جناح‌های مخالف دولت دوم خرداد وابسته است، مدیریت ۱۳ پروژه نفتی تحت امر خود را به همفکران غیر متخصص خود سپرده‌است۰ (از وابستگان موتلفه اسلامی و جمعیت اسلامی مهندس به رهبری محمدرضا باهنر)

۶- دفتر خرید در شیخ نشین دبی در اختیار گروه آقای "الف" است۰ دوستانشان در دبی شرکتی با نام «پتروپل» ثبت کرده‌اند تا در آینده با استفاده از موقعیت ممتاز آن در وزارت نفت به رانت‌های کلان دست بزنند۰

بوی خاک - بوی عتیقه!

روزنامه نوروز در شماره بیست و هفتم خرداد خود فاش ساخت: «هفته گذشته اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس از موزه هنرهای معاصر بازدید کردند۰ علل اصلی این بازدید خبر مربوط به خارج کردن تابلوهای زیادی از این موزه و ارسال آن به خارج از کشور بوده‌است۰ گفته می‌شود این عمل در زمان رفیقدوست مدیر سابق بنیاد مستضعفان انجام شده‌است۰ بخشی از این موزه زیر نظر بنیاد مستضعفان و بخشی زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اداره می‌شود۰ در دیدار هفته گذشته نمایندگان مجلس به آنها اطمینان داده شد که تابلوها با مجوز دولت به خارجی‌ها فروخته شده‌است و بحث‌هائی بر سر قیمت فروش تابلوها مطرح است۰»

باز شدن درب انبارهای خالی از تابلوهای موزه هنرهای معاصر در برابر دیدگان نمایندگان مجلس، تنها یک حیرت سیاسی نبود، بلکه شوک اقتصادی هم بود۰ باکمی بالا و پائین کردن و پاسخ خواستن از چند مسئول این موزه صحت همان گزارش‌هائی تائید شد که پیشتر مطبوعات با اشاره طرح کرده بودند اما جسارت و اطلاعات کافی برای بیان همه واقعیت نداشتند۰ تابلوهای این موزه را شبکه قاچاق اشیا۰ عتیقه و گرانبهای موزه‌های ایران به خارج از کشور منتقل و فروخته شده‌است۰ همین است که در ۲۰ سال گذشته بخش ایران موزه‌های بزرگ جهان متنوع تر و پر اشیاء تر شده‌است!

کار کاملا از مجرای قانونی انجام شده، گرچه عمل بی‌قانونی بوده! یعنی در دولت هاشمی رفسنجانی و باجازه دولت این عمل انجام شده‌است۰ مطبوعات ننوشتند اما بسیاری می‌دانند که یکی از کانال‌های انتقال اشیاء عقیقه و قیمتی موزه‌های ایران و دفینه‌هائی که در جمهوری اسلامی کشف شده در سال‌های اخیر به خارج از کشور شرکت با هواپیمائی "ماهان" بوده‌است۰ این شرکت متعلق به خانواده هاشمی رفسنجانی است و رفیقدوست نیز در آن سهیم است۰ فرهنگ ایران در داخل کشور حراج شد و یادگارهای تاریخی آن در خارج از کشور۰

"پراگ" پایتخت جمهوری "چک" در تمام سال‌های گذشته مرکز انتقال اشیاء عتیقه ایران از طریق شرکت ماهان به این شهر و از این شهر به حراجهای بزرگ جهانی بوده‌است۰ یک فروشگاه ایرانی در خیابان "واسلاوسکی" که مرکزی ترین خیابان پراگ است و یکی از وابستگان هاشمی رفسنجانی آن را سال‌هاست اداره می‌کند، ایستگاه مذاکرات، معاملات و انتقال اشیاء عتیقه قاچاقی شده که از ایران به پراگ منتقل می‌شود۰ مسئول این فروشگاه دانشجوی سابق و سال ششم پزشکی "ش" است که درس را رها کرد و بلافاصله پس از سقوط دولت سوسیالیستی در جمهوری چکسلواکی راهی این کشور شد و در مرکزی ترین نقطه پراگ و با قیمتی بسیار ارزان یکی از بزرگترین مغازه‌ها را خرید و کار را شروع کرد۰ این مغازه تنها محل ملاقات‌های علنی است، چرا که تابلوها، ارز خارجی منتقل شده از ایران به پراگ و دیگر مذاکرات و معاملات در خانه‌هائی انجام می‌شود که همگی وابسته به مدیریت این مغازه‌است۰ مغازه‌ای که به ظاهر اشیاء عتیقه بسیار معمولی ایران را می فروشد، اما در خانه‌های وابسته به آن معاملات چند میلیون دلاری انجام می‌شود و ارز ورودی آن، به حساب‌های بانکی اروپا منتقل و تقسیم می‌شود!

این نیز بخشی دیگری از فعالیت‌های سیاه مافیای قدرت در جمهوری اسلامی است که آقازاده‌های دیگری فرماندهی آن را برعهده دارند۰

طرح حذف بقیه از ص ۵

عیسی سحرخیز، معاون مطبوعاتی سابق وزارت ارشاد دومین قربانی این مرحله از طرح یاد شده‌است، همچنان که محسن میردامادی نیز مشمول همین طرح شد۰ با اطلاع از همین طرح و اشارات غیر علنی، مسئولین روزنامه بنیان و حتی بهار نیز بدنبال مدیر مسئول جدید می‌گردند و روزنامه نوروز نیز با آگاهی از همین طرح، در صورت حذف میردامادی اما اجازه انتشار یافتن نوروز، بجای انتشار یک روزنامه مشابه، بدنبال یک مدیرمسئول جدید برای جایگزینی آن می‌گردد۰ محسن میردامادی در دادگاه مطبوعات محکوم شده‌است۰

رئیس دادگستری تهران

علیزاده رئیس دادگستری تهران، در یک جلسه خصوصی این طرح را تائید کرده‌است و تکاپوهای جدید برای یافتن مدیران جدید از همینجا آغاز شده‌است۰ در مورد نشریات کوچک و مستقل نیز، به مدیران مسئول آنها گفته شده‌است که اگر مایل به انتشار نشریه‌شان هستند افرادی که قوه قضائیه نظر منفی نسبت به آنها وجود دارد را باید بی سر و صدا کنار بگذارند۰ این توصیه شامل حال برخی نشریات توقیف شده اخیر هم شده‌است۰ به این ترتیب و با حذف مدیران مسئول دارای سابقه مطبوعاتی چند سال اخیر و یا دارای سوابق حکومتی، همراه با برخی نویسندگان و خبرنگاران صاحب قلم و تاثیر گذار حذف می‌شوند تا کیفیت، تیراژ و تاثیر گذاری آنها محدود شده و خود سقوط کنند!

"طرح حذف"

برای مقابله شبه قانونی باکتاب،نویسنده و مطبوعات

سخنان حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای در هیات نظارت بر مطبوعات، در اجرای طرحی‌است که به "طرح حذف" مشهور شده‌است. این سخنان را در آخرین برگ ضمیمه این شماره راه‌توده می‌خوانید.

بموجب این طرح جدیدی که برای اجرا در اختیار دادگستری تهران گذاشته شده، شیوه محکومیت قضائی و ممنوعیت از کار مطبوعاتی برای چهره‌های سرشناس و صاحب قلم مطبوعات و حذف روزنامه‌نگاران تاثیر گذار طرفدار اصلاحات، جایگزین طرح توقیف و بستن مطبوعات شده‌است. این طرح در پایان سال گذشته و با توجه به فشارهای محافل و مجامع حقوق بشر و کانون‌های دفاع از آزادی مطبوعات تهیه شده بود تا هم با توقیف مطبوعات این فشارها تشدید نشود و هم کار مقابله با آزادی مطبوعات جنبه قانونی به خود گرفته و دچار وقفه نشود!

از ابتدای سال جدید، این طرح گام به گام به اجرا گذاشته شد و در ادامه آن، در روزهای اخیر توسط "محسن اسماعیلی" عضو حقوقدان شورای نگهبان و مشاور حقوقی سردار قالیباف فرمانده نیروی انتظامی بدینصورت اعلام شد:« ما به جای این که جلوی مجرم مطبوعاتی را بگیریم، روزنامه را می‌بندیم که علاوه بر داشتن تبلیغات بین‌المللی و سیاسی، باعث مشکلات اقتصادی کارکنان آن نشریه نیز می‌شود.» (روزنامه نوروز اول خرداد ۱۳۸۱) و افزود: «اگر کاری کنیم که مجرم مطبوعاتی از عرصه اطلاع رسانی حذف شود، دیگر نیازی به تعطیلی نشریات نیست...»

محسن اسماعیلی یکی از همان دو حقوقدانی است که بر سر انتخاب آن‌ها بین مجلس ششم و رئیس قوه قضائیه کشاکشی بزرگ بوجود آمد که سرانجام نیز با پافشاری رئیس قوه قضائیه، فشار شورای نگهبان و حمایت مجمع تشخیص مصلحت نظام مجلس را دور زده و حکم تائید برای رفتن به شورای نگهبان را گرفتند. مجلس، این دو حقوقدان را پیش از آنکه متخصص حقوقی بداند، از جمله سربازجوهای زندان‌ها می‌شناخت و بویژه روی نقش محسن اسماعیلی و ارتباط آن با محافل مخفی اطلاعاتی (محفل بازسازی شده امنیتی سعید امامی) تاکید داشت.

طرح حذف روزنامه نگاران از عرصه مطبوعات، ابتدا بصورت تهدید و احضار به اداره اماکن پیش برده شد و علاوه بر احضار، بازجوئی توام با تهدید و توهین برخی روزنامه نگاران در زیر زمین اداره اماکن نیروهای انتظامی به آنها توصیه شد که اگر نمی‌خواهند سرنوشت پوینده و مختاری (دو تن از قربانیان طرح قتل درمانی و یا قتل‌های زنجیره‌ای) را پیدا کنند، خودشان از مطبوعات کنار بروند!

سیامک پورزند قربانی شد!

در همین طرح سیامک پورزند، که در تمام دوران پس از انقلاب، مانند دوران پیش ازانقلاب کار جدی مطبوعاتی نداشت اما بر اساس علاقه‌ای که به برقرای رابطه باهمگان داشت خود به خود در جریان گفتگوهای اهل قلم و مطبوعات در تحریریه‌های این روزنامه‌ها و دیدارها وجلسات آنها قرار گرفته بود، ابتدا احضار و سپس ربوده و بازداشت شد.اطلاعاتی که وی در بازجوئی‌های خود، زیر فشار مطرح کرد نیز به کارپایه احضارها، تهدید و پرونده‌سازی‌های اداره اماکن اضافه شد و بازجوئی ۷۰۰ صفحه‌ای وی نیز در اختیار موسسه پرونده‌سازی برای مطبوعات در موسسه کیهان قرار گرفت.

برادر حسن نباید در سایه برادر حسین فراموش شود!

این احضارها و تهدیدها، پیش از آخرین احضار و سپس بازداشت پورزند توسط "حسن شایانفر" مدیر داخلی روزنامه کیهان با احضار گاه گاه وی به روزنامه کیهان نیز جریان داشت. حسن شایانفر سرپرستی تیمی را در موسسه کیهان برعهده دارد که مسئول پرونده‌سازی برای مطبوعات، اهل قلم، مترجمین و نویسندگان است و چند تن از حاشیه نشینان مطبوعات و محافل هنری قبل از انقلاب نیز با آن همکاری دارند. از آن جمله فردی بنام "الهیاری" که پیش از انقلاب شعر می‌گفت و با برخی صفحات ادبی روزنامه کیهان نیز همکاری داشت. در این جمع، که اکنون مطبوعات داخل کشور نیز اخیرا و در جریان توقیف کتاب گنجی و چند کتاب منتشر شده دیگر به آن اشاره کرده‌اند، تعدادی از توابین مجاهدین خلق و سازمان پیکار نیز همکاری دارند. افرادی که در زندان اوین و زندان ۳ هزار (توحید بعدی و کمیته مشترک قبل از انقلاب) زیر نظر حسن شایانفر و حسین شریعتمداری استحاله فکری یافته و تواب فکری شدند. بسیاری از پروندهای تشکیل شده برای مطبوعات توسط این تیم تهیه شده و دراختیار قاضی مرتضوی برای احضار و بازداشت و محاکمه و توقیف روزنامه‌ها قرار گرفته است و اخیرا نتیجه و حاصل کار کنکاش آنها روی کتاب‌های منتشر شده و اجازه انتشار یافته از سوی وزارت ارشاد اسلامی، در چارچوب "طرح حذف" مبنای برخورد قضائی با ناشران ونویسندگان شده‌است.

این بخش از طرح مذکور– احضار به زیر زمین نیروهای انتظامی و مقدمه چینی برای محاکمه پورزند و سپس یورش همه جانبه به مطبوعات– با افشاگری‌های مطبوعات و بویژه مقاومت مجلس آنگونه که پیش بینی شده بود تحقق نیافت و به همین دلیل طی چند هفته جلسات پنهان باحضور **علیزاده، قاضی مرتضوی و دو حقوقدان مدافع این طرح در شورای نگهبان،** مرحله دوم طرح تنظیم و به اجرا گذاشته شد. براساس مرحله دوم طرحی که محسن اسماعیلی با صراحت آن را در مصاحبه با روزنامه نوروز اعلام کرد، بجای احضار روزنامه نگاران و تهدید آنها در زیر زمین اداره اماکن، باید روزنامه‌نگاران و نویسندگان طرفدار اصلاحات در مطبوعات را بجای احضار مخفیانه، آشکارا به قوه قضائیه احضار، برای آنها تشکیل پرونده داده و از کار مطبوعاتی محروم ساخت و در عین حال به آن روزنامه ونشریه‌ای که این نویسندگان و روزنامه‌نگاران در آن کار می‌کنند اجازه ادامه فعالیت داد، که در دراز مدت توان تاثیر گذاری این روزنامه و نشریه تحلیل خواهد رفت و خود به خود از صحنه مطبوعاتی کشور حذف خواهد شد! ستاد بازسازی شده قتل‌های زنجیره‌ای، قاضی مرتضوی و حقوقدانان شورای نگهبان یک شورای مشترک برای اجرا و پیگیری این طرح پیش بینی کردند و کار شروع شد. سعید پورعزیزی که از همکاران نزدیک دفتر محمد خاتمی محسوب می‌شود به دادگاه احضار و از کار مطبوعاتی محروم شد اما به روزنامه‌ای که در آن کار می‌کرد اجازه ادامه انتشار داده شد. **(بقیه در ص ٤)**

نوزادی زشت که زیر حجاب اجباری چشم به دنیا گشود!

ویکتوریا آزاد

بهمن ۵۷، انقلابی در ایران، با رهبری آیت‌الله خمینی شکل گرفت که توده‌های میلیونی مردم ایران در آن نقش داشتند. زنان ایران نیز با حضور فعال خود سهمی تاریخی و بسزا در آغاز و پیروزی این انقلاب داشتند. با آنکه در طول انقلاب و در ابتدای پیروزی آن، حجاب بعنوان چادر سیاه برای زنان مطرح نبود و حتی آیت‌الله خمینی نیز حجاب را امری در حد پوشش و نه چادر سیاه عنوان کرده بود، بتدریج تحمیل این پوشش در حد تحقیر و با هدف از صحنه فعالیت اجتماعی راندن زنان ایران آغاز شد. اصرار به تحمیل و مقاومت در برابر آن، در بخش‌هائی از جامعه ما کم‌کم به مقاومتی تبدیل شد که مقاومت عمومی جامعه را در برابر تحریف انقلاب ۵۷ تکمیل کرد. این مقاومت ابتدا از سوی زنان وابسته به اقشار روشنفکر و میانی جامعه آغاز شد و در نیمه دوم جمهوری اسلامی (اگر دهه ۸۰ را مبنا قرار دهیم) سطوح گسترده‌ای از نسل جدید کشورما را در بر گرفت.

حجاب و پوشش زنان ایران، در آن حد که به عرف و سنت، مذهب و عادت زنان باز می‌گشت پیش از انقلاب نیز وجود داشت و ای بسا اگر رهبران جمهوری اسلامی اصرار به چادر سیاه و پوشش اجباری در رنگ‌های کسل کننده و یکنواخت نمی‌کردند، خود به خود نیز ادامه می‌یافت، اما اکنون چنین نیست و مقابله با حجاب نیز به مقابله بزرگتر با حکومت تبدیل شده‌است. امروز، بر خلاف سال‌های دور نه حکومت دیگر بدنبال بدحجاب و بی‌حجاب است و نه زنان و دختران جوان خود را گرفتار آن بگیروببندهای خیابانی می‌یابند، اما بیرون آمدن از زیر پوشش‌های تقریبا رایج سال‌های اخیر هم خود به نشانه‌ای از لجبازی با حکومت تبدیل شده و بخشی از نافرمانی مدنی زنان شده‌است. از این منظر است که ضرورت دارد به جنبه اینگونه مقابله با حجاب نیز توجه شده و آن را بخشی از مقابله عمومی دانست.

بخش دیگری از بحث مربوط به جنجال حجاب و یا مقابله با تحمیل حجاب به زنان ایرانی، پذیرش تقریبا آسان آن در جامعه ایران، در آغاز انقلاب و تبدیل شدن آن به نمادی از نزدیکی ایدئولوژیک و دینی به انقلاب بود، بویژه آنجا که مردان مذهبی و انقلابی نیز خود به آمران نهی از منکر در خانه و خانواده تبدیل شده بودند. شاید بتوان گفت که پافشاری جمهوری اسلامی بر حجاب، بر آمریت مردان بر زنان ایران کمک کرد. امری که بر اثر انقلاب و در طول انقلاب دگرگون شده بود و زنان با بیرون آمدن از خانه و پیوستن به صفوف مردان برای حضور در انقلاب این آمریت کهنه و جا افتاده در فرهنگ ایرانی را ضربه پذیر ساخته بودند. از دل این آمریت و نهی از منکر انواع جنایاتی بیرون آمد که در پیش از انقلاب بندرت روی می‌داد. شاید قتل زنان در مشهد مشهورترین حاصل این روند و بعنوان حاصل فقر آلوده به فحشا. باشد اما تنها نمونه‌نیست. معاون اجتماعی پزشکی قانونی با صراحت ناچار به اعتراف در برابر سئوالات خبرنگاران می‌شود که ۸۱ در صد زنان ایران در خانه تحت آزار قرار می‌گیرند. در این جا سیطره سنت‌های مردسالارانه بر مناسبات خانوادگی ما ایرانی‌ها را نباید فراموش کرد. این آزار تنها شامل زنان نمی‌شود، بلکه کودکان را هم در برمی‌گیرد. شاید قتل یک کودک توسط پدرش که این روزها در مطبوعات و در آستانه سمینارهای جهانی حقوق کودک منتشر شد جنجالی‌ترین نمونه باشد، اما شنیع‌ترین آنها نبود. ساده‌ترین وسیله تنبیه کودکان در بسیاری از خانه‌ها، از مرز سیلی و مشت گذشته و به حبس در زیرزمین‌ها و شلاق با کابل کشیده شده‌است. وقتی حکومت برادر بزرگتر و پدر خانواده را در میدان عمومی شهر زیر شلاق می‌گیرد، وقتی مردم می‌دانند در زندانها به زندانیان با کابل شلاق می‌زنند، وقتی شورای نگهبان قانون اساسی رسما با ممنوعیت شکنجه مخالفت می‌کند و رسما می‌گوید قاضی حق صدور حکم تعزیر(نام اسلامی–دینی شکنجه) را دارد و یا روزنامه نگاران و نمایندگان مجلس به شلاق محکوم می‌شوند و "**شلاق**" به قاضی و وجدان اجتماعی تبدیل و جانشین همه راه‌های تعلیم و تربیت و ترویج اخلاق اجتماعی می‌شود، چه انتظاری می‌توان داشت که زنان و کودکان در خانه زیر شلاق شوهر و برادر بزرگتر قرار نگیرند و یا در زیر زمین خانه حبس نشوند؟ آب از سرچشمه گل‌آلود است و در پائین دره‌أی که بوجود آمده سیل همه چیز را تهدید می‌کند!

یک بررسی آماری که اخیرا از سوی خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا"، درباره کودکان و نوجوانان بزهکار منتشر شد، حکایتی غم‌انگیز را با خود داشت: «**کودکان و نوجوانان بزهکار برای گریز از تنبیه و در برابر پاداش مادی تن به بزهکاری می‌دهند. در سنین بالاتر، خشونت، زورگوئی، عدم اطاعت از قانون، ضعیف کشی و پایبند نبودن به قوانین اخلاقی ثابت و پایدار میان بزهکاران سلطه دارد.**» این تحقیق ساده، به تابلوئی از حاکمیت و مناسبات آن با مردم شباهت ندارد. یعنی همه این پدیده‌ها، در تلویزیون، در نماز جمعه‌ها، در مساجد، در قوه قضائیه، در زندان‌ها، در بازار و در هر کجا که پای حاکمیت در آن بند است مشاهده نمی‌شود؟ اگر می‌شود، نباید گفت **بزهکاری بخشی از مناسبات اجتماعی ما شده و کودک آزاری و زن ستیزی بخشی از آن!؟ آن تخم خشونتی که طی ۲۰ سال در جامعه پاشیدند، نباید انتظار داشت که حالا در جزء جزء روابط و مناسبات اجتماعی خود را نشان دهد؟**

سیامک گلشیری، مترجم و داستان نویس است. از نسل جدید داستان نویسان ایران و نه هوشنگ گلشیری که بدرود حیات گفت. او نیز اخیرا در گفتگوئی با خبرگزاری دانشجوئی ایسنا از اینکه زندگی واقعی مردم در داستان‌ها و قصه‌های منتشره در سال‌های اخیر راه نیافته گله‌مند است و می‌گوید:

«**هر خانه ما یک رُمان است**»

آنچه که با تحمیل حجاب به زنان ایران و بویژه با تحمیل چادر سیاه بعنوان حجاب برتر توسط بخش‌هائی از حاکمیت جمهوری اسلامی سال‌ها پیگیرانه دنبال شد، علاوه بر پوشش سیاه، مناسبات و روابط سیاهی

را نیز به جامعه ما تحمیل کرد که امروز نتایج و عوارض آن بخشی از بحران عمومی در جامعه ما را تشکیل می‌دهد. در حقیقت، ترفند حجاب با هدف خانه نشین کردن زنان و از صحنه فعالیت اجتماعی راندن آنها یک سلسله دگرگونی‌های فرهنگی نوین را که متاثر از مبارزات زنان بدست آمده بود بازپس گرفت. الگوی زن ایرانی حضرت "زهرا" اعلام شد که در ۹ سالگی به خانه شوهر رفته بود. برای جا انداختن این الگو جشن‌های بلوغ در مدارس دخترانه ایران رایج شد که دگرگونی‌های روانی-رابطه‌ای را در مدارس ما به همراه آورد. دختران نوجوانی که بی اطلاع از حقوق زن و محروم از حمایت حقوقی به خانه بخت رفتند به ابزاری برای تولید فرزند تبدیل شدند و آنگاه که خود سن کودکی (۱۵ سال به بالا و پذیرش این سن برای داشتن تعقل و بینش تشخیص جهت شرکت در انتخابات) را پشت سر گذاشتند، زنانی بودند با کودکانی در دامن. نه تنها جمعیت کشور، از جمله به این دلیل بصورت انفجار آمیز افزایش یافت، بلکه آمار طلاق، فرار از خانه شوهر، فرار از شهر و دیار، فرار از خانه پدری و سقوط در دامان فحشاء، خوابیدن در پارک‌ها و... نیز متاثر از همین بینش حجابی دامنگیر جامعه ما شد که ادامه دارد. فعال‌ترین کانون‌های مبارزه زنان ایران و متشکل‌ترین بخش‌های فعالیت اجتماعی زنان ایران امروز در جهت مقابله با همین پدیده‌ها جریان دارد و رهبری تمامی‌آنها بر عهده زنان ایران است. این خود فصل نوینی در تاریخ مبارزات زنان ایران را بوجود آورده‌است، فصل حضور متشکل زنان در مبارزه اجتماعی، که در کلیه انتخابات انجام شده در سال‌های گذشته در ایران بروز و تاثیر مستقیم بر نتایج آنها داشته‌است. معاون اجتماعی وزارت کشور نتایج یک همه پرسی و نظر سنجی را در خرداد ماه گذشته اعلام کرد. به موجب این آمار و نظر سنجی ۲۳ در صد مردم ایران خواهان تغییرات کاملا بنیادی و اساسی درحاکمیت جمهوری اسلامی‌اند. به زبانی ساده یعنی سقوط حکومت! و ۶۶ در صد نیز از اصلاحات تدریجی حمایت کرده‌اند و این، یعنی ۸۹ در صد مردم ایران گذشته را رد می‌کنند و آینده‌ای دیگر را خواهانند. بی شک نیمی از آنها، نیمه دوم جامعه ایران، یعنی "زنان" ایران‌اند. همان‌ها که با حجاب‌برتر تلاش کردند خانه‌نشینشان کنند، همان مادرانی که از آینده کودکانی که در دامن دارند و یا فرزندانی که به مدرسه می‌روند نگرانند.

به این ترتیب و با این شناخت، مبارزه با حجاب به بخشی از مبارزه عمومی برای مقابله با حاکمیت تبدیل شد. کانون مرکزی این مبارزه، حداقل در عرصه حجاب، مقابله با بنیادگرائی اسلامی و برداشتی از اسلام است که در دفاع از ظواهر و ظاهرسازی خلاصه می‌شود. برداشتی که با برداشت امثال آقای خاتمی از نقش و موقعیت زن در جامعه اسلامی متفاوت است. اشاره می‌کنم به سخنان رئیس جمهور در جمع زنان پیشکسوت در امر آموزش که با صراحت کامل گفت:« الگوی زنان جامعه‌ما، حضرت زهراست ولی ما نمی‌دانیم و فکر نکرده‌ایم که اگر آن بزرگوار در روزگار ما حضور داشت با توجه به تغییرات و تحولات رشد ارتباطات و روابط اقتصادی و وضعیت کنونی زنان در اجتماع چگونه زندگی می‌کرد». او سپس در اشاره به بنیادگرایان گفت:« با بیان اینکه اسلام نگاه صرف به ابعاد جسمانی و مادی زنان دارد، زنان را مورد اهانت قرار می‌دهند. وقتی که در جامعه از عفت صحبت می‌شود همه جامعه باید در اهتمام به عفت که مسئله انسانی است کوشش و تلاش کنند.»

حتی همین یک نمونه نیز نشان می‌دهد که برداشت از اسلام در تمام زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت است و به همین دلیل نیز مقابله با تحمیل حجاب به زنان ایران نباید و نمی‌تواند مقابله با اسلام معرفی شود و از طرف دیگر زنان نیز نمی‌توانند و نباید مقابله با حجاب تحمیلی را با مقابله با اسلام همراه کنند. هرگاه چنین اشتباهی از سوی زنان روشنفکر و فعال در مجامع دفاع از حقوق زنان ایران صورت گیرد، آنگاه صف متحد زنان برای احقاق حقوق خویش از هم می‌گسلد و این مبارزه از کلیت خود خارج می‌شود، چرا که میلیون‌ها زن ایرانی از آن فاصله خواهند گرفت.

مبارزه مدنی در راه احقاق حقوق زنان، اکنون بصورت قانونی باید دنبال شود و این امری نیست که تشکل‌های زنان ایران، حتی آنها که پسوند اسلامی را با خود حمل می‌کنند به آن توجه نداشته باشند و به همین دلیل نیز باید کوشید از راه تدوین قوانین، فشار به مجلس، تشویق و پیش انداختن فراکسیون زنان در مجلس، فعال ساختن زنان در محلات برای شرکت در انتخابات و به مجلس فرستادن زنان آگاه و دارای ظرفیت دفاع از حقوق زنان مبارزه را پیش برد. این مبارزه قانونی، تا حد تغییر برخی قوانین ناقض حقوق زن در قانون اساسی نیز باید پیش برده شود. از این منظر است که دفاع از آزادی و دمکراسی، روی دیگر سکه مبارزه در راه احقاق حقوق زنان می‌شود، چرا که این دفاع امکان حضور قانونی و نه فقط قانونی بلکه تغییر قوانین را با خود به همراه می‌آورد و بخشی از کل مبارزه برای مردمسالاری در ایران است.

من اگر بخواهم تنها به یک نمونه از موفقیت‌های بدست آمده از راه مبارزه مدنی اشاره کنم، ثبت انجمن زنان کوهنورد ایران است که حاصل ۱۰ سال مبارزه بی‌امان زنان کوهنورد ایرانی است. این انجمن علیرغم همه کارشکنی‌هائی که ظاهر قانونی اما مدافعینی بنیادگرا سرانجام ثبت شد و رسمیت یافت. نمونه‌های بسیاری را در این زمینه می‌توان بر شمرد، که هر یک از آنها موفقیت‌ها و یا عرصه‌های مبارزه برای به موفقیت رساندن این و یا آن خواست و احقاق حقوق اجتماعی و بسیار عادی زنان است. از این مسیر و با بهره‌گیری از همین موفقیت‌هاست که باید قانون برابری زن و مرد در طلاق را از تصویب گذراند، سهم مساوی در ارث، حقوق برابر بیکاری و عرصه‌هائی از اینگونه که نیازمند تدوین و تصویب قوانین است، بخش مهمی از پیکار زنان برای احیای حقوق خویش است. مسلما این مبارزه و تلاش در راه این حقوق از بستر جدائی دین از دولت نمی‌گذرد و دست یابی به آنها الزاما نباید با سکولاریسم همراه باشد. حتی در دوران پیش از انقلاب نیز، مبارزه در راه حقوق زنان بستر قانونی خود را می‌پیمود، گرچه بسیار کم نمود تر، چرا که زنان با وسعت و کمیت کنونی در صحنه مبارزات اجتماعی حضور نداشتند. مقابله با موانعی که زنان ایران را از رسیدن به پست‌های کلیدی در حاکمیت محروم ساخته نیز از همین بستر عبور می‌کند.

بنابراین، هر چه تلاش برای دمکراتیک کردن ساختار سیاسی جامعه بیشتر و تضمین شده تر باشد، به همان اندازه شانس زنان نیز برای طرح معضلات حقوق خود و مشارکت آنها در عرصه‌های اجتماعی و حکومتی بیشتر خواهد بود. مبارزه مسالمت آمیزی که اکنون در ایران جریان دارد، فرصتی است که نه تنها نباید آن را برای احقاق حقوق زنان از دست داد، بلکه نباید اجازه داد این روزنه توسط همان‌ها که از حجاب برتر و پوشش سیاه به زنان دفاع می‌کردند و همچنان نیز مدافع آن هستند بسته شود. وقتی اصلاحات و دفاع از آن مطرح است، رویکردی اینچنین باید پشتوانه آن شود و تمامی نیروهای واقعا طرفدار تغییرات اساسی در جامعه ایران در حمایت از آن بپا خیزند. **(بقیه در ص ۳۱)**

مقالاتی از کتاب توقیف شده اکبر گنجی، که در زندان اوین نوشته شده

۲۸ مرداد، کودتای شخص اول غیر انتخابی علیه شخص دوم و منتخب مردم

"مجمع الجزایر زندان گونه" یکی از سه کتاب بحث برانگیزی است که در ایران چاپ ولی توزیع آن ممنوع و خود کتاب در کنار دو کتاب دیگر که در گزارش مربوط به "طرح حذف" در همین شماره راه‌توده می‌خوانید توقیف شده‌است. کتاب از ۱۴ مقاله و دو پیوست تشکیل شده و همه آنها در زندان نوشته‌شده‌است. در پشت جلد کتاب این جملات آمده‌است:

«میلونها تن از شهروندان ایرانی براساس مسئولیت مدنی خود درانتخابات شرکت کردند و با رای بالای خود و تائید اصلاحات، شوک عظیم دیگری بر دشمنان آزادی و مردمسالاری وارد کردند. اصلاحات بدین معنا نیست که عده‌أی به دفاع از اصلاحات به جای محافظه کاران بنشینند و تمام همت خود را مصروف ماندن در یک پست و مقام کنند. جابجائی نخبگان حاکم، شرط ضروری دموکراسی است، ولی گردش نخبگان باید کاملا آزاد باشد و ترجیحات مردم بر حکمت مسلط باشد. اصلاح طلبان حاکم در غیاب دیگران به حاکمیت راه یافته‌اند. درواقع اگر یک انتخاب کاملا رقابتی، که هیچ کس به نام دگراندیش و دگرباش به وسیله نظارت استصوابی حذف نشود، برگزاری می‌شد یا بشود، معلوم نیست افراد فعلی انتخاب شوند. انتخابات در صورتی معنا دارد که در غیاب دیگران نباشد و آنها که مثل ما نمی‌اندیشند از عرصه رقابت حذف نشوند. گردش نو برای خودی‌ها و حذف دگراندیشان با دموکراسی تعارض دارد. تقسیم قدرت و ثروت میان خودی‌ها ونا دیده گرفتن علائق و مطالبات واقعی مردم اصلاحات نام ندارد.»

"فاجعه کودتا"

یکی از چهارده مقاله کتاب "مجمع‌الجزایره زندان گونه" است، که آن را، با توجه به زمزمه‌های تازه‌أی که در باره ورود ستاد ضد اصلاحات به عرصه برخورد فیزیکی (بقول شکوری راد، نعیمی پول و بهزاد نبوی) با اصلاح طلبان مطرح کرده‌اند انتخاب کرده و در زیر می‌آوریم. گنجی می‌نویسد:

مقام رهبری: « اخیرا سازمان سیا، اسناد خود را در باره نقش سیا در مطبوعات ایران، قبل از کودتای ۲۸ مرداد منتشر کرده است که نشان می‌دهد برخی روزنامه‌ها با پول، هدایت و تغذیه سیا زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد بوده‌اند. بنابراین نمی‌توان صبر کرد تا فاجعه اتفاق بیفتد و بعد اقدام نمود.»(کیهان ۱۰ر۱۲ر۱۳۷۹)

هاشمی رفسنجانی: «دشمن همیشه سعی داشت بین روحانیون و مردم جدائی ایجاد کند، همان طور که در زمان مشروطه، انگلیس توانست با جدا کردن آیت‌الله کاشانی از مصدق، ملی‌گراها را از هم بپاشاند.»(حیات نو ۱۱ر۱۲ر۱۳۷۹)

شبیه سازی دوران کنونی کشور با شرایط کودتائی، خصوصا کودتای ۲۸ مرداد، بلااشکال است به شرط آنکه مقایسه یاد شده تا نهایت منطقی خود پیش رود و به پرسش‌هائی چون: کودتا چیست؟ پیامدهای کودتا کدام است؟ کودتا علیه چه کسی و برای تامین منافع کدام فرد یا قشر یا جناح صورت خواهد گرفت؟ نیروهای کودتاگر از چه نهادهائی تامین خواهد شد؟ و ... پاسخ گوید. یاد آوری چند نکته "توصیفی" در خصوص سخنان مقام محترم رهبری و ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام شاید زمینه پاسخ به یک پرسش "توصیه‌أی" را فراهم آورد.

۱- کودتای ۲۸ مرداد اقدام شخص اول حکومت علیه شخص دوم حکومت بود. شخص اول حکومت فاقد پایگاه اجتماعی، غیر انتخابی و غیر پاسخگو بود ولی شخص دوم حکومت دارای پایگاه اجتماعی، انتخابی و پاسخگو بود. کودتا با طرح مشترک و پشتیبانی امریکا و انگلیس عملی شد. با کودتا مصدق برکنار شد تا شاه نظام دیکتاتوری را تحکیم و برای مدتی طولانی استقرار بخشد.

۲- اختلافات آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق به پیش از کودتا باز می‌گشت ولی در هر حال در دوران کودتا این دو در دو جبهه رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. آقای هاشمی رفسنجانی انگلیس را عامل دور شدن آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق می‌دانند. یعنی دشمن (انگلیس) موفق به اجرای طرح خود شد و با دور کردن آیت‌الله کاشانی، مصدق را در مقابل شاه و ارتش و پشتیبانان خارجی‌اش تنها گذارد.

پس از کودتای امریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مخبر روزنامه المهدی از آیت‌الله کاشانی می‌پرسد:« آیا عقیده دارید که دکتر مصدق برای برقرار یرژیم جمهوری فعالیت می‌کرد؟» آیت‌الله کاشانی پاسخ می‌دهند:« آری، برای برقراری جمهوریت می‌کوشید، مصدق ۴ ماه قبل می‌خواست که شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه‌أی به شاه نوشته و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتا از فکر مسافرت منصرف شد. یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید اما شاه باعزت و محبوبیت روز بعد بازگشت.» آیت‌الله کاشانی سپس اظهار داشت:« دراینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست.» (مجموعه‌أی از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی. گرد آورنده محمد دهنوی. انتشارات چاپخش ص ۲۸)

«از آیت‌الله کاشانی پرسیدم، به نظر شما بزرگترین اشتباه مصدق کدام است؟ آیت‌الله کاشانی بیدرنگ جواب داد: پایمال کردن قانون اساسی با عدم اطاعت اوامر شاه...

آیت‌الله کاشانی در باره مجازات مصدق نظر خود را این طور شرح داد: طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی

کشورش در جهان خیانت کند مرگ است.»(همان منبع پیشین صفحات ۳۵-۳۴)

۳- بخش‌هائی از نیروهای نظامی و گروه‌های فشار(دارو دسته شعبان بی‌مخ) عوامل اجرائی کودتای ۲۸ مرداد بودند. پس از کودتا، شاه و نظامیان و گروههای فشار با سرکوب سیاسی، انسداد سیاسی را برجامعه حاکم ساختند. مطبوعات مستقل و منتقد اولین قربانیان کودتای ۲۸ مرداد بودند. کودتاگران و اقتدارگرایان هیچ گاه رسانه‌های آزاد و منتقد را تحمل نخواهند کرد.

۴- به بخش پیشگیرانه-تجویزی سخنان مقام رهبری از مناظر گوناگون می‌توان نگریست. از یک منظر برای پیشگیری از تکرار فاجعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نه تنها با نشریاتی که با پول و هدایت محافل خاصی فضای کودتا علیه اصلاح طلبی را آماده می‌کنند، باید برخورد کرد؛ بلکه با گروه‌های فشار، نظامیان و شبه نظامیان و روحانیونی که به دنبال کودتا هستند نیز باید برخورد کرد و کودتاگران گرفتار توهم را به مردم معرفی نمود. باید به کودتاگران هشدار داد که اگر این بار کودتائی صورت گیرد، حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرار نخواهد شد، بلکه حادثه ۱۹ اوت ۱۹۹۱ مسکو، با پیامدهای مثبت و منفی‌اش، خود را به نمایش خواهد گذارد. نه حکومت کودتائی مشروع و بادوام است و نه کودتاگران لزوما به اهداف خود دست خواهند یافت. فروپاشی نظام، یکی از پیامدهای ناخواسته کودتای احتمالی است.

مقاله زیر از کتاب "مجمع‌الجزایر زندان گونه"، در واقع نامه‌ایست خطاب به نمایندگان مجلس ششم برای تنظیم لایحه منع شکنجه. لایحه‌أی که اکنون تنظیم شده اما شورای نگهبان آن را رد کرده و همه طرفداران، رهبران و اعمال کنندگان شکنجه در تمام ۲۳ سال گذشته با شورای نگهبان همصدا شده‌اند و پیشاپیش همه آنها، رهبران جمعیت موتلفه اسلامی. جمعیتی که اسدالله لاجوردی عضو شورای رهبری آن بود و بختیاری(سرپرست کنونی زندان‌های ایران) نیز عضو رهبری آنست. از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ این جمعیت تسخیر دو سنگر را هدف اولیه خود قرار داد: تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی و زندان‌های جمهوری اسلامی. از درون این دو سنگر انقلاب به توپخانه جنایت و غارت سپرده شد و سفره چپاولی گسترده شد.

سلول انفرادی

نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی

همانگونه که مستحضرید قدرت میل به تراکم و تمرکز دارد و تراکم و تمرکز قدرت به ایجاد "قدرت مطلقه" غیر پاسخگو می‌انجامد. قدرت مطلق به فساد مطلق می‌انجامد. بهترین روش برای کاستن از فسادهای قدرت، توزیع قدرت و نظارت مستمر بر آنست. تفکیک قوا، برگزاری انتخابات مستمر آزاد و رقابتی، تشکیل احزاب غیر حکومتی، وجود رسانه‌ها و بالاخص مطبوعات آزاد و غیر دولتی، حضور هیات منصفه در کلیه دادگاهها به عنوان نماینده واقعی افکار عمومی و... برخی از راه‌هائی است که آدمیان برای توزیع قدرت و نظارت بر آن یافته‌اند.

مجلس به عنوان نماینده ملت وظیفه دارد از حقوق شهروندان در مقابل قدرت نا محدود و غیر پاسخگو دفاع کند و با وضع قوانین مانع از آن شود که دولت شهروندان را به صورت بردگان بی پناه در آورد. شهروند به فرد "صاحب حق" اطلاغ می‌شود و حکومت باید محصول قرار داد جمعی آزادانه و رضایت چنان افرادی باشد. در صورت تعارض بین حقوق شهروندان و منافع حکومت، رعایت حقوق شهروندان اصل است.

در جوامع توسعه یافته ابتدا علیه متهمان، مدرک، سند و شاهد کافی جمع کرده، سپس آنان را به دادگاه می‌کشانند و در صورت احراز جرم متهمان از سوی هیات منصفه، آنها را راهی زندان می‌کنند. اما متاسفانه در اینجا ابتدا با شکایت رئیس دادگستری "مدعی‌العموم" شهروندان را "بازداشت موقت" می‌کنند، حکم بازداشت موقت را هم به امضای رئیس قوه قضائی و یا معاون وی می‌رسانند و آن گاه او را در سلول‌های انفرادی حبس می‌کنند تا در اثر فشارهای جسمی-روانی به جرائم اعتراف و براساس اعترافات مدارک محکومیت آماده گردد.

متهمی که مدت‌ها در سلول انفرادی نگاهداری و ارتباطش با دنیای خارج کاملا قطع می‌شود، به احتمال زیاد به "جرائم ناکرده" اعتراف خواهد کرد. مجلس باید با وضع قانون راه این فرایند نا مشروع را مسدود نماید و نگذارد که قضات در کلیه جرائم، آنهم به طور نا محدود، متهمان را در سلول‌های انفرای حبس و از این طریق متهمان را وادار به اعتراف کنند. تنها راه ممانعت از این روش نا مشروع و حفظ حقوق شهروندان، ممنوع کردن سلول افرادی مگر در موارد بسیار استثنائی و مستند به دلائل موجه و محاسبه تصاعدی نگاهداری در سلول انفرادی است.

ترفند دیگر آن است که برخی از قضات متهمان را در بازداشتگاه‌های انفرادی ، در یک سلول بزرگتر از سلول انفرادی یا یک اتاق (مانند بند ۲۴۰) نگاه می‌دارند و یا بعضا درب چند سلول انفرادی را به روی یکدیگر می‌گشایند(مانند بند ۲۰۹) اما متهم را، ماهها و بعضا سالها، با شرایط کاملا حاکم بر سلول‌های انفرادی، دراین وضعیت نگاه داشته و مدعی می‌شوند که متهم دیگر در سلول انفرادی حبس نیست.

مجلس باید این روش ناصواب و زجر آور را بر چیند و راه آن این است که نگاهداری متهمان را در بازداشتگاههای انفرادی، به هر نحو و شکل، نگاهداری در سلول انفرادی محسوب نماید.

تصویب ماده پیشنهادی زیر و الحاق آن به آئین دادرسی کیفری تا حدودی از حقوق شهروندان در مقابل روش‌های نامطلوب غیر حقوقی حمایت خواهد کرد. این ماده می‌تواند به صورت "ماده مکرر۳۷" به قانون آئین دادرسی اضافه شود.

ماده ۳۷ مکرر: نگاهداری متهمان در سلول‌های انفرادی ممنوع است.

تبصره۱- جرائم امنیتی داخلی و خارجی از این حکم مستثنا است.

تبصره ۲- هر روز نگاهداری متهمان در سلول‌های انفرادی و بازداشتگاههای انفرای، به هر نحو و شکل، از یک روز تا پانزده روز، روزی ده روز، از یک روز تا پانزده روز، روزی ده روز، از یک روز تا سی روز، روزی بیست روز و از یک روز تا یک ماه به بالا، روزی سی روز محاسبه خواهد شد.

مقاله مشروح انقلاب-زندان نیز در اشاره به وضع زندان‌ها در ایران نوشته شده‌است. در این مقاله نیز گنجی برای گریز از ممنوعیت‌ها، شرح مفصلی در باره خاطرات زندانیان دوران استالین و خاطرات نلسون ماندلا رهبر افریقای جنوبی می‌دهد که به قدیمی‌ترین زندانی سیاسی جهان شهرت دارد. بخش‌هائی از این مقاله را که مربوط به زندان در جمهوری اسلامی در ادامه می‌آوریم.

انقلاب- زندان

قضاوت فردی که نزدیک به سه دهه از عمر خود را در زندان گذرانده، بسیار مهم است و می‌تواند زوایای دیگری از زندان را به روی ما بگشاید. نلسون ماندلا می‌نویسد:« زندان نه تنها آزدی را ازشما می‌ستاند، بلکه حتی می‌خواهد هویت شما را نیز بربابد. همه اُنیفورم مشابه می‌پوشند، غذای یکسان می‌خورند و یک برنامه را دنبال می‌کنند. در تعریف آن می‌توان گفت در آنجا شرایطی کاملا استبدادی حاکم است که هیچگونه استقلال یا فردگرائی را تحمل نمی‌کند، انسان به عنوان یک مبارز آزادی بخش و یک انسان باید علیه این تلاش زندان برای ربودن این خصوصیات از شخص مبارزه کند.»

گنجی پس از این نقل قول از نلسون ماندلا می‌نویسد: «آزادی ستیزان، دشمنان کثرت گرائی معرفتی و تکثر اجتماعی، زندان را برای نابودی"تفرد" کافی نمی‌دانند، حبس در سلول انفرادی و قطع کامل ارتباط دگراندیشان با تمامی آدمیان، روش بُراندن و مطیع کردن نافرمانان است... دگراندیشان و دگرباشان مشکل و مساله اصلی نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر هستند- چرا که با افکار و رفتار خود مدل‌های رقیب اندیشه و سبک زندگی را به نمایش می‌گذارند. رژیم‌های اقتدارگرا به دنبال نابودی دگراندیشان به روش‌های مختلفند. جاسوسی اتهامی است که اگر دگراندیشی بدان اعتراف کند، راه‌نابودی خود و دوستان همفکرش را هموار کرده‌است... حقوق بشر امر زینتی نیست. آدمیان دوران جدید با "تفرد" شکل گرفتند و خود را صاحب حق دانستند. هیچ نظامی دیگر نمی‌تواند با نادیده گرفتن حقوق شهروندان و در تعارض کامل با افکار عمومی، به جنگ دگراندیشان و دگرباشان رفته و با حبس مخالفان در سلول‌های انفرادی مخفی و یا ترور روشنفکران به بقای خود ادامه دهد.»

گنجی که در مقاله "زندان-انقلاب"، برای شرح زندان، بازجوئی، شکنجه، اعتراف و مرگ در زندان‌های ایران و برای گریز از ممنوعیت‌ها، از خاطرات نلسون ماندلا و زندانیان دوران استالین یاری گرفته‌است، در پایان این مقاله می‌نویسد: «می‌خواستم در باره زندان‌های ایران یادداشتی بنویسم، اما ترجیح دادم تا "سر دلبران" را " در حدیث دیگران" به تصویر کشم. می‌توان با دشمن سازی خیالی دائما جامعه را در وضعیت انقلابی نگاه داشت و چون دُن‌کیشوت به جنگ دنیای جدید رفت. مدرنیزاسیون و دمکراتیزاسیون و سکولاریزاسیون فرایندهای طبیعی‌اند که چون بهار پس از زمستان سرد از راه فرا خواهند رسید. اگر کسی بتواند مانع آغاز فصل بهار شود، خواهد توانست جلوی فرآیندهای ساختاری دنیای جدید را نیز بگیرد. یک روز، که خیلی دور نخواهد بود، درب بایگانی‌ها گشوده‌خواهد شد و به تاریکخانه‌ها نور آزادی خواهد تابید.

مقاله دیگری از کتاب توقیف شده گنجی

زندان ایران

مسئله ملی و بین‌المللی

۱- مردم بیش از هر نخبه‌ای مصالح و منافع خود را تشخیص می‌دهند.

۲- نزاع "اصلاح‌طلبان" و "محافظه کاران" به همه جهان مربوط است

۳- اگر جمهوریخواهی به کل جنبش اصلاحات مسلط شود، آنوقت عامل خارجی هم خود را با آن تنظیم خواهد کرد و در غیر اینصورت، آنها در پی حکومت دست‌نشانده خواهند بود. فرض محال که گریز از فرآیند دموکراتیزاسیون و عضویت در مجامع بین‌المللی ممکن باشد، اما نمی‌توان از انقلاب ارتباطات و نتایج بیشمار آن گریخت. رادیوها و تلویزیون‌های بیگانه امروز از طریق ماهواره‌ها در همه خانه‌ها حضور رمستقیم یافته‌اند. تلفن، فاکس، تلکس و اینترنت جهان را کاملا دگرگون کرده‌اند. هر خبری به سرعت در جهان منتشر خواهد شد و هر کتاب و گزارش ممنوعه‌ای در یک "سی.دی" کوچک جای خواهد گرفت. اینترنت نه تنها نظام‌های اقتدارگرا را به علت انتشار سریع و وسیع اخبار و اطلاعات با مشکلات چاره ناپذیر مواجه کرده‌است، بلکه چهره دمکراسی را نیز کاملا دگرگون خواهد کرد. در آینده نزدیک از طریق اینترنت می‌توان "دموکراسی مستقیم" را عملی و در هر مساله مهمی نظرات کلیه شهروندان را از طریق اینترنت مستقیما دریافت کرد.

همه پرسی در آینده نزدیک دیگر فقط محدود به انتخاب حکومت نخواهد بود. تکلیف مسائل مهم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی از این پس نه با دموکراسی انتخابی، بلکه با دموکراسی مستقیم روشن خواهد شد.

...

پیروزی یا شکست جنبش اصلاح طلبی مردم ایران پیامدهای مهمی در عرصه منطقه و جهان خواهد داشت. لذا با همان منطقی که آینده صلح اعراب و اسرائیل، تامین منافع مسلمانان در حکومت ترکیبی مسلمانان، کروات‌ها وصرب‌ها در بوسنی و هرزگوین، تامین منافع شیعیان و مسلمانان در حکومت قومی و مذهبی لبنان، سرنوشت شیعیان افغانستان به ما مربوط است، نزاع اصلاح طلبان و محافظه کاران در ایران نیز به همه جهان مربوط است و آنان با دقت و موشکافی این رویارویی را نظاره و درباره آن اظهار نظر می‌کنند و خواهند کرد.

نه تنها فرهنگ دموکراتیک، اقتصاد بازار، فقدان کنترل نیروی خارجی ضد دموکراتیک و ... شرط لازم شکل گیری نهادهای دموکراتیک اند، بلکه کنترل نیروهای نظامی-انتظامی توسط مقامات منتخب نیز شرط لازم گذار به دموکراسی است.

خطرناکترین دشمنان داخلی دموکراسی رهبرانی هستند که ابزار سرکوب را در اختیار و کنترل دارند. لذا کنترل نیروهای نظامی وانتظامی توسط رهبران منتخب، نه انتصابی، شرط لازم فرآیند دموکراتیک است. این مسئله نیز ارتباطی به دشمنان خارجی و حمایت آنان ندارد. مردمسالاری، مردمسالاری نیست مگر آنکه مردم بر کلیه نهادها، خصوصا نهادهای نظامی وانتظامی کنترل داشته باشند. این نهادها به وجود آمده‌اند تا با برقراری امنیت، در خدمت منافع مردم باشند، نه آنکه ابزار سرکوب یک طبقه خاص، مردم بهتر از هر نخبه‌ای مصالح و منافع خود را تشخیص می‌دهند.

اگر کنترل نهادهای نظامی-انتظامی در اختیار ژنرال پینوشه‌ها وسپهبد زاهدی‌ها باشد، همیشه امکان سرکوب یک جنبش دموکراتیک و جود خواهد داشت. برای رهائی از این مشکل باید نهادهای نظامی-انتظامی-اطلاعاتی کاملا از مناقشات سیاسی دور شوند و در کنترل نیروهای منتخب مردم قرار بگیرند...

در حالیکه ترکیه باعفو عمومی شمار زندانیان خود را از هفتاد هزار تن به سی هزار تن تقلیل داد، اینک در ایران شش برابر ترکیه زندانی

وجود دارد۰ آیا برای کشوری که ریاست قوه قضائیه‌اش مدعی است« در حال حاضر در هیچ جای دنیا به اندازه ایران عدالت و آزادی واقعی و نه شعاری و اسمی که حقوق واقعی انسان تامین می‌شود، وجود ندارد۰» (آیت‌الله شاهرودی در دیدار با کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، کیهان ۱۱ر۲ر۱۳۷۹) این تعداد زندانی قابل توجیه است و حساسیت مجامع بین‌المللی را بر نمی‌انگیزد؟ مقایسه آمار زندانیان روزنامه‌نگار در ایران با زندانیان روزنامه نگار در تمامی کشورهای جهان، مقایسه آمار کل زندانیان ایران با زندانیان کشورهای مشابه، مقایسه تعداد جرایم و میزان مجازات در ایران با دیگر کشورها، مقایسه تعداد اعدام‌های ایران با تعداد اعدام‌ها در دیگر کشورها، مقایسه ادعای شکنجه در ایران با ادعای شکنجه در دیگر کشورها و۰۰۰ مبنای گزارش‌های مختلف است۰ مسئله زندان‌های ایران اینکه به مساله‌ای ملی و بین‌المللی تبدیل شده و همگان این مسئله را مساله خود می‌دانند۰ نه زندان کردن تعداد بیشمار شهروندان کار غربیان است و نه روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی را دشمنان خارجی به طور فله‌ای بازداشت کرده‌اند۰

دموکراسی و حقوق بشر اکسیژن جوامع جدیدند، بشریت امروز اجازه نمی‌دهد تا اقتدارگرایان با دیکتاتوری و خود کامگی هوا را آلوده کنند۰ اگر در ایران جنبش جمهوریخواهی تمام عیار بسط یابد و بر کل جنبش اصلاح طلبی مسلط شود، عامل خارجی خود را با آن "تنظیم" و از آن "حمایت" خواهد کرد۰ در غیر اینصورت عامل خارجی در راستای تاسیس حکومتی دست نشانده حرکت خواهد کرد۰ از این رو همه چیز در درجه اول به اصلاح طلبان بستگی خواهد داشت۰

(زندان اوین ۲۲ر۱۲ر ۱۳۷۹)

(کشمیر قربانی بعدی بقیه از ص۳۲)

دبیرکل احزاب چپ و حزب کمونیست هندوستان بطور جداگانه با نخست وزیر "واج پائی" ملاقات کرده و از وی خواسته‌اند از بروز جنگ بین دو کشور جلوگیری کند۰

اگرچه جورج بوش ظاهرا دو کشور را دعوت به آرامش و صلح کرده‌است اما آشکارا دیده می‌شود که ایالات متحده منافع‌اش را در بی‌ثباتی هرچه بیشتر منطقه و بیرون آمدن یک "کشمیر مستقل" از درون جنگ بین دو کشور است۰ با توجه به حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در افغانستان، پاکستان و ازبکستان، وجود یک پایگاه نظامی جدید در کشمیر می‌تواند به ایالات متحده برای درحالت کیش و مات نگهداشتن روسیه، چین، هندوستان، ایران و عراق کمک کند۰

مردم کشمیر می‌خواهند و تاکید می‌کنند که خواهان باقی ماندن در اتحادیه سکولار با هندوستان هستند اما پاکستان می‌کوشد با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم مانع این اتحاد شود۰ هندوستان و پاکستان از زمان استقلال از بریتانیا در سال ۱۹۴۸ تاکنون سه بار درحال جنگ بوده‌اند۰ اکنون نیز یکبار دیگر و در رقابت با پاکستان خطر بروز جنگ در این سرزمین واقع در هیمالیا اوج گرفته‌است۰ ناسیونالیست‌ها و دست راستی‌های هندوستان قاطعانه با دادن خودمختاری به کشمیر مخالفند و این امر خطر جنگ را تشدید می‌کند۰

(یادمانده‌ها بقیه از ص ۱۲)

داخل کشور و درکنار مطبوعات، گرچه پیر و بیمار و دستش کوتاه از مطبوعات ماند۰ بسیاری از داستان‌های کوتاه و طنز او بصورت پاورتی مجله "خواندنی" ها منتشر میشد۰ ناصر خدابنده، خبرنگاری که بزرگترین تیتر خبری آستانه انقلاب و بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران نیز در این عکس حضور دارد۰ خبرنگاری که برای نخستین بار نام آیت‌الله خمینی و عکس او را با یک سئوال به صفحه اول روزنامه کیهان کشاند۰ او در مصاحبه مطبوعاتی جعفرشریف‌امامی که در آخرین‌ماه‌های رژیم شاه با مجلس سنا وداع می‌کرد تا یکبار دیگر به کاخ نخست وزیری برود، توانست با این سئوال بسیار حرفه‌ای و حساب شده، که رحمان هاتفی مبتکر آن بود : « از آنجا که دولت شما برای آشتی با روحانیت بر سر کار آمده، آشتی با آیت‌الله خمینی هم در دستورکارتان هست؟» مهم‌ترین تیتر مطبوعات دوران انقلاب را بوجود آورد۰ جعفر شریف امامی، نتوانست و نمی‌توانست در آن مصاحبه مطبوعاتی بگوید که رژیم با آیت‌الله خمینی مذاکره نمی‌کند و همچنان با او در ستیز است و به همین دلیل گفت:« بهرحال، دولت من، دولت آشتی ملی است و با روحانیت مذاکره می‌کند!»

اینکه آیت‌الله خمینی آشتی می‌کرد یا نمی‌کرد و یا دربار شاه چنین قصدی را داشت یا نداشت و اساسا انقلاب اجازه این نوع مانورها را می‌داد یا نمی‌داد، درکار بسیار حرفه‌أی که انجام شد دخالت نداشت۰ خدابنده پرسید و کیهان با عنوان "دولت آشتی ملی و گفتگو با روحانیت" و برای نخستین بار با عکس آیت‌الله خمینی منتشر شد۰ بزرگترین تیراژ مطبوعات مربوط به این شماره روزنامه کیهان است که از مرز یک میلیون و ۲۰۰ هزار نسخه فراتر رفت۰ ممنوعیت در اختیار داشتن عکس آیت‌الله خمینی از بین رفت، مغازه‌ها کیهان را پشت شیشه ویترین‌های خود نصب کردند و در کنار تاکسی‌های تهران که چراغ خود را روشن کرده بودند، اتومبیل‌های شخصی نیز بوق زنان کیهان را جلوی شیشه‌های خود گذاشتند۰ بر خدابنده چه گذشته‌است، اطلاعی در دست نیست، اما مبتکر جسور این کار حرفه‌أی- انقلابی، یعنی رحمان هاتفی در تیرماه ۱۳۶۲ به جرم توده‌أی بودن در زندان ۳ هزار سر به نیست شد۰ امیرانتظام می‌گوید زیر شکنجه کشته شد، ابوالقاسم سرحدی زاده(نماینده کنونی مجلس ششم) از قول زندانبانان می‌گوید در سلول انفرادی خودکشی کرد و۰۰۰

جزئیات این جنایت نیز سرانجام عنوان مطبوعات خواهد شد، همچنان که جزئیات قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی دیگر۰

در عکس یادگاری صفحه اول کتاب "یادمانده‌ها" چهره‌های دیگر مطبوعات وقت نیز دیده می‌شوند: طیار، فتورچی، پرویز آذری و۰۰۰ که همه فن‌آوران آرایش صفحات اول مطبوعات کنونی کشور مدیون ابتکارات و نوآوری‌های او هستند۰ کارگر چاپخانه‌أی که از دهه ۳۰ توده‌أی ماند و ماند!همه آنهائی که نصرت‌الله نوح در کتاب خاطراتش جمع کرده اعضای قدیمی خانواده بزرگ مطبوعات ایرانند، با سرنوشت‌هائی متفاوت۰ برخی در داخل، گروهی در خارج، بعضی چشم بر جهان بسته و پرشماری چشم به آینده! دو عکس کوچک پائین صفحه نخست "یادمانده‌ها" یکی نوح را در کنار هوشنگ ابتهاج"سایه" غزلسرای بزرگ و موسیقی شناس برجسته معاصر و دیگری نوح را در کنار شادروان "سیاوش کسرائی" نشان می‌دهد۰ شاعر امید و انقلاب مردم ایران، که مرگ ناگهانی‌اش امان نداد تا جنبش نوین مردم ایران را بسراید و با همین عشق به جنگ ناتوانی قلبش برود۰ مرگ او داغی بود که همچنان بر دل‌ها مانده‌است!

«یادمانده‌ها»

یادگار خانواده بزرگ مطبوعات ایران

«یادمانده‌ها» خاطرات **نصرت‌الله نوح**، اخیرا در امریکا منتشر شده‌است، و صد افسوس که در ایران منتشر نشد، حتی اگر برخی نشانه‌ها به اقتضای شرایط از آن حذف می‌شد!

نوح که اکنون مرز ۷۰ سالگی را پشت سر گذاشته، چهار دوره روزنامه‌نگاری ایران را نه تنها دیده، بلکه با آن زیسته‌است. دوران طلائی مطبوعات دهه ۳۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، دوران رکود و سلطه دربارکودتا تا انقلاب بهمن ۵۷، دوران شکوفائی کوتاه مدت آزادی مطبوعات در ابتدای پیروزی انقلاب و سپس دوران دو زیستی مطبوعات در خارج و داخل کشور که از ابتدای دهه ۶۰ شروع شد و همچنان ادامه دارد. او تنها روزنامه‌نگار نبود و نیست، در شعر ایران اهل تحقیق است و روزنامه‌نگاری را نیز با شعر آغاز کرد، درکنار محمدعلی افراشته و در «چلنگر" که صاحب سبک بود و هنوز چه در داخل و چه در خارج از کشور، هرگاه شعری به طنز و از سر سیاست، به زبان مردم سروده و منتشر می‌شود به دانه‌های به حاصل نشسته بذری می‌ماند که افراشته در این پهنه پاشیده‌است.

نصرت‌الله نوح، حزبی بود و با معرفی حزب نزد افراشته رفت اما در کنار افراشته و در این همنشینی توده‌ای شد و توده‌ای باقی ماند، حتی در بدترین سال‌هائی که بختک ساواک و دربار بر مطبوعات ایران سایه گسترده بود.

یادمانده‌ها، از سمنان و از دوران کودکی و نوجوانی نوح شروع می‌شود اما خیلی زود به مطبوعات پیش از کودتای ۲۸ مرداد و چلنگر می‌رسد و از این نقطه شروع می‌شود، آنچه بخشی از تاریخ پرفراز و نشیب مطبوعات، آزادی قلم و سرنوشت پُرنوسان اهل آن در ۵۰ سال گذشته است. آنها که پیش از کودتا آمدند و با قلم از دمکراسی و آزادی دفاع کردند، آنها که بعد از کودتا قلم را در مطبوعات بر زمین گذاشتند، آنها که از سنگر مطبوعات دهه ۳۰ به سنگر مطبوعات دوران پس از کودتا کوچ کردند، آنها که سنگر فکری را عوض کردند و آنها که با زخم و غصه کودتا و فرصت‌های از دست رفته آنقدر ماندند تا انقلاب و حضور دوباره حزب توده‌ایران را در خیابان‌ها دیدند و آنها که بعد از دهه ۶۰ نیز مانده‌اند، گرچه پیر و خسته اما امیدوار. و سرانجام آنها که اگر خون بدل چشم بر جهان نبستند با سینه‌های مشبک از میدان تیرباران به گورستان‌ها برده شدند تا سنگر مطبوعات طرفدار آزادی و استقلال کشور از آشتی‌ناپذیران خالی شود!

نصرت‌الله نوح با همه آنها زیست اما در سنگر خویش و وفادار به آن قلمی که افراشته در دستش گذاشت!

بی شک خاطرات نصرت‌الله نوح، بخشی از تاریخ مطبوعات معاصر ایران است و هر محققی که قصد کنکاش در تاریخ مطبوعات ایران را داشته باشد، به این کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای بعنوان مجموعه‌ای از اسناد و شواهد مراجعه خواهد کرد. نویسنده "یادنامه" بسیاری از حوادث ۵۰ سال اخیر ایران را شاهد بوده، بسیاری از چهره‌های افسانه‌ای و تاثیر گذار این پنج دهه را دیده و با آنها گفتگو کرده و به یمن سلوک و خوی نرمی که داشته با همه آنها که با کودتا رفتند، آنها که بر سر ایمان خود ایستادند و آنها که لنگان لنگان خود را تا انقلاب ۵۷ رساندند و حتی آنها که در دو دهه بعد از انقلاب یا در داخل کشور ماندند و یا تن مهاجرت سپردند در ارتباط مانده و مانده‌است و این شیرین‌ترین فصول شخصیت نویسنده "یادنامه‌ها"ست! از دو برجستگی دیگر این کتاب اگر یاد نشود، کلام ناتمام مانده‌است. نخست یاری جوئی نصرت‌الله نوح از حافظه پرقدرت خویش و دوم آلبوم عکسی که او در کتاب خویش ارائه می‌دهد. او در دهه ۴۰ و پس از شرکت در یک مسابقه حافظه و هوش در تلویزیون ایران به "مرد حافظه ایران"شهرت یافت. هر خواننده‌ای، از هر مسلک و اندیشه‌ای این را نمی‌تواند تائید نکند.

یکی از فصول خواندنی و دانستی "یادمانده‌ها"، درکنار نقش و موقعیت روزنامه کیهان در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب ۵۷ و بویژه نقش محوری "رحمان‌هاتفی" روزنامه‌نگار برجسته‌ایرانی در این روزنامه، ماجرای انتشار نشریه فکاهی «آهنگر» در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب است، که به همت نوح، زنده یاد منوچهرمحجوبی و غلامعلی لطیفی منتشر شد. بنیانگذارانی که از چنلگر خود را تا آهنگر کشانده و رسانده بودند. «آهنگر» زود آمد و بسیار زود هم رفت. آن شتابی که به خود گرفته بود، سرانجامی جز این نمی‌توانست داشته باشد. اگر فصلی برای چپ روی و کم درایتی مطبوعات پس از انقلاب بر شمرده شود، بی شک آهنگر در این فصل نقش بسیار مهمی دارد، گرچه در کنار کاریکاتورهای لطیفی و طنز تند محجوبی، شعرهای فکاهی–سیاسی نصرت‌الله نوح که به سبک افراشته سروده‌می‌شد، از چارچوب سیاست و مشی توده‌ای حزب توده‌ایران بیرون نرفت، اما آن دو بسیار تاختند. آنچنان که وقتی امروز یکبار دیگر صفحات اول آهنگر ورق زده می‌شود و به حوادث و نقش افراد دو دهه نگاهی دوباره می‌شود، آن خام خیالی‌ها، بیگانگی‌ها و شتاب‌گیری‌های ابتدای پیروزی انقلاب باتمام قامت خود را در آهنگر نشان می‌دهد. ایکاش نصرت الله نوح، این فصل از کتاب خاطرات خود را کامل‌تر می‌نوشت.

"یادنامه‌ها" را باید در ایران منتشر کرد و ما امیدواریم نویسنده در این تلاش باشد!

یکی از دیدنی‌ترین عکس‌های یادگار مانده در کتاب خاطرات نصرت‌الله نوح، عکسی است که روی جلد کتاب با آن تزئین شده‌است. جمعی نشسته بر زمین در یک سفر خانوادگی. خانواده‌هیات تحریریه روزنامه‌کیهان در سال ۱۳۴۶. رحمان هاتفی که برای همیشه در خاک خفته‌است، درکنار نصرت‌الله نوح و فیروز گوران. روزنامه‌نگاری که پس از بسته شدن مجله "جامعه سالم" در دادگاه مطبوعات جمهوری اسلامی همچنان در حاشیه مطبوعات ایران در تلاش‌است و حیاتی را در درون این دایره جستجو می‌کند. خسروشاهانی، از بازماندگان نسل قدیم مطبوعات ایران بود که اخیرا چشم برجهان فروبست. در دهه ۴۰ یادداشت‌های او شب‌های جمعه در روزنامه کیهان که با نام "جنجال برای هیچ" منتشر می‌شد و از پرخواننده ترین مطالب این روزنامه بود نیز در این عکس دیده می‌شود. او که به عزیز نسین ایران شهرت دارد و بسیاری از آثارش در جمهوری‌های آسیای میانه ترجمه و منتشر شده و در تاجیکستان به اندازه ایران شهرت دارد همچنان در **(بقیه را در ص ۱۱ بخوانید)**

اقتصاد اسلامی پول سیاه را در صندوق‌های قرض‌الحسنه می‌شوید!

کانون‌های اصلی مقابله با اصلاحات

اداره اماکن وابسته به نیروهای انتظامی مجوز تاسیس صندوق قرض‌الحسنه می‌دهد و سیستم بانکی و اقتصادی دولت هیچ نظارتی بر آن ندارد.

پول واردات قاچاق، سود حاصل از فروش مواد مخدر و صادرات آن، پورسانتاژ معاملات نظامی و دهها فعالیت غیر قانونی اقتصادی، از طریق صندوق‌های قرض‌الحسنه و سازمان اقتصاد اسلامی شسته شده و سیستم مالیاتی کشور اطلاع از آن ندارد. حتی ۴۸ پایانه گمرکی متعلق به سپاه پاسداران نیز در این شبکه فعالیت می‌کند.

اعضای هیات مدیره سازمان اقتصاد اسلامی و صندوق‌قرض‌الحسنه‌ای را اعلام کنید.

شبکه مافیائی مخالف هر نوع اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در جمهوری اسلامی، پایه‌های خود را در ساختاری اقتصادی مستحکم کرده‌است که کمتر در باره آن مطبوعات می‌نویسند و مردم اطلاع دارند. سازمان اقتصادی اسلامی و صندوق‌های قرض‌الحسنه، از جمله این ساختارها به حساب می‌آیند که چون زالو به ثروت کشور چسبیده و خون آن را می‌مکند. اینها خود زائده‌های بنیادهای عظیم مالی در جمهوری اسلامی‌اند که هر کدام آنها در دست بخشی از مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی است و همه آنها در اتحاد و همبستگی کامل با یکدیگر بزرگترین نقش را در فاجعه اقتصادی-اجتماعی کنونی حاکم بر کشور داشته‌اند. هدایت کنندگان و بهره‌برندگان این بنیادها، سازمان‌ها و صندوق‌ها، حتی اگر خود مستقیم در ارگان‌هائی نظیر مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، بیت‌رهبری، مجلس خبرگان، جامعه وعاظ، قوه قضائیه، شورای تبلیغات اسلامی، سازمان عریض و طویل "دفتر نمایندگی رهبر"، دانشگاه‌های وابسته به این نهادها و سازمان‌ها ننشسته باشند و برای سرنوشت کشور تصمیم نگیرند، نمایندگان سیاسی آنها در این ارگان‌ها سیاست و اراده آنها را پیش می‌برند. حافظه تاریخی مردم ایران وقتی به سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی و جنجال‌های گمراه کننده‌ای که ابوالحسن بنی‌صدر و هاشمی رفسنجانی پیرامون اقتصاد اسلامی بعنوان جایگزین اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیستی راه انداختند باز می‌گردد، از آن همه ادعا و جنجال هیچ نمی‌یابد جز سلطه عقب‌افتاده‌ترین بخش سرمایه‌داری بر انقلابی که برای عدالت اجتماعی و آزادی صورت گرفت و از دل این دو، باید استقلال کشور بیرون می‌آمد. آزادی احزاب و مطبوعات یک ضرورت تاریخی است، زیرا از دل این آزادی باید آگاهی مردم از ساختار اقتصاد مافیائی حاکم بر جمهوری اسلامی بیرون بیآید و با این نگاه است که انتقادات جدی به گردانندگان و مدیران و نویسندگان روزنامه‌های موسوم به دوم خردادی، بدلیل غفلت در بازگشائی این پرونده غفلت کردند. آنها باید پرده اقتصاد را چنان کنار می‌زدند که مردم در چشم بهم زدنی بدانند وقتی فرمانده سپاه پاسداران از شکستن قلم‌ها و بریدن زبان دادن سخن می‌دهد، در دفاع از کدام ساختار اقتصادی و در دفاع از چه کسانی وارد میدان شده‌است. هنوز هم، با آنکه در مرحله دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی افشاگری‌های اقتصادی قابل مقایسه با دوره اول ریاست جمهوری وی نیست و کارنامه روزنامه‌های طرفدار اصلاحات از این نظر قابل دفاع‌تر از همین کارنامه در دوره اول ریاست جمهوری وی است، اما هنوز اساسی‌ترین و بلندترین گام‌ها برداشته نشده‌است. این گام باید برداشته شود، چرا که طرفداران اصلاحات و اصل اصلاحات را از سوی وسیع‌ترین طیف‌های مردمی بیمه می‌کند. آن قیامی که در ونزوئلا موجب شکست کودتاچیان وابسته به شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا شد، از دل همین آگاهی و بسیج عمومی مردم ونزوئلا بیرون آمد. بزرگترین ضعف کنونی مجلس و دولت نبردن لوایح و طرح‌های خارج کردن نهادهای اقتصادی و سازمان‌های یاد شده در بالا از زیر سیطره باندهای قدرت و ملی نکردن آنهاست. حرف بر سر ملی کردن آنهاست، نه خصوصی سازی آنها. بدون هیچ ملاحظه و شانتاژی باید از ملی شدن آنها سخن گفت.

یکی از آخرین شماره‌های هفته‌نامه "اولیا اصفهان" می‌نویسد: «که ۱۰ در صد جمعیت کشور از ۹۰ در صد امکانات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور استفاده می‌کند.» مجلس ششم هنوز به صحنه رسیدگی به این غارت در دهساله دوم جمهوری اسلامی تبدیل نشده‌است و این یک ضعف تاریخی است که به حساب این مجلس نوشته خواهد شد.

طهماسب مظاهری وزیر اقتصاد و دارایی در نامه‌ای خطاب به معاون اول رئیس جمهور نوشت : «هزاران صندوق قرض الحسنه و تعاونیهای اعتباری با ناموفق کردن سیاستهای پولی، صدمه زدن به ارزش پول ملی، رقابت ناسالم با نظام رسمی بانکداری و اعتبارات کشور و بعضی با زمینه سازی برای فساد و تطهیر پول، اقتصاد ملی را با خطرات جدی روبرو کرده اند»

نگارش این نامه از جهتی می‌تواند موجب تعجب باشد که مگر صندوقهای قرض الحسنه چیستند و وابسته به کجا و کدام قدرت هستند که وزیر اقتصاد کشور برای جلوگیری از فعالیت مخرب آنان که به گفته وی به " زمینه سازی برای فساد و تطهیر پول " ختم شده است باید از معاون رئیس جمهور یاری بجوید.

تطهیر پول که وزیر اقتصاد آن را چنین محترمانه و با استفاده از فعل طهارت بکار برده، در سراسر جهان نه تنها بعنوان یک جرم اقتصادی بلکه یک جرم جنائی شناخته شده و سنگین‌ترین پیگردها را توسط دولت‌ها

در پی دارد. اصطلاح درست این لفظ در سراسر جهان "شستشوی پول" است، یعنی پول دزدی و غیر قانونی را، برای فرار از چنگ مالیات و نظارت دولت، بدون آنکه از سیستم بانکی استفاده شود و دولت از آن مطلع شود در بازار به کار می‌اندازند و سود بر سود می‌افزایند. صندوق‌های قرض‌الحسنه نقش چنین واسطه‌ای را برعهده دارند و سیستم بانکی کشور را به همین دلیل دور می‌زنند. اصل ماجرا به همین روشنی است، اما از بیم واکنش‌های سیاسی کسی جسارت نمی‌کند ماجرا را اینگونه بشکافد و بگوید که صندوق‌های قرض الحسنه و اُم‌الفسادی که سر نخ همه این صندوق‌ها به آن وصل است،کمیته امداد امام است. فساد از اینجا بر می‌خیزد و ساده لوحی است اگر کسی تصور کند، رهبر و مقامات دیگری که دم از مبارزه با فساد اقتصادی می‌زنند این واقعیات را نمی‌دانند!

وزیر اقتصاد سپس در مصاحبه ای با خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی «ایرنا»، ضمن اشاره به ضرورت نظارت بانک مرکزی بر فعالیت‌های مالی و اعتباری،«آن دسته از موسسه های مالی اعتباری و صندوق های قرض الحسنه را که فارغ از این نظارت فعالیت می‌کنند به قبول نظارت قانونمند بانک مرکزی دعوت کرد» (نوروز ۲۲ فروردین ۱۳۸۱)

با این سخنان معلوم شد که ایران، شاید تنها کشور یا از معدود کشورهای جهان باشد که وزیر اقتصاد آن باید از موسساتی که به " فساد و تطهیر پول " مشغول هستند عاجزانه درخواست می‌کند که " نظارت بانک مرکزی " را بپذیرند. وزیر اقتصاد سپس توضیح داد که دولت از حجم سرمایه این صندوقها و میزان پولهای ناشی از معاملات فاسدی که آنان به تطهیر و پاک ساختن آن مشغول هستند اطلاعی ندارد.

این پولها عمدتا درآمدهای ناشی از اسکله های قاچاق و غیرقانونی هستند که به گفته وزیر کشور ۶۰ درصد واردات کشور از طریق آنان صورت میگیرد، یا به معاملات مواد مخدر، حق حسابهای معاملات اسلحه و دیگر معاملاتی از این دست مربوط میشوند که از طریق این صندوقها "تطهیر" میشود. یعنی جنبه فاسد و غیرقانونی کسب آن آشکار نمی‌شود. به این ترتیب، طور به هم تنیده شده ۴۸ اسکله و پایانه جنوب کشور که گمرک نمی‌تواند بر آن نظارت داشته باشد زیرا دراختیار سپاه پاسداران است و ارتباط آنها با کمیته امداد و صندوق‌های قرض‌الحسنه در برابر دیدگان قرار می‌گیرد. همچنان که کانال شستشوی پول ناشی از درآمد حاصله از فروش و مصرف بی‌سابقه مواد مخدر در داخل کشور و ورود و خروج آن از کشور مشخص می‌شود.

همزمان با مصاحبه وزیر اقتصاد، روزنامه بنیان اطلاع داد که صندوقهای قرض الحسنه که خود را تابع مقررات بانک مرکزی نمی‌دانند، وابسته به سازمانی دیگر، یعنی " سازمان اقتصاد اسلامی " هستند که نقش بانک مرکزی را برای این صندوقها ایفا میکند.

اگر آیت‌الله خمینی، در برابر آیت‌الله گلپایگانی ایستاده بود، ارتجاع مذهبی چنین آلوده به ثروت سر بلند می‌کرد؟

چنانکه بنوشته بنیان « اکثر کانونهای موجود قرض الحسنه با سازمان اقتصاد اسلامی رابطه نزدیک داشته و در این سازمان دارای حساب جاری هستند» به عبارت دیگر به موازات بانک مرکزی رسمی جمهوری اسلامی که وظیفه نظارت و نگاه داشتن حساب ذخیره بانکهای رسمی کشور را بر عهده دارد، یک بانک مرکزی غیررسمی به نام " سازمان اقتصاد اسلامی" وجود دارد که وظیفه آن نگاه داشتن حساب و کتاب صندوقهای قرض الحسنه و موسسات اعتباری غیررسمی و متخصص در فساد مالی و پول شویی است.

قدرت این بانک مرکزی غیر رسمی تا چه اندازه است؟

روزنامه آزاد در گزارشی که در این مورد انتشار داده، پس از یادآوری این نکته که « صندوق های قرض الحسنه و موسسات اعتباری در صدمه زدن به ارزش پول ملی، ایجاد فضای ناسالم رقابتی با نظام رسمی بانکی و تهدید اقتصاد ملی سهیم هستند» متذکر میشود که «۹۰درصد نقدینگی کشور در دست سازمان اقتصاد اسلامی است و با این حجم نقدینگی که دردست یک سازمان غیر رسمی است چگونه میتوان انتظار داشت که بقیه بخشهای اقتصادی کشور به سامان و کارکردشان بهینه شود؟ » ریشه فلج بودن تولید در کشور، بسته شدن کارخانه‌ها، بیکاری، اعتصابات کارگری و بحران اقتصادی در جمهوری اسلامی را باید در اینجا جست، نه در "خصوصی نشدن" آن ۲۰ درصد از اقتصادی که در اختیار دولت باقی مانده و عمدتا شامل نفت می‌شود. آن دلسوزی که امثال آقای عسگراولادی و تئوریسین روزنامه رسالت "امیرمحبیان" برای گرانی کمر شکن و دشواری‌های مردم دراین زمینه می‌کنند، اگر واقعا دلسوزی بود باید به این نکات می‌پرداخت نه تشدید فشار "بنیاد رسالت" برای سرعت بخشیدن به خصوصی سازی و تقویت همین سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی سایه در کنار دولت و اغلب مسلط بر دولت و حاکمیت. البته اگر این افراد و این روزنامه چنین کنند ریشه خود را زده‌اند. آنها نه تنها نمی‌خواهند ریشه خود را بزنند، بلکه برای بلعیدن آن ۱۰ میلیارد دلاری که دولت ذخیره ارزی جمع کرده نقشه کشیده‌اند تا در شکم سازمان اقتصاد اسلامی و صندوق‌های قرض‌الحسنه ریخته و پس از شستشوی اصل و فرع آن، به بانک‌های دوبی منتقل کنند. شیخ نشینی که به پایتخت سرمایه‌داری دلال ایران تبدیل شده‌است.

دیدار شتابزده!

بدنبال سخنان وزیر اقتصاد، اعضای هیئت مدیره سازمان اقتصاد اسلامی که بزرگترین سرمایه‌داران ایران از جمله حبیب الله عسگراولادی، میرمحمد صادقی سخنگوی قوه قضائیه، علینقی خاموشی رئیس اتاق بازرگانی، حاج امانی و... در آن عضویت دارند بسرعت با وزیر اقتصاد دیدار کردند. در این دیدار میرمحمد صادقی اعلام کرد که « در سراسر کشور ۵۰۰۰ صندوق قرض الحسنه فعالیت دارند اما تنها ۱۰۰۰ صندوق وابسته به سازمان اقتصاد اسلامی است» اگر سخنان میرمحمد صادقی را در کنار این گزارش که نود درصد نقدینگی کشور در دست سازمان اقتصاد اسلامی است قرار دهیم معلوم میشود که در واقع ۴۰۰۰ صندوق قرض الحسنه دیگر موسساتی برای یاری‌های کوچک به آن ۱۰۰۰ صندوق دیگر است که به قصد تعاون توسط خود مردم بوجود آمده است و اکنون مدیران بانک مرکزی

غیررسمی جمهوری اسلامی، یعنی سازمان اقتصادی اسلامی می‌خواهند مبارزه با صندوقهای قرض الحسنه را به سمت این صندوقهای کوچک منحرف کنند.

اگر بانک مرکزی بر این صندوقهای قرض الحسنه که زیر نظارت سازمان اقتصاد اسلامی هستند هیچ تسلطی ندارد و هیچ مجوزی برای فعالیتهای اعتباری در اختیار آنان قرار نداده و از میزان درآمد و سود و سرمایه و نقدینگی و پول شویی و فساد در آنان اطلاع ندارد، پس این صندوقها بنا بر کدام مجوز فعالیت می‌کنند؟

بنوشته روزنامه آزاد، مجوز فعالیت این صندوقها که نود درصد نقدینگی کشور در دست آنان است توسط اداره اماکن نیروی انتظامی صادر میشود. همان اداره‌ای که چندی پیش هنرمندان و روزنامه نگاران و روشنفکران ایران را احضار کرده بود و آنان را تهدید می‌کرد و اکنون نیز مجری طرح "حذف"، یعنی پرونده سازی برای افراد تاثیر گذار در جنبش و مطبوعات و محکومیت آنها از فعالیت اجتماعی و مطبوعاتی شده‌است!

این صندوق‌ها و نهادها و بنیادهای عظیم مالی-تجاری موجودیت خود را در جمهوری اسلامی با شرع مقدس پیوند زده‌اند، چنانکه وقتی در ابتدای پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری اشاره به ضرورت نظارت دولت بر این نهادها و اخذ مالیات از آنها مطرح شد آیت‌الله جنتی دبیر شورای نگهبان در نماز جمعه خود این نوع بحث‌ها و تصمیمات را خروج از اسلام و دین توصیف کرد!

سابقه تاسیس

سابقه صندوق‌های قرض‌الحسنه به سال‌های پیش از انقلاب باز می‌گردد. سال‌هائی که برخی بازاریان ملی، برای کمک به مستمندان و دور زدن بانک‌هائی که برای پرداخت هر نوع وامی به مردم بهره‌أی کمر شکن دریافت می‌کردند، این صندوق‌ها با پرهیز از بهره، به برخی مستمندان، در برابر اخذ چک و سفته پول قرض می‌دادند. البته، برای بازگیری این کمک و نقد کردن چک و سفته‌ها نیز گردانندگان این صندوق‌ها، در آن‌سال‌ها نیز کمتر تزلزل و تردیدی از خود نشان می‌دادند. یکی از حرفه‌های برخی آشنایان به مسائل حقوقی در بازار تهران نقد کردن همین چک و سفته‌ها بود. حاج رضا زواره‌ای، عضو فعلی حقوقدان شورای نگهبان و عضو رهبری جمعیت موتلفه اسلامی از جمله شاخص‌ترین افراد آشنا به مسائل حقوقی برای دریافت این چک و سفته‌ها در دوران پیش از انقلاب بود که در حاشیه دادگستری تهران روی وصول این چک و سفته‌های برگشتی صندوق‌های قرض الحسنه کار می‌کرد و البته خود نیز برخی چک و سفته‌ها را با نرخ ارزان می‌خرید و بعنوان سفته و چک برگشتی خود برای وصول آنها اقدام می‌کرد. اصطلاحی که در زمان شاه به "شرخری" معروف بود.

در آستانه انقلاب و در کنار صندوق‌هائی که برای کمک به اعتصابات دوران انقلاب تشکیل شده‌بود، این صندوق‌ها رونق و نقش مهم‌تری پیدا کردند و بخشی از حقوق و درآمد اعتصابیون را تامین می‌کردند. از فردای پیروزی انقلاب، جدال بر سر ادامه حیات این صندوق‌ها و یا انتقال فعالیت‌های آنها به بانک‌های کشور شروع شد. بازار، تجار و روحانیونی که با آنها در پیوند بودند از ادامه فعالیت این صندوق‌ها حمایت کردند و با پنهان شدن پشت دلائل شرعی و دینی توانستند دولت را دور زده و به موجودیت خود ادامه دهند. در دوران جنگ نیز این صندوق‌ها فعالیت‌هائی برای کمک به خانواده قربانیان جنگ توانستند سازمان بدهند، که عمدتا در شانه به شانه مساجد پیش می‌رفتند. از همین دوران، صندوق‌های قرض‌الحسنه نه تنها با مساجد بلکه با بسیج سپاه پاسداران پیوند یافتند، چرا که بسیج محلات در سراسر کشور در مساجد سازمان می‌یافتند. تاسیس کمیته امداد امام که سرپرستی آن اکنون در اختیار جمعیت موتلفه اسلامی و شخص حاج حبیب‌الله عسگراولادی است(مدیریت اجرائی آن را نیری عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی و برادر حجت‌الاسلام نیری یکی از دو حاکم شرع قتل‌عام زندانیان سیاسی بر عهده دارد)

پیوند این دو تشکیلات با سازمان اقتصادی اسلامی، عملا امکان تمرکز نقدینگی کشور در دست سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران را فراهم ساخت. نه تنها این پیوند بوجود آمد، بلکه پس از جنگ بسیج نیز عملا و به عنوان تجدید سازمان، از نیروهای علاقمند به سرنوشت انقلاب و هوادار آرمان‌های اولیه انقلاب تصفیه شد و بسیج جدید شکل گرفت که واحدهائی از آن اکنون تحت عنوان "لباس‌شخصی"ها، واحد چماقداران موتلفه اسلامی را تشکیل می‌هند و فرماندهی آن عضو رهبری موتلفه اسلامی‌اند. یعنی حزبی اقتصادی-سیاسی و نظامی!

بدین ترتیب، صندوق‌های قرض‌الحسنه که در ابتدا با احکام شرعی روحانیون توانسته بودند به موجودیت خود در دوران پس از انقلاب حیات تازه ببخشند، بعدها به آورندگان و برندگان دولت‌ها، طراحان ترورهای سیاسی و به بخشی از ستادهای مقابله با اصلاحات و جلوگیری از بازگشت آرمان‌های انقلاب تبدیل شدند و هزینه انواع حسینیه‌ها و دسته‌های عزاداری در محلات را تامین کردند. حسینیه‌هائی که از درون آنها تیم‌های ترور اصلاح طلبان و قتل‌های زنجیره‌أی بیرون آمد و تاسیسات بسیاری از مساجد را به مراکز رشوه، کارچاق‌کنی، دلالی و حتی توزیع مواد مخدر و در مواردی که عبدالله نوری در روزنامه "خرداد" افشاء کرد، به مراکزی برای "زنای به عنف" تبدیل کردند.

مشاهده میشود که ارگان‌های اقتصادی و سیاسی مافیای مخالف اصلاحات چگونه با یکدیگر در پیوندند و تمام تلاشی که رهبر جمهوری اسلامی برای نگهداشتن کنترل نیروی انتظامی در دست خود می‌کند و ستیزی که بر سر آن با دولت محمد خاتمی می‌کند کدام ریشه های اقتصادی را دارد. امثال سردار نقدی‌ها از چه چیز دفاع می‌کنند و چرا زمانی که عبدالله نوری وزیر کشور بود و میخواست نیروی انتظامی را تحت کنترل بگیرد تا مرز تلاش برای ترور او پیش رفتند؟ حامیان آنان چه کسانی هستند و چرا؟ ، نیروی انتظامی با کدام پشتوانه به دانشگاه حمله میکند و امثال سردار نظری‌ها با چه پشتوانه‌أی از محکومیت مصون میمانند؟ چه منافع عظیمی در پشت تسلط بر نیروی انتظامی که اداره اماکن سازمانی وابسته به آنست وجود دارد!

تمام نقدینگی عظیمی که در سازمان اقتصاد اسلامی و صندوق‌های قرض‌الحسنه متمرکز است، از سیستم بانکی کشور خارج است و به این ترتیب، دولت به مجری آن نقدینگی که در کنترل سازمان اقتصادی اسلامی و صندوق‌های وابسته به آنست و دهها بنیاد و نهاد اقتصادی دیگر که روحانیون حاضر در شورای نگهبان، مجلس خبرگان، قوه قضائیه، سازمان تبلیغات اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و دفاتر نمایندگی رهبر در نیروهای مسلح قرار دارند باقی می‌ماند. شبکه‌های تو در توی واردات که اسکله‌های اختصاصی در اختیار دارند نیز هماهنگ با

تشکیلات یاد شده در بالا قرار دارند. حتی روزنامه ها می‌نویسند که نه تنها صندوقهای قرض الحسنه زیر نظر سازمان اقتصاد اسلامی‌اند بلکه بسیاری دیگر از موسسات اعتباری که تاکنون تصور می‌شد با مجوز بانک مرکزی فعالیت می‌کنند نیز تحت نظارت این بانک نیستند. از جمله این موسسات می‌توان به موسسه اعتباری بنیاد مستضعفان اشاره کرد که فعالیت وسیعی در عرصه جمع آوری پول های مردم و انداختن آن در مسیر تجارت و دلالی دارد. کارشناسان معتقدند تامین نرخ سود بالایی که این موسسه به سپرده گذاران می‌دهد جز از طریق به کار انداختن این سپرده ها در دلالی و تجارت و معاملات مشکوک امکان پذیر نیست. (از معاملات مشکوک چه برداشتی جز قاچاق مواد مخدر می‌توان داشت؟) بخشی از سودهای این موسسه که زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی قرار دارد نیز صرف مبارزه با محمد خاتمی و مجلس، زیر پوشش مبارزه با" فقر و فساد و تبعیض" می‌شود، تا زمینه اجرای سناریوئی فراهم شود که در ونزوئلا با شکست روبرو شد.

پیشبرد اصلاحات در ایران از جمله مستلزم مبارزه با نقدینگی عظیمی است که در دست نهادهایی از قبیل سازمان اقتصاد اسلامی جمع شده است و با اتکا به آن سرگرم توطئه‌اند. با اینحال همانطور که روزنامه بنیان ۱۸ فروردین ۱۳۸۱ در مورد سازمان اقتصاد اسلامی مینویسد : «این نهاد که به نوعی به محافظه کاران و بازار نزدیک است و عرصه ای است برای فعالیتهای اقتصادی برخی از آنها و تا کنون هیچ یک از موجهای به وجود آمده طی ۲۳ سال اخیر نتوانسته است مشکلی را برای این نهاد اقتصادی قدرتمند بوجود بیاورد» برای آنکه بتوان قدرت اقتصادی و سیاسی این نهادها را از آنان ستاند موجهایی نیرومندتر از آنچه در بیست و سه سال اخیر بوجود آمده لازم است. تنها با اتکا به مردم، آشکار گویی از موانع واقعی بر سر راه اصلاحات، افشا کردن دلایل مقاومت مخالفان اصلاحات در برابر اراده و انتخاب مردم است که میتوان یک بار برای همیشه به سلطه سازمانهای سرمایه‌داری تجاری ایران بر اقتصاد و جامعه ایران خاتمه داد. تردید نیست که این امری بسیار دشوار است، چنان دشوار که به لرزه‌أی تمام عیار در ستون فقرات نظام حاکم ایجاد خواهد کرد، اما چاره و راه‌حلی جز آن نیست. آن روز که آیت‌الله گلپایگانی (سال ۵۹) به آیت‌الله خمینی نامه نوشته و سیستم بانکی را به بهانه اشاعه "ربا" و در واقع تضعیف منابع درآمد شبکه روحانیت از خمس و زکات نه تنها زیر علامت سئوال برد، بلکه آن را حرام اعلام داشت، اگر آیت‌الله خمینی بجای اطمینان بخشی به آیت‌الله گلپایگانی و آرام سازی او با قاطعیت قانون اساسی را در برابر او گذاشته و رسما می‌نوشت و می‌گفت: آقا! شما سر جایتان بنشینید. قانون اساسی که مردم به آن رای دادند چنین حکمی می‌کند، باحتمال بسیار دندان طمع آنها که امروز ۹۰ در صد نقدینگی را در اختیار دارند کشیده می‌شد. امروز نیز چاره‌أی جز همین قاطعیت نیست. قاطعیتی با تکیه به رای و خواست مردم و پیش از رفتن بدان سو ضرورت دارد تا هرچه بیشتر مردم در جریان ساختار و بافت اقتصادی-مافیائی جمهوری اسلامی قرار گیرند.

(بقیه بهشت زیر پای تجار است از ص ۱۷)

اما بخشی از تاریخ جمهوری اسلامی، شرح همین قهرمانی‌هاست: فتح بانک‌های شیخ نشین‌ها، خریدن سهام شرکت‌های هواپیمائی شیخ نشین‌ها، تبدیل شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به تجارتخانه و کانون تماس‌های اطلاعاتی-امنیتی.

رهبر جمهوری اسلامی، در یکی از نمازهای جمعه تهران خود و در اشاره به زندانی شدن عبدالله نوری و محاکمه موسوی خوئینی‌ها گفت: «هر انقلابی در مسیر تکامل خود ریزش‌هائی دارد و رویش‌هائی. نیروهائی می‌ریزند و بجای آن نیروهائی می‌رویند»

آن نیروئی که در دهه دوم جمهوری اسلامی و در دوران رهبری او رشد کردند همین فاتحان شیخ‌نشین‌ها و صاحبان امضای طلائی در پای چک‌های چند میلیاردی است! ریزش آنها هم، همان است که در گورستان خاوران خفته و یا در زندان اوین است!

سود خالص بانکی

براساس گزارش "گلف نیوز"، سود خالص ۱۱ بانک ابوظبی با سه هزار و ۷۶ میلیون درهم در سال ۲۰۰۰ به سه هزار و ۳۵۵ میلیون درهم در سال ۲۰۰۱ رسید و نرخ رشد سود خالص آنها از یک در صد به ۳۷ در صد در سال رسیده‌است.

بالاترین نرخ رشد سود خالص متعلق به بانک ملی "فجیره" ست که با ۳۶ در صد افزایش از ۵۱ میلیون درهم در سال ۲۰۰۰ به ۷۰ میلیون درهم در سال گذشته رسید. افزایش نرخ رشد سود خالص بانک‌های امارات متحده عربی نیز با یک در صد افزایش از ۵۲۴ میلیون درهم در سال ۲۰۰۰ به ۵۲۹ میلیون درهم در سال گذشته رسید.

مقایسه به دلار: نرخ یک دلار امریکائی برابر است با ۳٫۶۷ درهم امارات متحده عربی و ابوظبی.

(بقیه آستانقدس رضوی از ص۳۵)

شرحی که مجیدفیاض در باره نقش مترقی و ملی فرقه دمکرات آذربایجان در کتاب خاطرات خود می‌دهد، او را در کنار جسورترین خاطره نویسان دوران اخیر قرار می‌دهد.

کتاب در دو هزار نسخه منتشر شده‌است و تا آنجا که اطلاع داریم استقبال از آن چنان بوده که مقدمه چاپ دوباره آن فراهم می‌شود. همچنین اطلاع داریم که جلد دوم کتاب خاطرات مجیدفیاض در دست تدوین است که سال‌های پس از ۲۸ مرداد تا انقلاب ۵۷ را شامل می‌شود. مقالاتی که تاکنون از مجیدفیاض در باره سیاست و نقش حزب توده‌ایران در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ منتشر شده نشان دهنده تحقیق پیگیرانه وی در این ارتباط است. تاکنون در هفته‌نامه نیمروز و فصل‌نامه "روزگارنو" مقالاتی در این ارتباط از مجید فیاض منتشر شده‌است، که عمدتا در تقابل بسیار جدی با مطالبی است که از سوی برخی جداشدگان از حزب توده‌ایران نظیر بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور قرار دارد.

پس از انتشار مقالات مجیدفیاض در هفته‌نامه نیمروز در خارج از کشور، زنده‌یاد نورالدین کیانوری دبیراول وقت حزب توده‌ایران، در دورانی که در آپارتمان اجاره‌أی خویش در خیابان سنائی تهران زندگی می‌کرد با خواندن برخی از این مقالات تلاش کرد تا بلکه شخصا با وی تماس برقرار کرده و از جسارت، پایمردی و صداقت گفتار مجیدفیاض تشکر و قدرانی کند، اما این ارتباط تا پایان حیات وی ممکن نشد.

آنسوی آب‌های جنوب ایران، اما نه زیاد دور

بهشت زیر پای تجاراست!

دوران طلائی حاکمیت سرمایه‌داری تجاری ایران، فصل ننگین تاریخ جمهوری اسلامی است!

در آنسوی آبهای جنوب ایران،– نه آنقدر دور که به دریای سرخ و دهانه عمان برسد– با پول ایران و سرمایه تجار و چهره‌های کلیدی جمهوری اسلامی بانک‌های ابوظبی، دوبی، قطر، بحرین، کویت و حتی "فوجیره" چنان چاق و چله شده‌اند که در بورس‌های بزرگ لندن، فرانکفورت و نیویورک به بازی گرفته شده‌اند!

چک فرماندهان سپاه و گردانندگان بنیادهای اقتصادی–مالی جمهوری اسلامی در این شیخ‌نشین‌ها برگ "زر" است، چرا که هم پول نقد است و هم قدرت حکومتی!

رونق و اعتبار بانک صادرات دُبی را بزرگترین تجار ایرانی تضمین می‌کنند و پل پیوند سازمان اقتصاد اسلامی جمهوری اسلامی با آن را اتاق بازرگانی جمهوری اسلامی٠ نام علینقی خاموشی در شیخ نشین‌های یاد شده، همان اعتبار و شهرتی را دارد که در دهه ۱۹۶۰ نام "زکی‌یمانی" یکی از سلاطین نفت عربستان سعودی داشت٠ شخصیتی که کلام و تصمیم او قیمت نفت و سهمیه اوپک را بالا و پائین می‌برد٠ در هر سفر و بازگشت علینقی خاموشی به لندن و یا از لندن، توقف او در یکی از شیخ نشین‌هائی که به بارانداز‌ها و سکوهای تجارت ایران تبدیل شده، رویدادی است که چند ده میلیون دلار از دل آن بیرون می‌آید٠ رفت و بازگشت حاج اسدالله لاجوردی معاون علینقی خاموشی به دبی نیز کم اعتبارتر از توقف یک روزه علینقی خاموشی در این شیخ نشین‌ها نیست٠٠ او هم سلطان زیره ایران است و هم برادر حاج‌حبیب‌الله عسگراولادی دبیرکل موتلفه اسلامی٠ سلطنت در دل جمهوری اسلامی و بر تخت تجارت تنها زیره را شامل نمی‌شود، همچنان که سلطنت بر زعفران خراسان نیز امروز دیگر چندان دندان‌گیر نیست٠ وقتی ارقام معاملات سر به میلیارد می‌زند و خون سیاه نفت در رگ‌های آقایان به گردش در آمده زعفران و زیره و زنجفیل دیگر چه قابل دارد؟! پتروشیمی، گاز سرخس، صدور خارج از کنترل نفت به پاکستان و افغانستان در زیر نگین آقایان و نوادگان آنهاست٠ آن اعتبار بانک‌ها در شیخ نشین‌های خلیج فارس هم از زیر همین نگین بیرون آمده است٠

طلا برای مرد مسلمان زینت زیبنده‌أی نیست و همین است که عقیق یمنی آقایان روی نقره نشانده شده‌است و طلا بدست و گردن ندارند، درعوض در جمهوری اسلامی طلای سیاه پارو می‌کنند و دلار آن را به شیخ نشین‌ها منتقل!

مرحوم داریوش‌فروهر، در آستانه قتل‌های زنجیره‌أی مصاحبه‌أی در باره آشنائی‌اش با آیت‌الله خمینی و مسلمان بودنش انجام داده بود که تا پس از قتلش در جریان قتل‌های زنجیره‌أی منتشر نشد٠ فتوای قتل او را به جرم ناصبی بودن شورای فتوای قتل‌های زنجیره‌أی صادر کرده‌بود٠ شورائی که تاکنون از آیت‌الله مصباح یزدی، روح‌الله حسینیان، محسنی اژه‌ای، علی‌فلاحیان و رئیس وقت دادگاه انقلاب بعنوان اعضای آن نام می‌برند٠ فروهر در آن گفتگو از ملاقاتی با آیت‌الله خمینی تعریف کرده بود که به پیش از انقلاب ۵۷ بر می‌گشت٠ گفته بود: « کنار آیت‌الله خمینی نشستم و حرف‌هایم را گفتم٠ ملایم و مهربان دستم را گرفت و حلقه طلائی را که بدست داشتم بیرون آورد و گفت طلا زیبنده مرد نیست!!» (مشروح این مصاحبه در راه‌توده منتشر شده‌است) شاید به خواب هم ندیده بود که دهسال بعد از درگذشت او، آقازاده آیت‌الله طبسی چک‌های چند میلیاردی ردوبدل کند و گردبند طلای او هموزن زنگ شتر باشد؟

بانک صادرات دبی، با کمترین امکانات تکنولوژیک– در مقایسه با دیگر بانک‌ها– بدلیل گردش بالای کار و ورود سرمایه و پول ایرانی‌ها طی دو سال گذشته از این نظر مرتبه اول را کسب کرده‌است٠ این بانک با سودگیری از انواع راه‌های قانونی و غیر قانونی به شرکت‌ها وام‌های کلان می‌دهد و تسهیلات در اختیار ایرانیان برای تجارت در سطح جهان قرار می‌دهد و به مرکز حواله‌های صدها هزار دلاری برای شرکت‌های دولتی و غیر دولتی ایران شده‌است٠ کافی است، حتی بصورت عبوری سری به یکی از شعب این بانک زده شود تا دستور حواله‌های دلاری صادره از ایران بوسیله فاکس روی میزها دیده شود٠ یکی از نمودارهای آشکار مخالفت با اصلاحات انتقال پول‌ها به خارج از کشور است٠ در کنار سرمایه نقدی عظیمی که رهبران جبهه مخالف اصلاحات در بانک‌های شیخ نشین‌ها ذخیره کرده‌اند، جمعی از سرمایه‌دارانی که از موقعیت ضعیفی در حاکمیت برخوردار و نسبت به آینده خویش بیمناک‌اند، به بهانه نداشتن پوشش قانونی پول‌های خود را روانه بانک‌های دوبی، ابوظبی، شارجه، قطر، بحرین و کویت کرده‌اند٠ جنجال‌آفرینی‌های نوبتی قوه قضائیه برای مبارزه با مفاسد اقتصادی که هرگز گریبان هیچ دانه درشتی را نگرفته و نخواهد گرفت، باعث انتقال سرمایه و پول این بخش از سرمایه‌داران ایران شده‌است٠ تمرکز هرچه بیشتر پول ایرانیان در بانک‌های شیخ‌نشین‌ها، عملا این شیخ نشین‌ها را به مراکز عمده تجارت ایران تبدیل کرده‌است٠

هر تصمیم اقتصادی جمهوری اسلامی، بلافاصله در این شیخ‌نشین‌ها منعکس می‌شود، دقیق‌ترین اخبار بازار و اقتصاد ایران در بانک‌ها وتجارتخانه‌های شیخ‌نشین‌ها پخش است و با هر تصمیمی که در باره واردات و صادرات در جمهوری اسلامی می‌گیرند، بازار شیخ‌نشین‌ها دچار نوسان شده و یکباره سیل کالاهای جدید وارد بنادر آنها می‌شود. بلافاصله پس از ممکن شدن برخی فعالیت‌های عمرانی در افغانستان از سوی جمهوری اسلامی واردات و سپس صادرات ماشین آلات دست دوم راهسازی دراین شیخ نشین‌ها رواج یافت. حراج‌های بی‌سابقه ماشین‌آلات راهسازی در منطقه آزاد "جبل علی" حاصل این رونق است. در هر حراجی صدها ایرانی که در هیات‌های چند نفره تقسیم شده‌اند در این حراج‌ها شرکت می‌کنند. هفته‌ای ۲۰۰ تا ۲۵۰ پرواز بین دبی و ایران انجام می‌شود و در کنار گردشگران ایرانی که خود را به دبی می‌رسانند تا نفسی تازه کنند، تجار و وارد کنندگانی که پیراهن یقه آخوندی به تن دارند نیز وارد دبی و از این شیخ نشین راهی شیخ نشین‌های دیگر می‌شوند.

"ابریشم کار" معاون سابق کرباسچی، تهران را به محسنی اژه‌ای رئیس دادگاه گرباسچی واگذار کرد و به یکی از فعال‌ترین تجار حراج‌های "دُبی" تبدیل شد. یک فقره چک او ۶۰ میلیون دلار است!

"ابریشم کار" معاون سابق کرباسچی شهردار اسبق تهران از پرکارترین و فعال‌ترین چهره‌های این نوع حراج‌هاست. او در یکی از میهمانی‌های مرسوم دبی، به یکی از شیخ‌های تجارت پیشه دُبی می‌گفت:« بنده از زیر سنگ هم شده بایستی ۶۰ میلیون دلار بابت وام‌های دریافتی به بانک صادرات پرداخت کنم والا مرا هم به سرنوشت شهرام جزایری گرفتار می‌کنند.»

دولت امارات متحده در منطقه‌ای بنام " دوبی مارینا" شهرکی بنا کرده که آنها را به خارجی ها می‌فروشد. کدام خارجی پولدارتر از تجار ایرانی؟ آقایان این آپارتمان‌ها را چنان پیش‌خرید کرده‌اند که خود عرب‌های امارات دست به دهان مانده‌اند. درکنار تجار، دیگرانی هم که در حاشیه قدرت حکومتی، در سال‌های بعد از جنگ پول پارو کرده‌اند از این آپارتمان‌ها خریده‌اند و تعطیلات زمستانی را در "دوبی‌مارینا" می‌گذرانند.

از چابهار تا خرمشهر فقیرترین مردم محلی در کنار شبکه قاچاق، دلالی و کارهای انگلی چنان به زانو درآمده‌اند که به زائده‌های تجارت تبدیل شده‌اند. تحت عنوان منطقه آزاد، منطقه ویژه، طرح اشتغال، فقرزدائی و انواع نام‌های دیگر مردم را به نان بخور و نمیری که از کنار واردات در می‌آید آلوده کرده‌اند، چنانکه امروز در جنوب ایران هر کس به نوعی آلوده به واردات کالاست. در هر منطقه راهی را به دروازه واردات گشوده‌اند، حتی در محلی بنام "سلفچگان" که شاید نامش را هم کمتر کسی شنیده باشد، منطقه ویژه تجارت درست کرده‌اند تا نیروی نظامی، انتظامی و امنیتی محل نام خود را از واردات و خرید و فروش در آورند. گمرک آن چنان کوچک است که یک مامور آن را می‌چرخاند. تحت عنوان بازسازی ماشین آلات، انبوهی از وسائل کهنه ماشین آلات را وارد آن کرده‌اند.

بوشهر را جاده‌های جدید به شیراز و تهران و بندرعباس وصل کرده‌است و یک منطقه ویژه اقتصادی نیز برای آن در نظر گرفته‌اند. ملوانان، کارکنان شناورها و مردم محل را برای انتقال و تخلیه کالاهای قاچاقی که از قطر وارد می‌شود بکار گرفته‌اند. این مناطق آزاد، مناطق اقتصادی، بنادر قانونی انتقال کالا و گمرک بنادر همه شبکه‌های ورود کالا به کشور نیستند. سپاه پاسداران و نیروی دریائی و صنایع دریائی خود تاسیسات جداگانه‌ای دارند که حساب و کتابش با دولت نیست. شرکت صنایع دریائی اکثر در دست اقوام هاشمی رفسنجانی است.

سعید صحیفه، در گزارشی که از سوی خبرگزاری دانشجوئی ایسنا منتشر شده می‌نویسد: تجارت سود بسیار کلان‌تری در مقایسه با تولید دارد، به خصوص اگر با آن سوی مرز مرتبط باشد. تولید در خوشبینانه‌ترین حالت خود سودی بالغ بر ۱۰ در صد دارد، در حالی که سود متوسط در بخش تجارت امروز از مرز ۳۰ در صد هم فراتر رفته‌است.

تجارت در دوران اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، در هشت سالی که هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری را برعهده داشت به اوج رونق خود رسید و صنایع کشور را بلعید. در همین دوران، براساس آماری که همشهری ماه منتشر کرده قریب به دو هزار شرکت سرمایه‌های خود را از کشور خارج کرده و مرکز ثقل تجارت به شیخ‌نشین‌ها منتقل شد. وام‌هائی که دولت هاشمی رفسنجانی از بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول گرفت به جیب صاحبان این شرکت ها ریخته شد و آنها نیز این پول را از هر نوع گزندی خارج کرده و به بانک‌های خارجی منتقل کردند و به این ترتیب بود که پول ایرانی، تابعیت عربی گرفت! این انتقال شرکت‌ها را از بسیاری مقررات داخلی معاف کرد و شرکت‌ها امکان یافتند تمامی فعالیت‌های خود را از زیر هر نوع چتر بازرسی، افشاگری مطبوعاتی و نظارت دولتی خارج کنند. صاحبان این شرکت‌ها همان‌هائی بودند که بعدها به آقازاده‌ها شهرت یافتند.

در سال‌های نخست انتشار مطبوعات جدید، نویسندگان این مطبوعات کمتر به این مسائل پرداختند. افشاگری‌های سیاسی چنان هیجان‌انگیز بود که اغلب –نویسنده و خواننده– فراموش کرده بودند در پس هر پرده‌ای که کنار می‌رفت پیوندهای اقتصادی را ببینند، بنویسند و بخوانند. اگر حیات مطبوعات بعد از دوم خرداد را به دو دوره تقسیم کنیم، در دوره دوم که با بسته شدن بسیاری از مطبوعات و دستگیری و محاکمه چهره‌هائی نظیر عبدالله نوری، عمادالدین باقی، اکبر گنجی و چند چهره دیگر آغاز شد، ریشه‌یابی اقتصادی مخالفت‌های شتاب گرفته با اصلاحات نیز آغاز شد. افشای تدریجی نقش و ماهیت اقتصادی شرکت‌ها، بنیادها، نهادها، سازمان‌ها و صندوق‌های مالی در این دور جانشین افشای حسینه‌های تیمی، کانون‌های ترور وابسته به مساجد و نقش آفرینی نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها شد و ماجرا از سطح به عمق رفت. در این دوره است که ماجرای اختلاس و دزدی آقازاده دادستان کل کشور– آیت‌الله مقتدائی– آقازاده آیت‌الله خزعلی–عضو شوراری نگهبان و سرسخت ترین مدافع ارزش‌های اسلامی– و سرانجام، نام "ناصر واعظ طبسی" آقازاده آیت‌الله واعظ طبسی "ناصر" در محافل حکومتی و سپس حاشیه حکومتی زمزمه شد و با اشاره به مطبوعات راه یافت. هیچ روزنامه‌ای جرات نکرد عناوین بزرگ خود را به نقش آنها در جمهوری اسلامی اختصاص دهد، همچنان که نام پسران و برادران هاشمی رفسنجانی به صفحات اول مطبوعات راه نیافت. این مطبوعات، از بیم جان نتوانستند همه آنچه را در باره بنیاد «المکاسب» و بنیان گذار آن "ناصر واعظ طبسی" بنویسند و فاش سازند که دفترمرکزی آن در "دبی" است، اما اخبار این قهرمانان نیمه دوم جمهوری اسلامی و شرح قهرمانی‌های آنها، شاید سرانجام به مطبوعات کشیده نشود و در انبوه حوادث دگرگون ساز جمهوری اسلامی گُم شود، **(بقیه در ص ۱۶)**

به سمت تشکیل "دولت ملی" با حضور ملی-مذهبی‌ها و طرفداران واقعی اصلاحات و تدوین کارپایه اصلاحات می‌رویم که در صورت مخالفت‌ها، می‌توان آن را به رفراندوم گذاشت! جنبش به این مرحله ازضرورت قاطعیت در تصمیم گیری نزدیک شده!

دولت وحدت ملی با کارپایه اصلاحات وظیفه‌تاریخی مجلس!

جنبش مردم، حالت انفجاری جامعه، کارشکنی‌ها و ادامه توطئه‌ها به مرحله‌ای رسیده‌است که مجلس قاطعانه و با پرهیز از هر نوع خرده کاری باید برای تشکیل یک دولت وحدت ملی با ریاست محمدخاتمی تصمیم بگیرد، به آن رای اعتماد بدهد و این تصمیم را همراه با کارپایه اصلاحات و برنامه دولت برای تحقق آن را به میان مردم ببرد. تعلل در این قاطعیت فرصت را جهت ادامه توطئه‌ها و فرسوده ساختن توان جنبش برای جبهه ضد اصلاحات باقی خواهد گذاشت.

گفتگو- در آستانه سالگرد حوادث ۳۰ و ۳۱ خرداد که ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس جمهور ایران پس از یک دوره ماجراجوئی و تشکیل اتحاد با مجاهدین خلق از این سمت برکنار شد و فصل تازه‌ای در جمهوری اسلامی آغاز گردید، مطبوعات وابسته به مخالفان اصلاحات یکبار دیگر پروژه بنی‌صدری کردن جنبش و خاتمی را به صحن مطبوعات کشیدند. از آنسو، روزنامه‌های طرفدار تحولات و مدافعان آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ به پاسخگوئی پرداخته و تفاوت‌های بارز دو شرایط سال ۶۰ و امروز ایران را در کنار تفاوت‌های اساسی دو شخصیت و دو مشی خاتمی و بنی‌صدر را بر شمردند. رادیو صدای ایران به همین مناسبت گفتگوئی با سردبیر "راه‌توده" انجام داد. بخش‌هائی از این گفتگو که برنامه ساز رادیو صدای ایران "مانوک خدابخشیان" آن را تهیه کرده بود، در نوبت‌های ۱۰دقیقه‌ای روی آن طول موجهائی که صدای آن در ایران شنیده می‌شود پخش شد و بخش عمده آن در برنامه محلی این رادیو که از طریق اینترنت نیز قابل دریافت است. مشروح این گفتگو را در زیر می‌خوانید.

خدابخشیان: شما در باره کناره گیری آقای خاتمی و یا برکناری او خبری دارید؟ این چیزهائی که مطبوعات این روزها به بهانه سالگرد ۳۱ خرداد سال ۶۰ می‌نویسند مقدمات طرح برکناری ایشان است؟

راه‌توده: این اولین بار نیست که مسئله کناره گیری آقای خاتمی مطرح شده و یا کوشش شده که به ایشان تحمیل شود. شما بخاطر دارید که ایشان دو ماه پیش خودش گفت که اگر نتواند اصلاحات را رهبری کند و به پیش ببرد از کار کناره گیری خواهد کرد. آخرین نمونه این تهدید، بر سر همین مذاکرات پنهانی بود که با امریکا و از روی سر دولت سازمان داده بودند و از قبرس پل زده بودند به نیویورک و ایشان تهدید کرده بود که چنانچه بخواهند پنهانی و از روی سر دولت مذاکره کنند کنار خواهد رفت. شنیده شده که ایشان در جریان آن تهدید که به یک ماه و نیم گذشته بر می‌گردد گفته بود « آنموقع که امریکائی‌ها پیغام دادند(ظاهرا در جریان سقوط طالبان افغانستان) و نامه نوشتند و در موضع مناسب قرار داشتیم نگذاشتید مذاکره بشود، حالا که در موضع ضعف قرار گرفته‌ایم و فرصت‌ها از دست رفته می‌خواهید بروید مذاکره کنید!»

دلائل و انگیزه‌های این مذاکرات پنهان هم بارها در گفتگوهائی که با شما داشتم مطرح شد. مخالفان اصلاحات و آنها که غارت‌های چند میلیارد دلاری کرده‌اند، می‌کوشند از این مذاکرات و روابط با امریکا یک پشتوانه بین‌المللی برای خودشان فراهم کنند و در داخل کشور به طرفداران اصلاحات حمله ببرند و مردم را سرکوب کنند. شما همین روزها شاهدید که چقدر مسئله "دیکتاتوری صالح" در مطبوعات مطرح است. این آقایان طرفدار دیکتاتوری صالح همان‌ها هستند که دنبال مذاکرات پنهان با امریکا، پایان محاصره اقتصادی امریکا و بستن قراردادهای بزرگ اقتصادی-تجاری با امریکا هستند. از آن طرف، یعنی از جانب امریکا هم منتظرند ببینند از دل این مذاکرات پنهان چقدر امتیاز برای امریکا بیرون می‌آید والا جنبش مردم، مردمسالاری و دمکراسی کوچکترین ارزش و اهمیتی برای امریکا ندارد. آنها هنوز منتظر به زانو در آمدن بیشتر جمهوری اسلامی و گرفتن امتیازهای بزرگتر هستند. شما ببینید، در تمام اوج اینهمه خبر و مطلبی که مطبوعات ایران در باره مذاکرات پنهان قبرس و دیدار با امریکائی‌ها منتشر کردند و واقعا چند هفته به مهم‌ترین خبر سراسر ایران تبدیل شد و حتی کار به بیانیه دادگستری تهران و تهدید روزنامه‌ها کشید که دیگر در باره مذاکره با امریکا مطلبی منتشر نکنند، یک خط خبر در باره این مذاکرات پنهان از سوی مطبوعات امریکا منتشر نشد و خبری از کنار کاخ سفید امریکا بیرون نیآمد. این راز داری امریکا چیزی نیست جز حمایت و استقبال ازمذاکرات پنهان! هیچ کدام از مطبوعات امریکا ننوشتند و بیانیه‌ای از کاخ سفید در نیآمد و یا سئوالی دراین باره با سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا در میان گذاشته نشد و یا در مصاحبه‌های مطبوعاتی رئیس جمهوری امریکا و دیگر مقامات امریکائی

سئوالی در این مورد مطرح نشد. اینها قابل توجه نیست؟ نباید بدنبال انگیزه‌هایش بود؟ دلائل این مسائل را نباید فهمید؟ در جمهوری اسلامی نمی‌خواهند مردم بدانند، در امریکا هم همینطور است؟ اگر امریکا تمایل به مذاکرات پنهان ندارد، چرا اعلام نمی‌کند با چه کسانی در قبرس دیدار داشته و یا در امریکا مناسبات پنهان داشته‌است؟ خوب، جمهوری اسلامی نمی‌گوید، امریکا چرا نمی‌گوید که چه کس و کسانی در این مذاکرات حضور داشته‌اند. بالاخره ویزا گرفته‌اند، سفر کرده‌اند، خروج کرده‌اند، اینها که درامریکا پنهان نمی‌تواند باشد، پس چرا چیزی دراین باره نمی‌گویند؟ آنجا که این آقای نژادحسینیان از یک شهر به یک شهر دیگر می‌خواهد برود باید با اجازه پلیس حرکت کند، چطور نمی‌دانند چه کسانی از ایران آمده‌اند و مذاکره کرده‌اند؟ شما نگاه کنید! همین چند روز پیش، یعنی در نماز جمعه تهران آقای مصباح یزدی با لفظ مبارکش گفته که در امریکا بوده و پلیس امریکا هم خیلی خوب از ایشان حفاظت کرده‌است. مطبوعات هم با عنوان بزرگ این خبر را از قول خود ایشان نقل کردند. خُب چرا همان موقع امریکا نگفت و یا چرا هنوز در باره رفت و بازگشت مصباح یزدی به امریکا، که همتای ملاعمر افغانستان است و از تبار طالبان چیزی نمی‌گوید. اینها یعنی اینکه امریکا هم اگر بیشتر از جمهوری اسلامی نخواهد، کمتر از آن تمایل به مذاکرات پنهان ندارد، زیرا در مذاکرات پنهان است که می‌توان امتیاز گرفت، نه فقط امتیاز اقتصادی گرفت، بلکه امتیازهای بزرگ سیاسی هم گرفت، مثلا هم از شر جنبش مردم خلاص شد و هم روی شانه‌های اداره کنندگان ذلیل شده و به خواری تن داده در مذاکرات پنهان به ایران بازگشت. امریکا هم به آسانی می‌داند که جناح راست در چه منگنه‌ای گیر کرده و تا کجا ناچاراست امتیاز بدهد. امریکا خیلی خوب می‌داند که وضع اقتصادی جمهوری اسلامی به مرحله انفجار رسیده، بیکاری مملکت را فلج کرده و بی‌اعتمادی نسبت به حاکمیت به اوج خود نزدیک می‌شود. در چنین شرایطی چرا نباید طرفدار مذاکرات پنهان و گرفتن امتیاز از همان‌هائی باشد که این انفجار اجتماعی گریبان آنها را خواهد گرفت؟

دیگر واضح‌تر از سخنان آیت‌الله امینی نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری و امام جمعه موقت شهر قم چه سخنی را شما سراغ دارید. شما می‌دانید که ایشان رسما گفته مملکت در حال انفجار است و حتی اگر به ایران حمله نظامی هم بشود نمی‌توان مردم را بسیج کرد. این همان نگرانی است که بنظر ما موجب شده آقای خاتمی تهدید به کناره گیری کند. یعنی از یک طرف جامعه در حال انفجار و از طرف دیگر خطر زدوبند با امریکا توسط همان‌ها که جامعه را به این فلج کشانده‌اند.

امریکا بیشتری امتیاز را از کسانی می‌تواند در مذاکرات پنهان بگیرد که کمترین پایگاه را در میان مردم دارند!

بنابراین از دو طرف و با دو هدف این مسئله در ۵-۶ سال مطرح بوده‌است. یکی از طرف خود ایشان که آن را بعنوان اعتراض به کارشکنی‌های موجود بر سر راه اصلاحات مطرح کرده و دیگری از طرف مخالفان ایشان، یعنی همین موردی است که شما سئوال کردید.

بنی‌صدری کردن اوضاع از همان ابتدای انتخاب آقای خاتمی مطرح بود و کسانی این خواب را در سر داشتند و فشار سنگینی هم آوردند که چنین بشود، یعنی شرایط به گونه‌ای بشود که بتوانند ایشان را رد صلاحیت و برکنار کنند، اما به چند دلیل موفق نشدند: اول گذشت زمان، تغییر شرایط و بویژه آگاهی مردم از ساختار حکومت و نارضائی عمومی از جمهوری اسلامی را در محاسبه خود نیآوردند و دوم اینکه شخصیت و روش و منش آقای خاتمی با آقای بنی‌صدر تفاوت دارد. آقای بنی‌صدر با زمان حرکت نمی‌کرد و بیشتر اسیر تصورات و توهمات خودش بود، درحالیکه آقای خاتمی نقطه مقابل ایشان است. آقای بنی‌صدر با عجله وارد برخی صف‌آرائی‌ها با مجاهدین خلق و جنگ حیدری-نعمتی با آیت‌الله بهشتی شد، درحالیکه آقای خاتمی از این حرکات شتابزده پرهیز دارد. بنی‌صدر ۱۱ میلیون آرائی را بدست آورده بود که در حقیقت مردم بدلیل تقلید مذهبی و این استنباط که ایشان کاندیدای شخص آقای خمینی است به او دادند و اساسا رای آگاهانه‌ای نبود ونمی‌توانست در آن سال‌های شور و هیجان باشد، درحالیکه آراء آقای خاتمی نه تنها آگاهانه بود، بلکه در دوره دوم ریاست جمهوری آگاهانه‌تر از دوره هم اول شد.

اتفاقا جالب است همسوئی تبلیغاتی-تشویقی مخالفان اصلاحات در حاکمیت با آقای بنی‌صدر در خارج از حاکمیت و حتی کشور. ایشان هم نظرش این بود که آقای خاتمی از روش وی تقلید کند و همین را در بیانیه‌ها و سخنرانی‌هایش تکرار می‌کرد. در داخل هم مخالفان اصلاحات فشار می‌آوردند تا ایشان حرکاتی شبیه بنی‌صدر داشته باشد تا بر ایشان هم رود که بر بنی‌صدر رفت.

بنابراین، جنجالی که امسال هم در آستانه ۳۱ خرداد به راه انداختند و امثال رهبران موتلفه اسلامی با صراحت کامل خاتمی را با بنی‌صدر مقایسه کردند، جنجال تازه‌ای نبود، همچنان که تهدید به کناره گیری آقای خاتمی موضوع تازه‌ای نیست، جالب اینجاست که هر چه زمان در این ۵ سال گذشت ، بنی‌صدری کردن آقای خاتمی ناممکن‌تر شد، اما تهدید به کناره گیری آقای خاتمی جدی‌تر. یعنی او از موقعیت بهتری برای استفاده از این تهدید بدست آورد، تا حدی که شما در مطبوعات روزهای اخیر و از قول بسیاری از کسانی که در حاکمیت هم نیستند و یا در حاشیه آن هستند و بسیار هم نسبت به شرایط موجود کشور اعتراض دارند اعلام کردند که کناره گیری خاتمی یعنی سقوط اجتماعی!

این نکته را هم فضل‌الله صلواتی که از مقلدان بنام آیت‌الله منتظری است بیان داشت و هم دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران. حقیقت هم همین است، یعنی تمام اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی و آنچه که دراین زمینه اکنون جمهوری اسلامی از آن برخوردار است بدلیل حضور خاتمی در مقام ریاست جمهوری ایران است و کناره گیری او با نقض تمامیت ارضی ایران، حمله نظامی به ایران و حوادث مهم دیگری همراه خواهد شد.

در کنار این دو تهدید و تحریک، مورد دیگری هم وجود دارد که بندرت در مطبوعات به آن اشاره شده‌است و خود آقای خاتمی هم کوچکترین اشاره‌ای تاکنون به آن نکرده‌است و آن توطئه‌ها متعدد ترور ایشان است که تاکنون خنثی شده است، از جمله آخرین مورد آنها که در ماه مه گذشته بوده و کسی از جزئیات آن خبر ندارد، اما روزنامه معتبر "فرانکفورت آلگماینه" چاپ آلمان در مقاله‌ای پیرامون اوضاع ایران به آن اشاره کرده‌است.

خدابخشیان: پس این بحث مربوط به وفاق ملی دیگر چه معنائی می‌تواند داشته باشد؟

راه توده: ببینید، آش آنقدر شور است که نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری هم ناچار شده بگوید مملکت در حال انفجار است و خطر خارجی هم پشت دروازه‌های ایران. اتفاقا این تهدید به کناره گیری و فشار برای تحمیل کناره گیری به آقای خاتمی ناشی از همین بحران و عمیق‌تر شده آنست. یعنی ما داریم به نقطه‌ای می‌رسیم که باید تصمیم نهائی گرفته شود. جناح راست و یا جبهه مخالف اصلاحات هم به همین نقطه دارد می‌رسد. یا باید ببوسد، زمین بگذارد و برود و یا از آخرین امکاناتش استفاده کند که بماند. طبعا بخشی از آنها که تا گلو در ثروت و اختلاس غرق است از آخرین امکاناتشان می‌خواهند استفاده کنند، اما در درون این جبهه، یعنی جبهه مخالف اصلاحات هم کسانی هستند که می‌دانند یک ماجراجوئی بزرگ کل موجودیتشان را به خطر خواهد انداخت و به همین دلیل هم تهدیدهای اخیر آقای خاتمی به کناره گیری پیش از آنکه روی واکنش آن به امثال موتلفه‌چی‌ها و غارتگران جناح راست باشد، به همین بخش از جناح راست و جلب توجه آن به حساسیت اوضاع است. جناحی که امثال آیت‌الله امینی اکنون از درون آن بیرون آمده‌است. شما به بحث‌های پشت صحنه حکومتی که اخیرا مهدی کروبی رئیس مجلس درمصاحبه‌اش مطرح کرد دقت کنید. آنجا که پیرامون سه نظر و دیدگاه در باره حصر آیت‌الله منتظری سخن می‌گوید. دو بخش از حاکمیت یکی خواهان پایان قطعی حصر و یکی طرفدار پایان مرحله به مرحله حصر است، اما بخش سومی وجود دارد که با هر دو طرح مخالف است و ما شاهدیم که در روزهای اخیر در شهر قم تظاهرات باصطلاح طلاب هم راه انداخته و با پایان حصر ایشان مخالفت کرده‌اند. مخالفان حصر که از اول مخالف بودند، آنها که طرفدار پایان مرحله به مرحله حصر شده‌اند، قطعا جزو موافقان این حصر در ابتدای کار بوده‌اند که حالا به این نتیجه رسیده‌اند و تکلیف جریان سوم هم که روشن است، همان حجتیه‌ای‌ها و حقانی‌چی‌ها هستند. پس از درون طرفداران حصر، گروهی خارج شده و به صف اول پیوسته‌اند. این یک نمونه برجسته از شکاف در درون جبهه مخالفان اصلاحات است که به نظر ما در تمام زمینه‌های دیگر هم وجود دارد و بتدریج و با تشدید بحران بروز علنی پیدا خواهد کرد. بخشی از راست روز به روز خود را بیشتر در خطر می‌بیند و به آب و آتش می‌زند، تاحد مذاکرات تحقیر آمیز پنهان با امریکا و جلب حمایت دولت بوش.

ماجرای حبس خانگی آیت‌الله منتظری و نحوه برخورد با وی به معیاری برای شناخت موقعیت اصلاحات و ضد اصلاحات تبدیل شده‌است و جناح بندی درون حاکمیت نیز در پیشنهادهای مربوط به پایان حصر وی بازتاب یافته‌است.

طبعا، تحولات منطقه، فشار خارجی و فعل و انفعالات نظامی در اطراف ایران هم این بحران را تشدید کرده و به حوادث ایران شتاب بیشتر بخشیده‌است. ما در آینده، با توجه به تمایل اسرائیل به نزدیک شدن به خلیج فارس، مسئله برکناری صدام حسین و تقسیم عراق و رویدادهای افغانستان شاهد فشار بیشتری از این نظر روی تحولات ایران خواهیم بود.

به این ترتیب، کل جامعه و حکومت بر سر یک دوراهی رسیده‌است. یا رفتن به سمت مردم، جلب حمایت مردم، تشکیل یک حکومت مردمی و یا بقول خودشان وفاق ملی و یا یورش به مردم و سازش با خارج. ما بحث‌های اخیری که بمناسبت ۳۱ خرداد راه‌افتاده و یا تهدیدات آقای خاتمی به کناره‌گیری را در ادامه کشاکش برای برگزیدن یکی از این دو راه می‌دانیم و طبعا از راه‌حل اول حمایت می‌کنیم. ما این فشار سنگینی که به مجاهدین انقلاب اسلامی وارد می‌کنند تا بلکه آن را از حاکمیت و از جبهه دوم خرداد حذف کنند را هم در همین رابطه ارزیابی می‌کنیم، همچنان که هماهنگی‌های چند سال اخیر با خط سایروس ونس برای تشکیل یک خط اعتدال و یا تلاش برای تشکیل یک خط سوم که همان اعتدال امریکائی باشد و یا بحث اخیر درباره حکومت دیکتاتوری صالح و خلاصه همه این راه‌حل‌هائی که مخالفان اصلاحات و این مافیای اقتصادی-سیاسی پیدا می‌کند همه بر سر همین دو راهی و برای نرفتن و یا رفتن به یکی از این دو راه است. این از ابتدای انقلاب هم بود. شما وقتی مقایسه می‌کنید حرکات سیاسی امروز بازاری‌ها و همین موتلفه‌چی‌ها را با توطئه‌ها ومقاومت‌های آنها در سال‌های اول انقلاب واقعا مو با هم نمی‌زند. همان موقعی که کنترل بازرگانی خارجی مطرح بود و دولت رجائی از آن دفاع می‌کرد، همین جامعه اصناف و بازاری‌های تهران علیه رجائی نامه‌سرگشاده نوشت و اعلامیه داد و حالا هم علیه مجاهدین انقلاب اسلامی و بویژه آقای هاشم آغاجری عضو رهبری این سازمان اعلامیه و نامه سرگشاده می‌دهد. همه ترس این جامعه و آن دست پرقدرتی که پشت آنست و بزرگترین نقدینگی کشور را دراختیار دارد از آنست که مجاهدین انقلاب اسلامی بعنوان موتور پرقدرت و پرتحرک در درون دولت و در درون جبهه اصلاحات بخش صنعت را در کشور تقویت کند و حوزه فعالیت بازرگانی را محدود. جنگ بر سر حرف‌هائی نیست که هاشم آغاجری می‌زند و بازاری‌ها و روحانیون مرتجع آن را پیراهن عثمان برای حمله به وی می‌کنند و او را علیه اسلام خودشان معرفی می‌کنند. آنها با رجائی نماز شب خوان هم همین مشکل را داشتند و علیه او هم اعلامیه می‌دادند. اینها درد اسلام و اینطور حرف‌ها را ندارند، درد پول دارند. درد میهن و تمامیت ارضی کشور را هم ندارند، درد ثروتی را دارند که غارت کرده‌اند. یکی از این آقایان به جبهه جنگ عراق نرفت ولی در پشت جبهه خوب مردم را چاپیدند. آن موقع امثال همین آغاجری‌ها به جبهه جنگ رفتند و بی دست و پا از جنگ برگشتند و یا اساسا برنگشتند و کشته شدند.

بازاری‌هائی که امروز علیه مجاهدین انقلاب اسلامی اعلامیه می‌دهند، علیه رجائی نماز شب خوان هم اعلامیه می‌دادند. درد اینها اسلام نیست، درد ثروتی است که به جیب زده‌اند!

بنابراین، می‌خواهم بگویم پشت همه این بحث‌ها، توطئه‌ها و فشارها ثروت و دفاع از آن خوابیده و حالا دیگر مانند گذشته امکان ادامه آن نیست و روز به روز بیشتر بر سر دو راهی می‌رسند و چاره‌ای جز انتخاب نیست. یا دولت وحدت ملی و کوتاه شدن دست مافیای قدرت و ثروت و یا حکومت مافیای قدرت و ثروت و نوکری امریکا! هر حرف و نظر دیگری حاشیه‌ایست که از اصل مطلب فاصله دارد. خط دوم و سوم و چهارم، خط اعتدال و حالا دیکتاتوری صالح و بنی‌صدری کردن اوضاع و... همه اینها به همین نقطه‌ای ختم شده و در آینده بیشتر هم ختم خواهد شد که برایتان گفتم. نه درد دین دارند و نه آخرت، درد ثروت دارند و درد همین دنیا را والا شما نگاه کنید به واقعیت سقوط سنت‌ها و پایبندی‌های دینی در

جامعه امروز ایران، به فحشاء، به سرقت و به دزدی، به رشد تزویر و ریا، به سقوط کامل نماز جمعه‌ها، به تضعیف آن باورهای دینی مردم که آقایان پاسدار آن شده بودند و به جامعه تحمیل کردند. اگر واقعا درد دین داشتند، مثل امثال آیت‌الله منتظری می‌دیدند و احساس می‌کردند که پایگاه شیعه در ایران متزلزل شده و بقول آقای علوی‌تبار، عضو رهبری جبهه مشارکت ایران اسلامی باورهای مذهبی مردم حتی پائین‌تر از قبل از انقلاب است.

خدابخشیان: می‌خواهید بگوئید دین را به دنیا فروختند؟

راه‌توده: ما نمی‌خواهیم بگوئیم، بلکه خودشان می‌گویند اینطور شده‌است! اینها دین و ایمانشان را همراه تجارت معامله کردند و حالا اصلاحات سیاسی بدون اصلاحات نظام اقتصادی ناممکن شده است و اصلاحات اقتصادی یعنی محدود وکنترل کردن تجارت و واردات از یک طرف و رفتن به سمت تقویت بخش صنعت در کشور از طرف دیگر. ارتش چند میلیونی جوان و بیکار کشور را فقط از این طریق می‌توان به کار گمارد والا مگر تجارت و دلالی چه تعداد پادو و بقول معروف پورسانت بگیر و ویزیتور اجناس به انبار رسیده و دستفروش کنار خیابان می‌خواهد؟ همراه این تحول و اصلاح نظام اقتصادی، سیستم آموزشی مدارس کشور دگرگون می‌شود و چاره‌ای جز این دگرگونی هم نیست. مدارس از یک مرحله‌ای به بعد، مثل خیلی از کشورهای دیگر جهان باید تقسیم شود به دوره‌های حرفه‌ای و برای صنایع نیروی کار تربیت کنند. سیستم دانشگاهی هم به دنبال مدارس و بدنبال اصلاح بنیادی نظام و سیستم اقتصادی کشور و خاتمه بخشیدن به سلطه اقتصاد تجاری و رفتن به سوی اقتصاد صنعتی دگرگون خواهد شد. بنابراین می‌بینید به چه دو راهی مهمی رسیده‌ایم؟ و شتاب برای سازش با امریکا، زدوبند با امریکا و جنجال آفرینی‌های جدید به بهانه سخنرانی هاشم آغاجری و یا رشد فحشاء در دانشگاه‌ها و بی‌صدری کردن اوضاع چه ریشه‌های مهم اقتصادی دارد؟ یورش به ملی-مذهبی‌ها، یورش به مطبوعات، جلوگیری از ورود احزاب به صحنه سیاسی کشور و خلاصه همه و همه این مسائل به همین بحران، حالت انفجاری و وحشت بوجود آورندگان این بحران اقتصادی-اجتماعی از سقوط و برکناری‌شان از حاکمیت بر می‌گردد. اینها تلاش می‌کنند، پس از باصطلاح خودشان کشیدن دندان ملی-مذهبی‌ها با مجاهدین انقلاب اسلامی هم تسویه حساب کنند و به امریکا هم بگویند که اولا دیگر با از صحنه خارج شدن ملی-مذهبی‌ها آلترناتیوی وجود ندارد، مجاهدین انقلاب اسلامی هم که طرفدار عدالت اجتماعی و همان کسانی بودند که دیپلمات‌های عزیز شما را گروگان گرفته بودند و ما آنها را از حاکمیت کنار گذاشتیم، دیگر ما چه عیبی داریم که نمی‌پسندید؟ بفرمائید تا آن عیب‌ها را هم برطرف کنیم تا دستی به سر ما بکشید.

خدابخشیان: به این ترتیب فکر نمی‌کنید فشارهای امریکا تاثیر خیلی زیادی روی حوادث ایران گذاشته؟

راه‌توده: ما نمی‌توانیم منکر این فشارها بشویم، اما در عین حال هم نمی‌توانیم این فشارها را برای از میدان بدر کردن جناح راست بدانیم. این فشار یک فشار عمومی است و اتفاقا آن جریانی که در حاکمیت موقعیت ضعیفی دارد بیشتر تسلیم این نوع فشارها می‌شود تا آن جریانی که حمایت مردم را پشت سر خودش دارد. بهرحال تحولات بسیار مهمی در خاورمیانه و آسیای مرکزی در حال وقوع است و طبعا روی حوادث ایران هم تاثیر گذاشته و بیشتر هم تاثیر خواهد گذاشت. اینکه مناسبات و مذاکرات با امریکا و یا سرانجام فشارهای امریکا به سود چه جریانی تمام خواهد شد، پاسخ ما اینست که از هر حادثه‌ای درجهت منافع ملی ایران و حل مسئله حاکمیت به سود مردم در جمهوری اسلامی باید استفاده کرد. این درست است که امریکا برای منافع خودش به ایران فشار می‌آورد، اما اگر حاکمیتی مردمی بر سر کار باشد، نه تنها می‌توان این فشار را خنثی کند، بلکه حتی از این فشار هم به سود منافع ملی مردم ایران استفاده کند!

شما و شنوندگانتان فکر می‌کنم بخاطر داشته باشید که در یکی از همین گفتگوها که مربوط به چند ماه پیش است، من خدمت شما گفتم که ما بتدریج باید به این نکته فکر کنیم که فشارهای خارجی می‌توانند تاثیرات خیلی جدی روی حوادث ایران بگذارد. فکر می‌کنم گفتگوئی بود در ارتباط با یورش به ملی-مذهبی‌ها و خیزی که برای راه‌اندازی یک محاکمه نمایشی برای آنها برداشته بودند. همان دورانی که تازه آقای دکتر یزدی از بستر درمان بیرون آمده و از بیمارستان مرخص شده بود. فکر می‌کنم این گفتگو مربوط به آن دوران باشد.

بهرحال، می‌خواهم تاکید کنم که فشار امریکا، الزاما به معنای سقوط جمهوری اسلامی نخواهد بود، چرا که همه چیز به فعل و انفعالات داخل کشورخودمان بستگی دارد.

الان این آقایان جناح راست فکر می‌کنند، دوران دوران راست در جهان است و باد در این پرچم است و به همین دلیل می‌توانند با کشیدن جناح راست درون جبهه دوم خرداد به سمت خودشان و زدن اصلاح طلب‌های جدی، یک ائتلاف درست کنند و با امریکا به سازش برسند. همان که قبلا برایتان گفتم. قربانی بزرگ برای دستیابی به این هدف هم فعلا مجاهدین انقلاب اسلامی است. به این ائتلاف نیازمندند زیرا حکومت جناح راست در جمهوری اسلامی امری ناممکنی است و این را آنها خودشان هم فهمیده‌اند و به همین دلیل سعی می‌کنند یک تعدادی را از درون جبهه دوم خرداد به سمت خودشان بکشند و پشت نقاب آنها وارد میدان بشوند تا مردم مستقیما متوجه حاکمیت آنها نشوند.

خدابخشیان: یعنی نوعی کودتا؟

راه‌توده: بله، چیزی شبیه کودتا. می‌گویم شبیه کودتا، زیرا کودتا هم بصورت کلاسیک در جمهوری اسلامی دشوار و تقریبا امری ناممکن است. تمام حرکات شبه کودتائی ۵ سال گذشته هم این را نشان داد. شما فکرش را بکنید که در صورت یک کودتای نظامی دو اتفاق در ایران خواهد افتاد.

اولا اگر نظامی‌ها مستقیما وارد میدان بشوند، حتی اگر تشکیلات موتلفه هم در کنار آنها قرار بگیرد، بعد از کودتا دیگر بدشواری می‌توان تصور کرد که آنها زیر بار روحانیت بروند و به این ترتیب کل تشکیلاتی که بنام ولایت فقیه درست کرده‌اند بهم خواهد ریخت.

دوم اینست که روحانیت خودش مستقیما رهبری کودتا را بدست بگیرد. شما به خاطر داشته باشید که موقعیت روحانیت در ایران، مانند موقعیت نظامی‌ها در یک حکومت نیست. روحانیت همه شان که در حاکمیت نیستند و ضمنا این روحانیت در کنار مردم، درکوچه و شهر و محلات با مردم زندگی می‌کند، باید به مراسم فاتحه و ختم در مساجد برود، باید سوار تاکسی بشود، باید برای خرید به مراکز خرید برود، خُب در اینصورت وقتی همه مردم آنها را کودتاچی بدانند موقعیت آنها در میان مردم چه خواهد شد؟ اینها که نمی‌توانند مثل افسران فرمانداری نظامی سرلشکر تیمور بختیار که وقتی از پادگان جمشیدیه تهران بیرون می‌آمدند لباس شخصی می‌پوشیدند که در محلات مردم آنها را نشناسند، لباس روحانیت را از تنشان در آورند و قایم کنند. باید با همان لباس روحانیت در میان مردم در شهر و ده زندگی کنند، خمس بگیرد، زکات بگیرد، منبر

برود، مسجد برود. همه شان هم مثل نظامی‌ها فرمانبر یک فرمانده کودتائی نیستند، هرکدام از یک رساله پیروی می‌کنند و ماشاء الله رساله هم که در میان روحانیت شیعه کم نیست. برای مردم هم این لباس معیار است و برایشان تفاوت نمی‌کند که این روحانی کودتا کرده و یا آن یکی، شیخ در راس کودتا بوده و یا سید، عمامه‌اش سیاه بوده و یا سفید، آخوند آخوند است و وقتی روحانیت کودتا کرد، به چشم مردم یعنی همه آخوندها کودتاچی‌اند. مثل همین وضعی که در باره فساد مالی روحانیت الان در ایران رو به گسترش است. برای مردم چندان قابل تفکیک نیست که این روحانی و یا آن روحانی فساد مالی دارد، فساد فساد است و روحانی روحانی! به این ترتیب در خود روحانیت رویاروئی بصورت خیلی جدی شروع خواهد شد. عده‌ای آینده نگری کرده و در کنار مردم می‌مانند و عده‌ای در برابر مردم چون عامل کودتا هستند. از دل این کشاکش نه تقویت اسلام بیرون خواهد آمد و نه آینده‌ای برای روحانیت شیعه در ایران باقی خواهد ماند. در عراق و سوریه هم که دیگر مانند گذشته جائی برای روحانیت وجود ندارد، درکشورهای دیگر هم که اکثریت مطلق با اهل سنت است و شیعه‌ها در اقلیت. بنابراین محاصره روحانیت شیعه کامل خواهد شد. به نظر ما اینها نکاتی نیست که در جمهوری اسلامی به آن فکر نشود، خیلی‌هم جدی به آن فکر می‌شود و یکی از دلائل خیزهای کودتائی و جنبه قضائی و حقوقی دادن به شبه کودتای ۵ سال گذشته هم همین بوده‌است، که البته وقتی کودتا جنبه قضائی و حقوقی داشته باشد، در بطن خودش یک تضاد بزرگ را همراه دارد و آن قانون است. یعنی کودتا که نمی‌تواند مطابق قانون انجام شود، برای دور زدن قانون و بی اعتبار کردن آن کودتا می‌شود نه برای دفاع از آن. این بحث "دیکتاتوری مصلح" و یا "دیکتاتوری اصلاح طلب" هم که این روزها می‌شود از دل همین تضاد بیرون آمده‌است. هم دیکتاتوری، هم اصلاحات، هم دیکتاتوری و هم قانون، این جمع، جمع اضاد است و ناممکن!

خدابخشیان: جریان دوم و سوم و خط اعتدال و خط چپ و بقیه خط و جریان‌ها هم می‌خواهید بگوئید شبه کودتاها بوده؟

راه توده: تقریبا همینطور است؛ و البته در این ماجرا مضحک‌تر از همه این خط سوم است، که ابتدا آقای رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در شهر قم آن را مطرح کرد و نظرش ملی-مذهبی‌ها بود و بعد ازمدتی محسن رضائی فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر مصلحت نظام وارد میدان شد و گفت می‌خواهد خط سومی درست کند که جوان‌ها را رهبری و تربیت کند و بخشی از انصار حزب‌الله هم خودش را خط سوم می‌داند، همینطور بگیرید و بروید جلو که تا حالا "خط سوم" به هفت یا هشت‌تا رسیده‌است و از همه هم پر حرف و نقل تر خط آقای محسن رضائی است که مدعی رهبری جوان‌ها و نجات آنهاست! کسی که مردم می‌گویند تو اگر خیلی بلدی جوان‌ها را تربیت کنی، پسر خودت را تربیت و رهبری می‌کردی که سازمان فضائی امریکا "ناسا" او را از داخل کشور عضوگیری نکند و با همه اطلاعاتش به امریکا نبرد و باعث برکناری خودت از فرماندهی سپاه نشود!

البته یک خط سوم واقعی هم وجود دارد که ما به آن اعتقاد داریم و آن امریکاست. یعنی شکست اصلاحات و شکست اندک بقایای باقی مانده از انقلاب ۵۷ و پشت سر آن حضور امریکا در ایران. یکبار هم آقای خاتمی به جریان سوم اشاره کرد که ما فکر می‌کنیم اشاره ایشان هم همین بود. یعنی از دل انفجار اجتماعی در ایران جز امریکا کس دیگری در نمی‌آید.

از آقای رمزی کلارک اخیرا تحلیل بسیار جالب و به نظر ما مهمی منتشر شده‌است. همان که وزیر دادگستری بوده در امریکا و در زمان اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس نیز مدام به آنجا رفت و آمد داشت. ایشان ضمن بر شمردن یک سلسله اطلاعات سوخته مربوط به کودتای ۲۸ مرداد و حضور امریکا در ایران و کشتارهای زمان رژیم گذشته، که بارها و بارها با جزئیات تاکنون منتشر شده، نکته بسیار مهمی را در پایان مقاله‌اش مطرح می‌کند که به نظر ما و در کنار توصیه سایروس ونس برای بیرون کشیدن خط اعتدال از درون طرفداران اصلاحات در حاکمیت این توجه و تحلیل هم بسیار مهم است.

توصیه و تحلیل رمزی کلارک در کنار توصیه و تحلیل سایروس ونس

او می‌گوید لازم نیست همه مردم بریزند توی خیابان و انقلاب کنند، کافی است یک دهم و حتی یک صدم سر به شورش بردارند. ما(یعنی امریکا) برای تعیین سیاست خودمان در برابر جمهوری اسلامی روی این نکته (یعنی شورش بخشی از مردم) باید حساب کنیم، زیرا همه معادلات را به هم خواهد ریخت.

ما فکر می‌کنیم این توصیه رمزی کلارک هم خیلی توصیه مهمی است و درست می‌گوید، که پایان وضع بحرانی و مقاومت در برابر اصلاحات و مقاومت در برابر اراده مردم یک شورش و از درون این شورش و قیام امریکا می‌تواند بیرون بیآید.

از نظر ما، کسانی در جبهه مخالف اصلاحات، مستقیما متاثر از این رهنمود و یا حتی ماموریت فراهم ساختن این زمینه را در ایران دارند، همانطور که در کودتای ۲۸ مرداد بعدها معلوم شد عده‌ای مامور بودند و وظیفه انجام می‌دادند.

شاید در آنجا که شما اقامت دارید و حتی در همین اروپا هم عده‌ای فکر کنند که اگر انفجار بشود و اگر امریکا به ایران بیآید، سلطنت به ایران بر می‌گردد و بر می‌گردیم به ۲۵ سال پیش. یک خط سوم هم این است، که البته این یک فکر غلط است. امریکا منافعش را می‌سنجد عاشق چشم و ابری هیچ کس و هیچ نظامی هم نیست. شما ببینید در همین افغانستان امریکا چگونه عمل کرد. حتی اسم حکومت افغانستان را که هنوز حکومت است و هیچ رفراندوم و انتخاباتی انجام نشده گذاشتند جمهوری اسلامی افغانستان. مشکل آنها با اسلام نیست، مشکل آنها با استقلال طلبی مردم است، این استقلال طلبی باید کنار گذاشته شود، حالا هر اسمی که می‌خواهد داشته باشد.

همین تبلیغ سلطنت بعنوان خط سوم باعث شد و یا مشوقی شد برای اینکه این آقای سیامک پورزند را بگیرند ببرند زندان که یک شو درست کنند. دستشان به هیچ کجا که بند نشد گریبان پورزند را گرفتند. ایشان شد نماد یکی از چند خط سوم ! ما توصیه می‌کنیم به این نکات توجه بیشتری بشود و واقعیت‌ها تحت تاثیر احساسات قرار نگیرد. آدم می‌تواند سلطنت طلب باشد و طرفدار نظام پادشاهی باشد، اما اگر بعنوان یک وطن دوست و یک فرد ملی بخواهد به مسائل جامعه‌اش نگاه کند، چاره‌ای جز دیدن و توجه به این واقعیات ندارد. حمله امریکا به ایران، کشاندن ایران به یک جنگ منطقه‌ای و حتی جنگ داخلی در ایران به سود منافع ملی ایران نیست و از درون آن هم وضعی بهتر از امروز بیرون نخواهد آمد. به نظر ما

در اوضاع کنونی کشور ما فقط دو خط وجود دارد. یک خط اصلاحات اساسی و یک خط ضد اصلاحات اساسی، هیچ خط دیگری را ما نمی‌شناسیم و نمی‌پذیریم. اگر خط سومی را هم بتوان به رسمیت شناخت همان جریان و یا خط امریکاست که با حمله نظامی و جنگ همراه است.

خدابخشیان: چرا نباید فکر کرد که شاید جریان سوم، همانطور که روزنامه انتخاب می‌نویسد دکتر یزدی است که به ایران بازگشته و در حقیقت بازگشت سیاسی انجام داده و می‌خواهد "کرزای" ایران شود. چپ سیاسی را به اندرونی‌ها بفرستد، طالبانیست‌های جمهوری اسلامی را برکنار کند و خلاصه مدلی شبیه آنچه در افغانستان شاهدش هستیم. آیا چنین نیست؟

نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها را نباید با دولت کنونی افغانستان مقایسه کرد. آنها یک حزب قدیمی در ایرانند و اگر بتوانند فعالیت آزاد بکنند بسرعت به بزرگترین تشکل سراسری درکشور تبدیل خواهند شد.

راه توده: دیدگاه ما در باره نهضت آزادی و آقای یزدی اینطور نیست که شما مطرح کردید. ما فکر نمی‌کنیم حوادث ایران همانطور پیش خواهد رفت که در افغانستان پیش رفت و یک "کرزای" هم برای ایران باید پیدا کرده باشند و حالا این کرزای هم آقای دکتر یزدی باشد. آقای کرزای و گروهی که حالا در افغانستان مستقر شده‌اند یک ماجرای جداگانه دارند که به شرکت‌های نفتی امریکا مربوط است، در حالیکه ماجرای نهضت آزادی و آقای یزدی و دیگر رهبران این حزب، یک ماجرای سیاسی و یک حزب و سازمان ریشه‌دار قدیمی در ایران است. سرنوشت آقای دکتر یزدی، - و یا بهتر است بگوئیم سرنوشت نهضت آزادی، زیرا نهضت آزادی که در آقای دکتر یزدی خلاصه نشده‌است- بستگی دارد به کل حوادث مملکت ما و به سرنوشت جنبش مردم ما. ما فکر می‌کنیم اگر همین امروز اجازه بدهند نهضت آزادی آزادانه فعالیت کند و جلوی فعالیتش را نگیرند، این حزب و این جریان به یکی از پرشمارترین سازمان‌های سیاسی دو دهه اخیر ایران تبدیل خواهد شد و دهها دکتر یزدی از درون آن بیرون خواهد آمد. این را ما نمی‌گوئیم، بلکه جلوگیری از فعالیت نهضت آزادی خودش بهترین اعتراف به این واقعیت است. ما فکر می‌کنیم رهبران نهضت آزادی هم مانند بقیه سازمان‌های سیاسی میهن دوست و ملی ایران می‌دانند که ابتدا باید ایرانی باقی بماند تا موجودیت سیاسی آنها هم در آن باقی بماند، و به همین دلیل هم آنها را ما از مدافعان استقلال کشور می‌دانیم، نیروی ملی می‌دانیم و مخالف دخالت امریکا در امور داخلی ایران می‌دانیم، بویژه مخالف سرسخت حمله نظامی به ایران می‌دانیم. اینها وجوه مشترک نهضت آزادی با خیلی از سازمان‌ها و احزاب سیاسی دیگر ایران است.

خدابخشیان: من یادم هست که شما چند ماه پیش در یکی از مصاحبه‌هائی که با من داشتید اشاره کردید به دلیل حمله به نهضت آزادی، به دستگیری ملی-مذهبی ها، به بازداشت دکتر پیمان و اینکه این حمله برای پیشگیری از سازماندهی نیروهای ملی-مذهبی بود. آیا بعد از این حمله شکافی در این بافت ملی-مذهبی پدید نیآمده؟ منظورم اینست که مثلا عده‌ای با دکتر یزدی مانده باشند و عده دیگری بدنبال مهندس سحابی و عده‌ای هم بدنبال دکتر پیمان رفته باشند.

راه توده: حداقل نشانه‌های چنین حادثه‌ای را در حال حاضر نمی‌بینیم و با توجه به فشاری که روی ملی-مذهبی‌ها هست بسیار بعید به نظر می‌رسد که آنها از هم جدا شوند، اتفاقا برعکس، ما فکر می‌کنیم آنها صفوف خودشان را برای مقاومت فشرده‌تر هم خواهند کرد. حتی ما فکر می‌کنیم ارتباط بین اصلاح طلبان درون حکومت با ملی-مذهبی‌ها در آینده بیشتر خواهد شد. این نشانه را در همایش بررسی آینده اصلاحات که در اصفهان تشکیل شده بود شاهد بودیم. در این همایش تقریبا ترکیبی از یک جبهه شرکت کرده بودند، یعنی در کنار رهبران طیف‌های مختلف جبهه مشارکت ایران اسلامی مثل مهندس عبدی، علوی‌تبار و دیگران، چهره‌های مثل مهندس توسلی عضو رهبری نهضت آزادی شرکت کرده بود و حتی از جمع دگراندیشان غیر مذهبی هم شخصیتی مثل دکتر رئیس دانا در این همایش شرکت کرده بود. در واقع جبهه‌ای از طرفداران اصلاحات اعم از حکومتی و غیر حکومتی. همین حادثه هم نشان داد که برای مقاومت در برابر کارشکنی‌ها و توطئه علیه اصلاحات و اصلاح طلبان نیروها به هم نزدیک می‌شوند نه دور. این همایش در اصفهان برگزار شد و مطالب بسیار مهمی در آن مطرح شد. ما فکر می‌کنیم اتحاد نیروها، متشکل شدن نیروها و نزدیکی نیروها جدا از خواست حکومت و براساس ضرورت‌های جنبش صورت گرفته و بیشتر هم صورت خواهد گرفت، بنابراین یورش به ملی-مذهبی‌ها فقط در حد یک کارشکنی می‌تواندتاثیر بگذارد نه در حد جلوگیری از بروز و ظهور واقعیتی که در درون جامعه و در درون جنبش به حیات خودش، بدون اعتناء به خوش آمدن کسانی در حاکمیت و یا خارج از حاکمیت، کسانی در خارج از کشور و یا در درون کشور ادامه می‌دهد.

شاید این مسئله‌ای که شما در باره جدا شدن برخی جریانات از همدیگر و حرکت مستقل سیاسی به آن اشاره کردید مربوط باشد به زمزمه‌هائی که در خارج از کشور شنیده می‌شود و ما هم شنیده‌ایم. مثلا ما هم شنیده‌ایم که برخی افراد که خود را وابسته به نیروهای ملی و یا مدافع نیروهای ملی می‌دانند در خارج کشور و در برخی مجامع گفته‌اند، مثلا ما چوب مذهبی‌ها را در انقلاب ۵۷ خوردیم و دیگر نباید دنبال آنها راه بیفتیم و وقت حرکت مستقل ملی‌ها رسیده‌است. ما هم این حرف‌ها را شنیده‌ایم اما فکر می‌کنیم بیشتر این حرف مال خارج از کشور است و در داخل کشور از این زمزمه‌ها وجود ندارد و یا اگر دارد ما نشنیده‌ایم. از نظر ما ملی بودن یک تعریف مشخص و معین دارد و ارتباطی به ایدئولوژی و مذهب و باورهای دینی افراد و یا حتی سازمان‌ها ندارد. در جبهه ملی و در دهه ۳۰ هم کسانی بودند که مذهبی بودند و حتی لباس روحانیت هم به تن داشتند و در کنار مصدق قرار داشتند و کسانی هم بودند که ادعای ملی بودن داشتند، روحانی و یا حتی مذهبی هم نبودند و در کنار بعضی روحانیون مخالف دکتر مصدق حرکت می‌کردند. هرکس احترام به رای و عقیده مردم می‌گذارد، هرکس از استقلال مملکت و از آزادی‌ها دفاع می‌کند و با اقتصاد مافیائی مخالف است و از تولید داخلی دفاع می‌کند ملی است، می‌خواهد ریش داشته باشد و یا نداشته باشد. کسانی که عدالت اجتماعی و کنترل و نظارت دولت بر سرمایه و اقتصاد و صادرات و صنایع کلیدی و ملی کشور را مطرح و از آن دفاع می‌کنند هم بخش رادیکال و چپ این طیف ملی به حساب می‌آیند. علاوه بر جبهه اصلاحات و رفُرم که در اصفهان خود را نشان داد، ما در مجموع نیروهای ملی-مذهبی هم الان شاهد نوعی طیف بندی بر همین اساس هستیم. یعنی در میان نیروهای

وابسته و یا نزدیک به نهضت آزادی هم کسانی هستند که به نیروهای رادیکالی مثل مجاهدین انقلاب اسلامی از نظر اقتصادی نزدیک شده‌اند، مثل آقای مهندس معین فر و یا مهندس سحابی و کسانی هم عمدتا به بخشی از کارگزاران سازندگی نزدیک هستند. منظورم آن بخش از کارگزاران نیست که محمدهاشمی خودش را نماینده آنها می‌داند و متزلزل ترین نیروی دوم خرداد است.

خدابخشیان: پس این شایعاتی که در باره اتحاد و همکاری جناح راست با نهضت آزادی وجود دارد را شما قبول ندارید؟ همین همکاری که روزنامه‌ها هم مطرح کردند باعث شکاف در میان ملی-مذهبی نشده؟

راه توده: ما زیر بار قبول این شایعات و این نوع حرف‌ها نمی‌رویم. اینها مانورهائی است که مخالفان اصلاحات برای ایجاد شکاف در میان طرفداران اصلاحات می‌کنند. مثل سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های اخیر محمدهاشمی که سعی می‌کند بخشی از کارگزاران را از جبهه دوم خرداد بیرون بکشد، با این شایعات هم سعی می‌کنند تفرقه در میان ملی-مذهبی‌ها ایجاد کنند و اصلاح طلبان درون حکومت را هم نسبت به آنها بدبین کنند و نگذارند که آنها با هم نزدیک شوند. ایجاد تفرقه در صفوف نیروی مقابل در هر جنبشی وجود داشت و در جنبش کنونی مردم ایران هم وجود دارد. اگر این شگرد و حقه‌بازی و شایعه سازی به نتیجه نرسد و همکاری و همفکری ملی-مذهبی با اصلاح طلبان درون حاکمیت جدی‌تر بشود، شما خواهید دید که بار دیگر حمله به نهضت آزادی و ملی-مذهبی ها بیشتر هم خواهد شد و حتی همین آقای دکتر یزدی را به زندان خواهند برد. البته، این بستگی به پیش و پس رفتن جنبش دارد و از طرف دیگر این پیش‌بینی دلیل آن نمی‌تواند باشد که روی این مانور مخالفان اصلاحات، طرفداران اصلاحات مانور نکنند. سیاست یعنی همین. سیاست صدور احکام قطعی و جزمی و نشستن پای آن‌ها نیست. سیاست یعنی دیدن صحنه، برآورد نیرو، دادن و گرفتن و پیش رفتن.

بنابراین و براساس آنچه که در ایران در برابر همگان وجود دارد، ادعاهائی از آن دست که در سئوال شما بود و شایعاتی که دراین زمینه وجود دارد، مثل بقیه همان حرف‌هائی می‌ماند که عادت دارند در خارج از کشور بنشینند دور هم و بعنوان کارشناس و کاشف اوضاع سیاسی نظر بدهند و ذهنیات خودشان را بعنوان واقعیت با دیگران در میان بگذارند.

بجای این حرف‌ها، باید با استدلال و با نشان دادن زمینه‌های موجود یک انفجار اجتماعی، پای این حرف و توصیه ایستاد که فرصت‌ها دارد کم‌کم از دست می‌رود و طرفداران اصلاحات باید با قاطعیت بیشتری عمل کنند. از دست رفتن فرصت‌ها هم همانطور که در ابتدا گفتم این نیست که مخالفان اصلاحات برنده می‌شوند و یا این حکومت را بر می‌دارند و شاهنشاهی جای آن می‌آورند. از دست رفتن فرصت‌ها، یعنی ازدست رفتن بخش دیگری از ثروت کشور، منابع زیرزمینی کشور، تمامیت ارضی کشور. با تمام قوا باید فشار آورد تا عده‌ای از حاکمیت کنار گذاشته شوند، یعنی همان‌ها که مانع و سد راه جنبش هستند و این فشار در شرایط کنونی از نظر ما یعنی دست زدن به افشاگری در گسترده‌ترین سطح و آگاه کردن هرچه بیشتر مردم. جنبش توپ و تانک در اختیار ندارد. گلوله جنبش آگاهی آنست و ما معتقدیم زرادخانه‌ای از گلوله را باید در توپخانه جنبش مردم ذخیره کرد. بجای سرگرم شدن به این شایعات باید سرگرم این افشاگری شد و مانورهای مخالفان جنبش را خنثی کرد. مانورهائی از همین دست که شما در باره نهضت آزادی و دکتر یزدی و ملی-مذهبی ها مطرح کردید. با خروج عده‌ای از حاکمیت و با کنار گذاشتن عده‌ای از حاکمیت جمهوری اسلامی، باید یک دولت وحدت ملی برای پیشبرد اصلاحات و رفُرم تشکیل بشود و از نظر ما هیچ حکومت و دولت وحدت ملی امروز نمی‌تواند بدون حضور ملی-مذهبی‌ها در ایران تشکیل شود و مردم نسبت به آن دولت و برنامه‌های اصلاحی آن احساس تعهد کنند. طبعا مقاومت‌های خطرناکی در برابر این خواست و اراده ملی خواهد شد، اما واقعیت پرقدرت‌تر از مقاومت‌هاست. دولت اصلاحات و رفُرم، از نظر ما یعنی چنین دولتی و تحقق آن هم بدون کنار گذاشته شدن مخالفان اصلاحات و به زیر کنترل آوردن مافیای اقتصادی ناممکن است. ما تصور نمی‌کنیم آقای خاتمی هم با تشکیل چنین دولتی مخالف باشد و به نظر ما مجلس بتدریج باید برود به این سمت و اگر موضوعی هم باید به رفراندم گذاشته شود، نه تغییر قانون اساسی بلکه همین دولت و همین نیاز ملی است! یعنی تشکیل دولت وحدت ملی با همین ترکیبی که خدمت شما و شنوندگانتان گفتم و اعلام برنامه و مانیفست اصلاحات و سپس بسیج مردم برای دفاع از این تصمیم و حتی در صورت مخالفت جبهه ضد اصلاحات، اعلام رفراندوم!

این ضرورت چگونه تحقق خواهد یافت؟ این بستگی به تغییر توازن نیروها به سود جنبش، به مسائل جهانی، مانور نیروهای داخل و خارج حاکمیت و تعقل و یا عدم تعقل بخش مخالف اصلاحات و مسئله مهم شکاف در جبهه مخالف اصلاحات دارد. این مجموعه نشان خواهد که جمهوری اسلامی ظرفیت تحول دارد یا خیر! در همین روند، مسئله مهم دیگری که مطرح است حضور فعال‌تر روحانیت مخالف اوضاع کنونی جامعه ونقش روحانیون حکومتی‌است و اینکه آنها هم با صراحت کامل در جنبش فعال شوند. اگر این ظرفیت نشان داده شود، خُب به سمت انفجار اجتماعی نخواهیم رفت و دیگر جائی برای نگرانی امثال آیت‌الله امینی هم نیست، اما اگر چنین نشود و همان مسیری طی شود که رژیم شاه طی کرد، سرنوشت هم مشابه خواهد بود. شاه هم در چند نوبت تاخیر تاریخی کرد. هم در ابتدای دهه ۴۰ و هم در نیمه دهه پنجاه. دو فرصت بزرگ را از دست داد و آنموقع که بر صحنه تلویزیون حاضر شد و گفت "مردم، صدای انقلاب شما را شنیدم" دیگر بسیار دیر بود و کار از کار گذشته بود.

خدابخشیان: اجازه بدهید که باز هم برگردم به سئوال اولی که دراین گفتگو مطرح کردم. یعنی کناره گیری آقای خاتمی و تشنجاتی که در همین چند روز اخیر شاهدش هستیم و فشاری که بدنبال سخنرانی هاشم آغاجری عضو رهبری مجاهدین انقلاب به آقای خاتمی می‌آورند. هدف همه این حرف‌ها ناچار ساختن آقای خاتمی به کناره گیری نیست؟ دوگانگی حاکمیت و قدرت خودشان را ضد اصلاحاتی ها نمی‌خواهند به امریکا نشان بدهند؟

راه توده: نظر ما در باره امکان کنار رفتن آقای خاتمی همان است که در ابتدا گفتم، اما موضوعی که اکنون شما مطرح می‌کنید، موضوع دیگری است. منظورم جنجال جدیدی است که باسخنرانی آقای آغاجری راه انداخته‌اند. دو هدف را در این طرح دنبال می‌کنند، اولا بدنبال انتخاب آقای بهزاد نبوی به نایب‌رئیس مجلس می‌خواهند نارضائی و خشم خودشان را از این انتخاب در هیات رئیسه مجلس نشان بدهند و دوم به امریکا نشان بدهند که با بخش رادیکال اصلاحات که امریکا هم با آنها مسئله دارد مخالفت می‌شود.

هدف دومی که دنبال می‌شود همان ایجاد انشعاب در جبهه دوم خرداد و جبهه اصلاحات است. آنها با آگاهی از نقش مجاهدین انقلاب اسلامی در کنار آقای خاتمی و در جبهه دوم خرداد کوشش می‌کنند اولا این سازمان

را که خودش را نمی‌شود گول زد و به خارج از جبهه کشاند، کاری کنند که آقای خاتمی کنار بگذارد. این همان کاری است که ابتدا محمدهاشمی با فراخواندن بخشی از کارگزاران سازندگی به خارج از جبهه دوم خرداد انجام داد و به نتیجه نرسید و حالا از چپ شروع کرده‌اند. همه مسئله متلاشی کردن جبهه دوم خرداد است. دوگانگی در حاکمیت هم دیگر سوژه‌ای نیست که کسی از آن اطلاع نداشته‌باشد. حتی امریکا هم این را بخوبی می‌داند و به همین دلیل هم کاخ سفید با یکدستی بیشتری نسبت به گذشته با جمهوری اسلامی برخورد می‌کند و دچار نوسان نمی‌شود. آنها بخوبی از ماجراها اطلاع دارند. مصاحبه‌های اخیر آقای خلیل زاد که دقیقا نقش سپاه قدس و سپاه محمد را در عملیات تروریستی، دخالت در افغانستان و لبنان و یا حضور و عبور القاعده در ایران و از ایران را تشریح کرد نشان داد که امریکا چقدر بیشتر از گذشته در باره مجموعه حاکمیت و ساختارهای آن اطلاعات دارد و ما یقین داریم که به همین دقت هم در باره امکانات و تجهیزات نظامی ایران اطلاعات دارند. چند روز پیش وزیر دفاع اسرائیل که ایرانی‌الاصل است بعنوان یک خاطره دلنشین زندگی‌اش نکته بسیار مهمی را فاش کرد. او در واقع خاطره نمی‌گفت، بلکه به این ترتیب گفت که چه اطلاعاتی و چه امکاناتی در اختیار اسرائیل است. ایشان گفت که ماهواره جدید اسرائیل عکس‌هائی را از تهران گرفته و دراختیار ایشان گذاشته که در یکی از آنها محله و خانه پدری ایشان در آن دیده می‌شد! وقتی خانه کوچک پدری در یک محله قدیمی تهران در یک عکس ماهواره‌ای مشخص می‌شود، شما حدس بزنید چه عکس‌هائی و با چه دقتی از پایگاهها و امکانات نظامی ایران دراختیار آنهاست. حالا شما این اطلاعات و این امکانات عظیم جمع آوری اطلاعات را مقایسه کنید با آن اتهامات خنده داری که در دادگاههای مطبوعات تحت عنوان تشویش اذهان عمومی و یا افشای اسرار نظام مطرح می‌شود و به جرم آن یک مشت دانشجو و روزنامه‌نگار را زندانی کرده و می‌کنند و لابد نفر بعدی که باید به باقی و گنجی و نوری بپیوندد هاشم آغاجری، معلول جنگ با عراق است!

خدابخشیان: و اگر خاتمی خودش اعلام کناره گیری بکند؟

راه توده: ببینید! امروز تهدید به کناره گیری آقای خاتمی وزن و تاثیر دیگری نسبت به ابتدای کار ایشان دارد. در آن ابتدا می‌توانستند بگویند ایشان اهل کناره گیری است و هر وقت مشکلات بوده صحنه را ترک کرده، مثل رفتنش از وزارت ارشاد اسلامی. امروز فرق می‌کند. ما فکر می‌کنیم حتی رهبر هم از این بیم داشته باشد که خاتمی اعلام کناره گیری کند و بعد با خواست و قیام مردم دوباره به صحنه بازگردد، در اینصورت او دیگر بعنوان رهبر بر می‌گردد و نه رئیس جمهور. واقعیت همان است که آقای بهزاد نبوی در مجلس گفت. یعنی اینکه مردم علیرغم همه خشمی که نسبت به روحانیت دارند و اوضاع کنونی کشور را ناشی از حاکمیت آنها می‌دانند، برای تحولات به یک روحانی رای دادند و این بزرگترین شانس روحانیت بود. با رفتن ایشان از صحنه هیچ روحانی دیگری امکان جلب حمایت مردم برای حکومت را نخواهد داشت. این آخرین شانس روحانیت است. شما لابد در مطبوعات خوانده‌اید که این روزها مدام از سقوط پایگاه حکومت در میان مردم صحبت می‌شود و آمار و ارقامی هم در این مورد اعلام می‌شود که تکاندهنده است. اینها را خودشان هم با آمار و ارقام می‌دانند. بنابراین اعلام کناره گیری آقای خاتمی، عواقبش سنگین تر از برکناری ایشان در ابتدای بر سر کار آمدن ایشان در یک کودتا است و بدنبال آن باید منتظر انفجار اجتماعی بود. بنابراین، ما فکر می‌کنیم روحانیونی نظیر نایب رئیس مجلس خبرگان هم بتدریج به این فکر نزدیک می‌شوند که عده‌ای از جبهه راست کنار گذاشته شوند و موقعیت سقوط کرده روحانیت نجات داده شود. حتی اگر همه راست از حاکمیت کنار گذاشته نشود و نتوان همه شان را کنار گذاشت، حداقل مصمم‌ترین آنها نسبت به مخالفت با اصلاحات کنار گذاشته شوند و البته این رویدادی بسیار مهم است و به دلیل همین اهمیت آن است که باید همه بکوشیم چنین حادثه‌ای بدون پیامدهای خونین برای مردم و جامعه تحقق پیدا کند. راست و یا حداقل بخشی از راست باید از حاکمیت به زیر کشیده شود، این قطعی است، اما با کمترین عوارض برای جامعه.

چه کسانی با این حرفها و این نظرات مخالفند و برای این و آن ایجاد مشکل می‌کنند! مسئله آنها دکتر صدرالدین الهی و یا من و دیگران نیست، مسئله آنها خط و ربط جنبش و این نگاهی است که ما از ابتدای انقلاب ۵۷ تاکنون داشته‌ایم.

این حرف ماست. حالا یک عده‌ای که از این حرفها و از این نظراتی که من خدمت شما و شنوندگانتان می‌گویم خوششان نمی‌آید و موافق آن نیستند و به آقای صدرالدین الهی تلفن می‌کنند و با این تصور که این نظرات را ایشان می‌دهد و ایشان است که با شما مصاحبه می‌کند از او انتقاد می‌کنند که چرا این حرفها را می‌زنی و ایشان هم در کیهان لندن گله کرده‌اند که چرا من با نام "الهی" با شما مصاحبه می‌کنم.

اولا من نه دکتر صدرالدین الهی ژورنالیست برجسته و استاد روزنامه‌نگاری ایرانم، نه دکتر الهی‌قمشه‌ای عارف و حافظ شناس و نه دکتر اصغرالهی روانشناس در تهران. من با نام "الهی" با شما گفتگو می‌کنم و حرفهایم هم همین‌هاست که برای شما گفته و می‌گویم. آنها که به دکتر صدرالدین الهی تلفن می‌کنند نه با من مسئله دارند و نه با صدرالدین الهی. آنها با این خط و این حرفها مسئله دارند و طرفدار شورش و قیام و انقلابند و فرمان آن را هم از لس‌آنجلس و از همان رادیوئی که شما در آن هستید صادر می‌کنند. همان‌هائی که معتقد بودند انقلاب ۵۷ بد بود، انقلاب بد و اخ بود چون به حاکمیت آنها خاتمه بخشید و حالا انقلاب و قیام و شورش خوب است چون ممکن است آنها را به حکومت باز گرداند. ما متاسفیم که ایجاد مزاحمت برای دکتر صدرالدین الهی می‌کنند. شخصیتی که یک نسل روزنامه نگار در کشورما تربیت کرد، روزنامه‌نگاری نوین را به ایران آورد، شاگردانش امروز استاد روزنامه نگاری در داخل کشورند، مطبوعات امروز ایران به نوعی مدیون زحمات ایشانند و نامش با همین مشخصات در تاریخ مطبوعات ایران ثبت خواهد شد. ایشان هر نظری داشته باشند محترم است و قطعا جسارت بیان آن را هم دارد، اما من که با نام "الهی" با شما گفتگو می‌کنم همین‌هاست که می‌گویم.

ما معتقد به اصلاحات هستیم، تا آخرین ظرفیت‌های ممکن برای پیشبرد آن. تسلیم این هیجان‌ها و فشارهای پهلوئی هم نمی‌شویم و این اصلاحات را هم ادامه انقلاب ۵۷ می‌دانیم. همان انقلابی که باصداقت کامل پای آن ایستادیم و بزرگترین خون هم از بدنمان در راه دفاع از آن رفت. ما با دفاع از اصلاحات، از انقلاب و از مشی و سیاست خودمان از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون دفاع می‌کنیم. دنبال کسی هم نیفتاده‌ایم، بلکه مشی و سیاست خودمان را در یک جنبش عظیم می‌بینیم.

طرح پیشنهادی سلطانعلی کشمند (صدراعظم دولت دمکراتیک افغانستان) در آستانه تشکیل لوئی‌جرگه افغان‌ها انتشار یافت.

دمکراسی پارلمانی و نظام فدراتیو

خواست «نهضت ملی افغانستان دمکراتیک» است!

"لوئی جرگه" نهادی غیر دمکراتیک وکهنه (فئودالی) است که باید در قانون اساسی آینده افغانستان جای خود را به "رفراندوم" بدهد!

لوئی جرگه اقوام و قبائل افغانستان به کار خود در کابل پایان داد و "حامدکرزای" رئیس دولت انتقالی را تا انتخابات آینده در افغانستان بعنوان رئیس حکومت تعیین کرد. محمدظاهرشاه نیز در این لوئی جرگه شرکت داشت، اما مسئولیتی را یا نپذیرفت و یا برعهده‌اش نگذاشتند. ترکیب دولت جدیدی که پس از این جرگه تشکیل شد، بیش از آنکه ترکیب جمعیتی، قومی و ایالتی را در افغانستان در نظر داشته باشد، قدرت نظامی فرماندهان نظامی مناطق را در نظر دارد. فرماندهانی که در اجلاس لوئی جرگه چند بار به روی هم اسلحه کشیدند و لوئی جرگه تا آستانه یک درگیری نظامی پیش رفت. این اجلاس نتوانست بر سر یک مجلس مشورتی به توافق دست یابد و پیرامون ارتش ملی افغانستان و دعوت از متخصصان تحصیل کرده افغان مقیم کشورهای اروپائی–امریکائی نیز به توافقی دست نیافت. هدایت و رهبری این جرگه را "زلمای خلیل‌زاد" نماینده ویژه امریکا در افغانستان برعهده داشت که در عین حال مشاور ویژه کاخ سفید در امور امنتیت ملی امریکا و افغان تبار است. گفته می‌شود، پادشاه سابق افغانستان که طرفدار تشکیل یک ارتش کلاسیک و خلع سلاح گروه‌های مسلح است و از طرح فراخوانی تحصیل‌کردگان افغان خارج از کشور دفاع می‌کند، نتوانست در بحث‌های مقدماتی این لوئی‌جرگه با خلیل زاد به تفاهم دست یابد و به همین دلیل در ترکیب دولتی که پس از لوئی جرگه تشکیل شد، نمایندگان و طرفداران او کمتر از دور پیش در دولت کرزای حضور دارند. ظاهرشاه که در جوانی نیز به پادشاهی دمکرات منش شهرت داشت، آنگونه که در کابل ادعا می‌شود با حضور نیروهای خارجی و گسترش آن در افغانستان مخالف است و از تشکیل ارتش ملی حمایت می‌کند. ظاهرشاه مانند پدرش، در جوانی نظامی بوده و خود را بنیانگذار ارتش یا اردوی ملی افغانستان می‌داند.

اجلاس اخیر لوئی جرگه افغان‌ها، که بارها به تشنج کشیده شد و تا آستانه درگیری‌های نظامی پیش رفت نشان داد که هنوز فرماندهان نظامی در افغانستان حکمرانی می‌کنند. شاید جمهوری اسلامی بدلیل تضعیف نقش پادشاه افغانستان در این کشور و در این اجلاس خرسند باشد و از اعلام نام حکومت افغانستان بعنوان "جمهوری اسلامی" و محدود شدن فرصت برای زنان در حاکمیت و دولت جدید افغانستان بسیار راضی، اما واقعیت اینست که نه همه پادشاهان تاریخ مستبد و برباد دهنده استقلال کشورها بودند و نه تمامی جمهوری‌ها دمکرات و مدافع استقلال میهنشان. آنچه مسلم است، جمهوری اسلامی، با رویاهای اسلامی خویش بزرگترین فرصت‌ها را در افغانستان از دست داده‌است، از جمله فرصت گسترش مناسبات با دولت آشتی ملی دکتر نجیب‌الله، که می‌توانست محاسبات منطقه را دگرگون کند. لوئی جرگه افغانستان، همچنین نشان داد که تا خلع سلاح عمومی، تشکیل یک دولت واقعی، بازگشت صلح به این کشور و بازسازی آن راه درازی در پیش است. راهی که جز با کمک همه نیروهای ملی و میهن دوست طی نخواهد شد. دست فرماندهان نظامی که برای ادامه قاچاق مواد مخدر، به جیب زدن کمک‌های مالی خارجی، درآمد حاصل از انتقال احتمالی لوله‌های نفت و حتی ماجراجوئی‌های مورد نیاز امریکا برای گسترش تشنج در منطقه امیدهای بسیار دارند، جز با کمک نیروهای میهن دوست و در یک پروسه طولانی مبارزه درون کشوری از قدرت کوتاه نخواهد شد و به همین دلیل حوادث مهم در افغانستان هنوز در پیش است. حوادثی که ارتباط مستقیم به جنگ احتمالی هند و پاکستان و سرنوشت نبرد بین جنبش مردم ایران برای اصلاحات و مخالفان آن و خیزهای بلند امریکا برای گسترش حضور نظامی خود در منطقه بستگی مستقیم دارد. حضوری برای کنترل انرژی نفت، محاصره چین و جلوگیری از گسترش بازار آن و مقابله با هر خیزشی در روسیه!

در آستانه تشکیل لوئی‌جرگه افغانستان، سلطانعلی کشمند نخست وزیر دولت دمکراتیک افغانستان که اکنون در انگلستان مستقر است، طرحی را برای برون رفت افغانستان از بحران ساختاری و تشکیل یک دولت با ثبات و دارای هویت ملی ارائه کرد. پیش از انتشار این طرح، که در مشورت با تعدادی از رهبران، کادرها و مقامات دو دولت ببرک‌کارمل و دکتر نجیب‌الله تهیه و تنظیم شده، سلطانعلی کشمند در دیداری ۸ ساعته با یکی از سردبیران مجله

اکونومیست چاپ لندن مواضع و دیدگاه‌هائی را مطرح کرده بود که بخش‌هائی از آن در گزارش مشروح این سردبیر در مجله اکونومیست منتشر شد۰(ترجمه این مقاله را راه‌توده در شماره ۱۱۵ خود منتشر کرد) آن دیدار و تفسیر مشروح سردبیر اکونومیست، خود نشانگر مطرح بودن دیدگاه‌های سلطانعلی کشمند و تجربه دهساله نخست وزیری وی در افغانستان بود؛ چنانکه دولت انگلستان نیز نمی‌تواند بر آن چشم بپوشد۰ دولتی که در کنار امریکا، یکی از دو هدایت کننده اصلی رویدادهای افغانستان به حساب می‌آیند۰

بخش اول طرح پیشنهادی سلطانعلی کشمند، بطور عمده شامل تحلیل شرایط کنونی افغانستان و ضرورت تشکیل یک جبهه وسیع ملی با نام "نهضت ملی افغانستان دمکراتیک" است و بخش دوم آن اختصاص به مناسبات نیروهای دمکراتیک و مترقی با دولت جدید، ساختار یک دولت ملی در افغانستان و آینده نهاد لوئی جرگه در این کشور دارد۰ این دو بخش را در آن حد که به اصل و محتوای طرح لطمه‌ای وارد نیآید خلاصه کرده و پیشنهادهای مطرح شده در آن را دسته بندی کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید۰

این طرح و آگاهی از نظرات شخصیتی که یک دهه کامل، در بحرانی‌ترین شرایط نخست وزیر افغانستان بوده، دارای اهمیت فوق‌العاده است۰ آیا سرانجام همگان در کابل به این نتیجه قطعی خواهند رسید که ارتش ملی بدون استفاده از فرماندهان، افسران تحصیل‌کرده و متخصص دولت دمکراتیک افغانستان و بازسازی دستگاه دولتی افغانستان بدون استفاده از کادرهای ورزیده دولت دمکراتیک افغانستان ناممکن است؟ واقعیت بی‌رحم‌تر از خواست این و یا آن فرد خود را به هر جامعه و حکومتی تحمیل خواهد کرد۰ طرح سلطانعلی کشمند را در ادامه می‌خوانید۰ طرحی که وجود و حضور یک افغانستان ملی و دارای هویت بین‌المللی بدون استفاده از آن ناممکن به نظر می‌رسد۰

۱- اقتصاد بازار را بعنوان یک واقعیت در افغانستان امروز می‌پذیریم، اما این اقتصاد باید با بیمه‌ها و سمت‌گیری عدالت برای اقشار و طبقات محروم اجتماعی همراه شود۰

۲- اگر دولت موقت به تعهداتش در کنفرانس "بُن" پایبند بماند، این دولت را پذیرفته و هزاران آموزش دیده دهه هشتاد برای بازسازی به کشور باز خواهند گشت۰

۳- حضور نیروهای خارجی در یک کشور، الزاما به معنای دست نشانده بودن دولت آن کشور نیست، همچنان که دولت افغانستان، در زمان حضور ارتش اتحاد شوروی در این کشور مستقل بود۰ در شرایط کنونی و با حضور نیروهای خارجی در افغانستان، ما به یک ارتش بزرگ و جنگی نیازمند نیستیم و باید تدابیری در قانون اساسی پیش بینی شود تا به کودتا بازی و جنگ سالاری در کشور خاتمه داده شود

ملت شریف افغان!

در ماه‌های اخیر، شمار بزرگی از رفقا، همکاران و همقطاران، روشنفکران و کارمندان که در سال‌های پیشین با هم کار کرده و مبارزه مشترک سازنده‌ای را با هم به پیش برده بودیم، از من صمیمانه خواسته‌اند که اندیشه خویش را در رابطه با اوضاع تغییر یافته و آمادگی خویش را برای عمل معینی در شرایط جدید پدید آمده در افغانستان کنونی ابراز بدارم۰۰اینک مطالب چندی را بعنوان پیشنهاد برای مشوره، از جمله جهت ایجاد یک سازمان سیاسی فراگیر ارائه می‌نمایم۰ در صورتی که بتوانم با استفاده از تجارب نزدیک به سی سال مبارزه سیاسی و سازمانی خویش و نزدیک به ده سال کار میهن‌پرستانه اقتصادی و اجتماعی در دهه هشتاد در مقام صدراعظم افغانستان و برای چندی معاون اول رئیس جمهوری، در شرایط کنونی مشوره‌هائی ارائه نمایم دریغ نخواهم ورزید۰ من طی ده سال اخیر صرف در کار مطالعه و تا حدودی پژوهشی اشتغال داشته‌ام، زیرا در پی حادثه سوء قصد تروریستی که در برابر من در آغاز سال ۱۹۹۲ در کابل انجام گرفت و از آن معجزه آسا نیمه جان بسلامت بردم، قبل از سقوط حاکمیت، برای انجام تداوی ناگزیر به ترک میهن شدم۰

اخیرا شماری از شخصیت‌ها و نمایندگان برخی از جریانات سیاسی پیشین و نوین مهاجران افغانی و برخی از شخصیت‌های سیاسی مقیم در کشورهای اروپای غربی، در کشور هلند گردهم آمدند تا در باره پایه گذاری یک سازمان فراگیر سیاسی به مشاوره بپردازند۰ خرسندم که من هم فرصت یافتم تا با شرکت در این گردهم‌آئی پیشنهادات خود را ارائه دهم۰

خطاب من در این فراخوان پیشنهادی، کلیه شخصیت‌ها و نیروهای ترقیخواه میهن‌پرست است که در دهه هشتاد و سال‌های اخیر، مستقلانه یا پیرامون سازمان‌های گوناگون به مبارزه دمکراتیک و مسالمت آمیز پرداخته‌اند و یا نسل نوینی از جوانان آگاه که بخاطر میهن و تامین حقوق ملی و سیاسی مردم افغانستان به مبارزه عادلانه و ترقیخواهان بر می‌خیزند۰

من بنیادگذاری یک سازمان سیاسی فراگیر، دموکراتیک و مترقی مستقل را با شرکت طیف وسیعی از نمایندگان اقشار اجتماعی، نیروهای سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی و ملی در شرایط کنونی افغانستان ضروری می‌پندارم، زیرا در پی ایجاد ائتلاف جهانی بر ضد تروریزم و بر افتادن نظام قرون وسطائی طالبان، در نتیجه مداخله نظامی گسترده ایالات متحده امریکا و متحدان آن که با همکاری گروه‌ها و نیروهای مسلح محلی در داخل کشور انجام گرفت، شرایط نوینی در افغانستان پدید گردیده‌است شرکت کلیه میهن پرستان از لحاظ سیاسی و فیزیکی، از لحاظ اندیشه و عمل برای احیای مجدد کشور که در سال‌های ۱۹۹۰ به ویرانی کشیده شده، در اوضاع کنونی یک ضرورت میهنی است۰ من باور دارم که گروه‌های عظیمی از کارگران و کارمندان، کارشناسان و متخصصان، روشنفکران و فرهنگیان مرد و زن –که در دهه‌های هفتاد و بویژه هشتاد سده پیشین پرورش یافته و تجربه اندوخته‌اند و نسل‌های آزموده موجود هستند، همراه با نسل نوینی از جوانان آگاه و با احساس که از داخل کشور و از میان مهاجران افغانی در خارجه، و بویژه در ایران، پاکستان، جمهوری‌های آسیانه میان بر خاسته‌اند– می‌توانند نقش فعال و

سازنده‌ای در کار سیاسی، سازماندهی و بازسازی افغانستان، در اوضاع کنونی ایفاء نمایند

به این قرار، در شرایط کنونی زمینه‌های عینی بگونه‌ای پیدا گردیده‌است که شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، نیروها و گروه‌های پراکنده سیاسی و فرهنگی پیشین و نوین در خارجه می‌توانند در هم پیوندی و همسوئی با تحولات و نیروهای تحول طلب در داخل افغانستان، در روند سیاسی کشور شرکت ورزند. بدین‌لحاظ و بخاطر تجمع و سازماندهی آنان ضرورت پایه گذاری یک سازمان فراگیر سیاسی دمکراتیک و ترقیخواه مبرم تلقی می‌گردد.

پیشنهاد من اینست که ساختار تشکیلاتی، ترکیب عضویت، برنامه‌عمل، آئین‌نامه و عرصه فعالیت چنین سازمان سیاسی فراگیر باید گسترده و در بر گیرنده نیازهای کنونی جامعه و کشور کثیر الملت افغانستان و مبتنی بر خواست‌های عادلانه مردم آن باشد. چنین سازمانی از لحاظ ملی متعلق به تمام ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان و از لحاظ اجتماعی عمدتا نماینده اقشار وسیع متوسط در جامعه خواهد بود، که پایگاه طبقاتی آن را لایه‌های مختلف روشنفکران،ـ سرمایه‌داران ملی و متشبثین خصوصی، بورژوازی خرده پای شهری، اقشار میانه حال روستائی و دهقانی، کارگران و پیشه وران آگاه تشکیل خواهد داد. سمت‌های اساسی مبارزه چنین سازمان معاصر، فراگیر و ترقیخواه را می‌تواند تحقق دمکراسی پارلمانی، تامین عدالت اجتماعی و ایجاد شرایط برای دولت رفاه اجتماعی تعیین نماید.

من اسم چنین سازمانی را بنا بر خصلت سیاسی–اجتماعی و تشکیلاتی آن «نهضت ملی افغانستان دمکراتیک» پیشنهاد می‌نمایم که مخفف آن برای سهولت در کار بُرد "**نماد**" می‌شود. این نهضت فراگیر و مستقل می‌تواند نشریه‌ای را تحت نام "نماد" یا هر نام دیگری منتشر بسازد و اندیشه‌ها و پیشنهادات اعضای خویش و دیگران را بازتاب دهد و برنامه خویش را در مطابقت با شرایط موجود در کشور و جو سیاسی جدید جهانی تدوین و اعلام نماید.

قانون اساسی– در قانون اساسی و قوانین متمم آن ضرورت دارد آزادی‌های دمکراتیک اعم از آزادی اندیشه، عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، مخابرات، مراسلات، اقامت، مسافرت، شغل و منزل از مصونیت کامل برخوردار باشد. آزادی‌های فردی و جمعی برای تشکیل احزاب سیاسی، جمعیت‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، اجتماعات، تظاهرات واعتصابات نباید تابع محدویت‌های غیر دمکراتیک وموکول به قوانین بازگیرنده شوند. سیستم انتخاباتی همگانی، سری و مستقیم بر پایه جمعیت باید انجام شود. حل مسئله زبان، براساس اصول دمکراتیک و به رسمیت شناختن حق تکلم، مکاتبه، مخابره، نوشتن، خواندن، آموزش و دفاع در دادگاه‌ها به زبان‌های مادری. ممنوع بودن تبلیغات و تحریکات تبعیض آمیز ملی، برتری جوئی‌های ملی، نژادی، قومی و مذهبی.

توجه به خواست‌های اساسی مردم برای تعیین سیستم، شکل و شیوه‌های اداره دولتی با در نظر داشت این حقیقت که سطح آگاهی سیاسی، اجتماعی و ملی مردم در روند تکامل اجتماعی نسبت به گذشته‌ها ارتقاء یافته است و تلاش برای تامین حقوق ملی و عدالت اجتماعی به خواست اساسی مردم و به مضمون عمده مبارزه در شرایط کنونی در کشور مبدل گردیده‌است.

دو زبان پشتو و فارسی به موازات هم باید به رسمیت شناخته شده و تقویت شوند!

جمهوری فدرال– پذیرش و اعلام نظام سیاسی متحده فدرال، متناسب با نیازهای کشور کثیرالملت افغانستان. به منظور تامین اتحاد واقعی، داوطلبانه و آگاهانه تمام ملیت‌ها واقوام مسکون در کشور اعم از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و اقلیت‌های ملی اعم از نورستانیها، پشه‌ایها، بلوچها، قرقیزها، قزلباش‌ها و اسماعیلی‌ها چنین اتحاد آگاهانه‌ای می‌تواند موجب تحکیم پایه‌های اعتماد، همکاری و همبستگی میان مردم گردد. این اتحاد طی سال‌های اخیر شدیدا خدشه‌دار گردیده‌است. از این طریق عامل عمده ستیزها، برخوردها، کشمکش‌ها، چالش‌ها و تنش‌ها میان بخش‌های مختلف مردم از میان برداشته خواهد شد.

شکل حکومت– تجدید نظر در تشکیلات کنونی اداری کشور بر پایه پذیرش اصل تمرکز زدائی و ایجاد ساختار دولتی مرکزی و محلی متناسب با ضروت‌های زندگی و زمان و بر پایه تقسیم‌بندی‌ملی و در چارچوب یک دولت متحد.

– ایجاد شوراهای انتخابی و دمکراتیک محلی و هیات‌های اجرائی آنها.

– حمایت ویژه از زنان و کودکان. شرکت دادن زنان در کار واداره دولت، در زمینه‌های فرهنگ و هنر و در عرصه‌های آموزش و بهداشت با حقوق برابر با مردان.

– پشتیبانی از دمکراسی پارلمانی و پلورالیزم سیاسی.

– تعمیم اصل نظرخواهی و مراجعه به آراء مردم در مورد مسائل حیاتی و سرنوشت ساز. رفراندوم یکی از مظاهر برجسته دمکراسی است و در شرایط افغانستان کنونی می‌تواند لوئی جرگه را که نهادی کهنه و غیر انتخابی و غیر دمکراتیک است تعویض نماید.

– پذیرش سیستم معمول **جمهوری** در افغانستان، انتخاب رئیس جمهوری با آرء. مستقیم، سری و همگانی مردم.

– تفکیک قوای ثلاثه دولت بر پایه قانون

– ایجاد پارلمان متشکل از دو مجلس نمایندگان و سنا.

– برسمیت شناختن استقلال قضا، تشکیل دادگاه عالی و لغو محکومیت به مرگ. با کسب عضویت اعضای دادگاه عالی و برخی از قضات برجسته در مجلس سنا می‌تواند روابط مستقیم میان سنا و قضا تامین گردد.

– تشکیل دولت‌های انتخابی از میان اعضای پارلمان. پیشنهاد می‌گردد که صدر اعظم و اعضای کابینه بر پایه اصول پذیرفته شده دموکراتیک ازمیان اعضای مجلس نمایندگان برگزیده شوند.

درباره ارتش– اکنون افغانستان در وضعی قرار گرفته است که دیگر به ارتش بزرگ، پرشاخ و برگ و پرخرج ضرورت ندارد. با اتخاذ سیاست بیطرفی و مناسبات دوستانه با تمام همسایه‌های خویش مسئله دفاع در برابر تهاجم خارجی در وضع کنونی منتفی است.

ارتش نباید وسیله‌ای برای سرکوب مردم توسط حلقات و محافل حاکمه شود. بنابراین، یک اردوی محدود و با انضباط ضروری است تا وظیفه پاسداری از مرزهای کشور، جلوگیری از قاچاق مواد مخدر و ورود تروریزم و استفاده‌های غیر قانونی دیگر را برعهده بگیرد و در بازسازی افغانستان نیز سهم بپذیرد. د رموافقتنامه بُن نیز تاکید بر نیروهای امنیتی صورت گرفته است و نه بر نیروی جنگی ارتش. مساله تامین

امنیت در مناطق مختلف بوسیله شوراهای خودگردان مردم و نیروهای امنیت محلی می‌تواند به گونه‌ای موثر حل شود. برای نظامیگری و کودتا بازی در دولت مرکزی و جنگ سالاری در کشور دیگر نباید میدان خالی شود.

بازسازی- کارهای بزرگ اقتصادی در دهه هشتاد، بر پایه زیربنای اقتصادی متدرجا ایجاد شده از سالهای یکهزار و نهصد و پنجاه به بعد انجام گردید. اسناد، گزارش‌ها، مدارک، مصوبات و نشرات آن موجود است. بنابراین، این ادعا که گویا افغانستان طی بیست سال گذشته ویران گردیده‌است، از بنیاد نادرست است. تمام ویرانی‌ها طی ده سال اخیر صورت گرفته‌است. در سال‌های هشتاد نه تنها ویرانی‌های ناشی از حملات گروه‌های مسلح مخالف مستمرا بازسازی می‌گردید، بلکه گام‌های استواری به مقیاس‌ها و تناسبات اقتصاد افغانستان و امکانات موجود درجهت توسعه اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و رشد فرهنگ و هنر به پیش گذاشته می‌شد. احداث صدها پروژه جدید اقتصادی و اجتماعی و سرمایه‌گذاریهای بزرگی که برای ایجاد و تحکیم زیربناها و توسعه امور زراعت و آبیاری، صنایع وانرژی، جاده سازی و ساختمان، ترانسپورت و انتقالات، تاسیسات آموزشی، بهداشتی و فرهنگی و عرصه‌های دیگر بکار گرفته شد، گواه بر سازندگی نه ویرانگری کشور در دهه هشتاد است. متاسفانه در مورد خدمات گردانندگان اداره دولت در سال‌های یکهزار و نهصد و هشتاد، اکنون نیز عمدا چشم پوشی می‌شود، زیرا در سال‌های متذکره در جریان جنگ سرد، بر ضد گروه هائی از تحصیلکردگان و روشنفکران میهن پرست چنان تبلیغات گسترده ارتجاعی صورت می‌گرفت که ایشان تاکنون نیز بصورت آگاهانه یا غیر آگاهانه آماج بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها هستند.

واقعیات زمان ورود ارتش شوروی- در آخرین روزهای پایانی سال یکهزار و نهصد و هفتاد و نه و آغاز یکهزار و نهصد و هشتاد، هنگامیکه همراه با هزاران تن زندانی سیاسی دیگر، از زندان هولناک رهائی یافتم، دریافتم که شرکت نیروهای شوروی برای برانداختن نظام استبدادی خشن **حفیظالله امین** از سوی پرچمی‌ها، بخش بزرگی از خلقیها و گروههائی از روشنفکران که در معرض نابودی کامل قرار داشتند با استقبال روبرو بود. در حالیکه گفته می‌شود ورود نیروهای شوروی اشتباه بوده و اقامت طولانی آنها توجیهی ندارد، نظریات دیگری هم موجود است، مبنی بر اینکه هرگاه شوروی‌ها نیروهای خود را به یکبارگی و بشمار زیاد پیاده نمی‌کردند و مانند غربی‌ها نخست کار سیاسی و تبلیغاتی قبلی و تدریجی را انجام می‌دادند، امکانات آن وجود داشت که چنان سرو صداهای عظیم برپا نمی‌گردید. در هر حال، در شرایط تشدید جنگ سرد میان ابرقدرت‌های آن دوران، ورود نیروهای شوروی به افغانستان فورا برچسب اشغال خورد و دولت افغانستان دست نشانده خوانده شد.

بعقیده من حضور نظامی یک کشور در کشور دیگری حتما به معنی آن نیست که حکومت آن کشور دست نشانده تلقی گردد. هم اکنون نیروها و پایگاه‌های نظامی خارجی در شماری از کشورهای جهان، مانند بوسنی، مقدونیه، کوسوو، کویت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کره جنوبی، فیلیپین، هایتی و پاناما وجود دارد و اخیرا در برخی از کشورهای دیگر مانند تاجیکستان، پاکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان و گرجستان چنین نیروها و پایگاه‌ها استقرار یافته‌است، ولی گفته نمی‌شود که حکومت‌های آنها دست نشانده‌است. در افغانستان نیز تنظیم طالبان با اقدامات نظامی ایالات متحده امریکا، بریتانیا و متحدان آنها برانداخته شد و نیروهای خارجی مستقر گردیده‌است.

در حالیکه عرصه فعالیت‌های نظامی در همه جا مشخص است، در دهه هشتاد در افغانستان وضع به لحاظ حیات مُلکی به گونه‌ای بود که حکومت در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی مستقلانه، مبتکرانه و مسئولانه عمل می‌کرد و در رابطه با اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی، کمک‌های مادی و فنی آن کشورها را توام با استفاده موثر از منابع داخلی، بسود مردمان نیازمند افغانستان بکار می‌گرفت و بازرگانی و اقتصاد بازار آزاد را به گونه روز افزون رونق می‌بخشید. در آن سالها کمبود مواد اولیه مردم وجود نداشت، از بالا رفتن قیمت‌ها جلوگیری می‌شد و قحطی وجود نداشت و مردم از لحاظ مواد غذائی، مواد سوخت و سرپناه تا حدود زیادی تامین بودند. در حالیکه در آستانه سقوط طالبان، بر پایه تخمینات سازمان‌های کمک رسانی و سازمان ملل متحده، در حدود هفت میلیون انسان کشور را خطر قحطی، گرسنگی، سرما و مرگ تهدید می‌کرد. در طول دهه هشتاد در افغانستان نه از گرسنگی و بی سرپناهی، نه از سرما و گرما گروهائی از مردم جان نسپردند. بیش از **هفتصد هزار** خانواده کارمندان مُلکی و بخشی از افسران، کارگران، روحانیون، بازنشستگان، بازماندگان قربانیان جنگ، معلولین، معیوبین و بیوه‌ها که شمار همه آنها باضافه خانواده‌هایشان شامل بر **چهار میلیون تن** می‌شد همگی از کمک‌های با ارزش کوپون ماهانه بشکل مواد ارتزاقی رایگان برخوردار بودند. در آن سال‌ها هفتاد در صد آموزگاران، شصت در صد پزشکان، چهل در صد کارمندان و پنجاه در صد دانش آموزان و محصلان را زنان و دختران تشکیل می‌دادند. تعداد کودکستان‌ها، شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها در شهرها دهها مرتبه نسبت به سال‌های پیش از دهه هشتاد افزایش یافت. در سال‌های پس از نیمه دوم دهه هشتاد سالانه در حدود یکهزارتن دکتر و داروساز از موسسات تحصیلات عالی طبی فارغ التحصیل می‌شدند و این رقم برابر بود با مجموعه پزشکان فارغ التحصیل از فاکولته طب کابل طی پنجاه سال گذشته. هر گاه قرار باشد از دستآوردهای اقتصادی و اجتماعی دهه هشتاد نام برده شود، فهرست عظیمی بوجود خواهد آمد و این امر بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد. این مطالب در بخش‌هائی از **کتاب خاطرات** من تا حدودی توضیح داده شده است که بزودی منتشر خواهد شد.

آنچه از اهمیت عظیم در شرایط کنونی نیز برخوردار می‌باشد، شمار عظیمی به شمول صدها هزار تن از متخصصان و روشنفکران، فرهنگیان و هنرمندان، آموزگاران و پزشکان، مهندسین و کارگران ماهر است که طی سال‌های دهه هشتاد آموزش دیده‌اند. آنها نسل "**زنده**" و فعال کنونی را تشکیل می‌دهند. هر گاه با ترک تعصبات بی‌بنیاد و تنگ نظری‌ها در عمل، سیاست‌های دمکراتیک و تشویق کننده در برابر این ارتش عظیم که می‌تواند حامل صلح، دمکراسی و سازندگی باشد اتخاذ گردد، امکانات بهتر و بیشتر برای استفاده موثر از کمک‌ها و امدادهای بزرگ خارجی و منابع داخلی در جهت بازسازی سریع کشور و اقتصاد ویران شده آن فراهم خواهد شد. هم اکنون هزاران تن از روشنفکران و فرهنگیان، متخصصان و کارشناسان، کارمندان و کارگران آزموده متعلق به سال‌های متذکره، در کشورهای مختلف پراکنده هستند. آنان می‌توانند در امر بازسازی افغانستان فعالانه شرکت ورزند. آنها با داشتن اندیشه‌های دمکراتیک و مترقی توانائی آن را دارند که برای ساختمان یک جامعه مدنی نقش مهمی ایفا نمایند.

بنابراین پیشنهاد می‌گردد: در ترکیب حکومت آینده افغانستان، بدون تعصب و تبعیض درعمل، نمایندگان با تجربه روشنفکران پرورش یافته و کارآزموده در سال‌های هشتاد شامل گردند. در میان این تحصیلکردگان مترقی و دمکرات، نمایندگان تمام ملیت‌ها افغانستان وجود دارند، آنان از لحاظ اجتماعی از اقشار متوسط جامعه که خیلی گسترده و بزرگ است نمایندگی می‌نمایند و آمادگی و تجارب کافی برای کار و بازسازی افغانستان دارند.

برای بازسازی افغانستان باید چشم باز و دیدگاه وسیع داشت، تبعیضات و امتیاز طلبی‌ها، بدبینی‌ها و خوش‌بینی‌ها را باید کنار گذاشت و منابع مالی، تجهیزات وامکانات برای بازسازی را براساس اولویت‌ها، ضرورت‌ها و نیازهای عاجل بکار گرفت، در غیر آن، مسئولیت بزرگ هرگونه تنگ نظری سیاسی در باره کارشناسان و سازندگان جامعه آینده افغانستان و سهل انگاری در کنترل مالی، با گردانندگان دولت خواهد بود!

سمت گیری اقتصادی- سیاست اقتصادی که "**نهضت ملی افغانستان دمکراتیک**" پیشنهاد می‌کند، با توجه به اوضاع و احوال کنونی عبارتست از پذیرش **نظام اقتصاد بازار آزاد** و گسترش رقابت سالم اقتصادی توام با اصول عدالت اجتماعی، تامینات مادی و بیمه‌های اجتماعی. بخاطر بهبود زندگی مردم باید تدابیری اتخاذ گردد که سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در افغانستان با اعلام مصونیت قانونی سرمایه‌ها، سودها و مالکیت‌ها وحق انتقال آنها تشویق گردد. در حالیکه از امدادهای خارجی عمدتا برای بازسازی زیربنای اقتصادی و اجتماعی در کشور استفاده خواهد شد، ضرورت جدی دارد که با جلب سرمایه‌گذاریها امکانات برای توسعه اقتصادی، افزایش تولید داخلی اعم از صنعتی، زراعتی، مالداری و پیشه وری پدید گردد، بازرگانی و انتقالات رشد یابند، ساختمان‌های مدنی، شهرسازی و خانه سازی رونق پیدا کند و زمینه‌های کاریابی و استخدام مردم فراهم گردد.

در عرصه فرهنگی- در عرصه توسعه فرهنگ نیز تمام نهادهای فرهنگی و هنری از هم پاشیده‌اند و تقریبا مجموعه فرهنگیان و هنرمندان کشور را ترک گفته‌اند. به عقیده من، باید با دید فراخ، سیاست فرهنگی چندین ملیتی را پذیرا شد و آن را پیشنهاد کرد. از هم اکنون که صفحه جدیدی در تاریخ کشور گشوده شده، سیاست آزاد و عادلانه فرهنگی و آموزشی بایستی طرح و تطبیق گردد. در این میان و از جمله **زبان‌های فارسی و پشتو** باید به موازات هم و نه به قیمت عقب زدن یکی به سود دیگری رشد و تکامل یابند.

پناه جویان افغان- به قرار آمار، هم اکنون مهاجران افغانستان بیشترین شمار را در جهان تشکیل می‌دهند. آنان در کشورهای همسایه و در چهار قاره جهان و به قراری که گفته می‌شود در ۶۴ کشور جهان آواره و پراکنده شده‌اند. برای پایان دادن به این فاجعه بشری، بویژه در پاکستان و ایران و برگشت آنان باید اقدامات فوری بعمل آید. در رابطه با بازگشت موقتی یا دائم آن عده از مهاجرین افغانی کشورهای دیگر که گذرنامه های خارجی اخذ کرده‌اند، پیشنهاد می‌شود به مساله تابعیت دوگانه و حفظ حق تابعیت افغانی رسمیت بخشیده شود.

آمادگی برای همکاری عملی- همانگونه که گفته می‌شود، هر گاه قرار باشد که بازسازی زیربنای اقتصادی افغانستان، احیای مجدد تاسیسات ویران شده آموزشی، فرهنگی و بهداشتی در کشور بعنوان یک ضرورت قاطع از سوی کشورهای امداد رسان و دولت موقت تلقی گردد، آشکارا به شمار بزرگی از متخصصان، کارشناسان، پروژه‌سازان، مهندسین، کارمندان، آموزگاران، پزشکان، مترجمان، مشاوران، فرهنگیان، هنرمندان که در خارج پناهنده شده‌اند نیاز است. شاید شمار زیادی از پناهندگان مایل به بازگشت موقتی یا دائم برای انجام وظایف میهن‌پرستانه در افغانستان باشند. در این میان شاید شمار زیادی از اعضای بالفعل و بالقوه" نهضت ملی افغانستان دمکراتیک" نیز مطرح شوند. بنابراین، پیشنهاد می‌شود که نهضت، آزادی تصمیم و عمل را برای مراجعه به اعضای خویش یا پیوستن داوطلبانه ایشان را بعنوان کارمندان و همکاران برای بازسازی افغانستان در دولت موقت کنونی بپذیرد. نهضت می‌تواند آزادی آنها را برای شرکت در دولت انتقالی بعدی و یا شرکت در کمیسیون‌ها برای طرح قانون اساسی، قوانین عمده دیگر و در فعالیت‌های جمعی و بویژه شرکت در انتخابات همگانی را اعلام نماید.

(مارچ دو هزار و دو- لندن)

(بقیه نوزادی زشت که زیر حجاب اجباری از ص ۶)

از آنجا که اعتقاد دارم جنبش زنان ایران، بجای هر نوع تقلید از الگوهائی که در کشورهای غربی وجود و هویت دارند_ مانند جنبش فمنیسم- باید متناسب با فرهنگ و سنت‌های ایرانی به راه خود ادامه دهد، پیشنهادهائی را بعنوان خواست‌هائی که می‌توان برای جنبه قانونی بخشیدن به آنها تلاش کرد مطرح می‌کنم. قطعا و حتما کسان دیگری هم پیشنهاداتی دارند که در کنار و یا در تکمیل و یا حتی با تصحیح پیشنهادهای ارائه شده من الگوهائی را برای مبارزه در راه تصویب قوانین مدافع حقوق زنان در جامعه ایران تشکیل دهند.

۱- تساوی حقوق کار با مردان ۲- آزاد سازی زنان از قید قیمومیت خانواده و یا شوهر هنگام استخدام ۳- رفع و دفع قوانین و مقرراتی که اکنون اجازه کار و استخدام زنان برای بسیاری از مشاغل را نمی‌دهد۴- برابری حقوق زنان و مردان برای جدائی از هم ۵ - تساوی تقسیم ارث ۶- حق زنان در پذیرش و نگهداری از کودکان خویش (حضانت) پس از طلاق ۷- پرداخت بخشی از هزینه زندگی توسط زن و یا مرد شاغل و دارای درآمد ثابت به طرف مقابل هنگام طلاق تا زمان پایان بیکاری و رسیدن به درآمد ثابت توسط دریافت کننده کمک هزینه زندگی (این امر توسط یک سازمان حقوقی باید سرپرستی و فارغ از برخوردهای رودررو انجام شود) ۸- برتری یافتن توافق طرفین برای طلاق از نظر قاضی و یا قوانین شرع۹- حمایت قانونی از زنانی که توسط مردان خود مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند ۱۰- تعیین سن قانونی ازدواج برای دختران و پسران از ۱۸ سال به بالا ۱۱- حمایت از زنانی که صیغه می‌شوند و یا قبول ازدواج موقت کرده‌اند ۱۲- تامین حقوق زنانی که در دوران ازدواج موقت صاحب فرزند می‌شوند برای نگهداری از فرزندان خود ۱۳- حقوق برابر زنان با مردان در برابر کار برابر۱۴- مقابله قانونی با احکام وحشیانه سنگسار که اکنون تحت بهانه "شرع" انجام می‌شود ۱۵- ایجاد و گسترش خانه‌های امن و حامی زنانی که بر اثر خشونت خانوادگی ناچار به ترک خانه می‌شوند ۱۶- برابر حقوقی زنان و مردان برای مسافرت و لغو مقررات اجازه مرد برای سفر زن.

منابع زیر دستمایه این مقاله بوده‌اند: نشریه جنس دوم (نشر توسعه)، آثاری چند از خانم نوشین احمدی خراسانی سردبیر نشریه جنبس دوم، مجله زنان تولید شده درایران، مجموعه سخنرانی‌های آقای سید محمدخاتمی در کتاب "زنان و جوانان" و سخنرانی‌های ایشان در گردهم‌آئی‌های زنان به مناسبت‌های مختلف. ویکتوریا آزاد

همزمان با تشدید بحران جنگی میان هند و پاکستان بر سر کشمیر، یک متخصص امور روسیه نوشت:

"کشمیر" قربانی بعدی!

ترجمه و تلخیص: مازیار فرهمند

"ویلی گرنس" متخصص امور اتحاد شوروی سابق و روسیه کنونی، در نشریه "عصرما" (UZ) ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان- شماره ۳۱ ماه مه گذشته- تفسیر زیر را پیرامون سفر جورج بوش به روسیه و تشکیل "کشمیر مستقل" با استقرار نیروهای نظامی امریکا در این کشور نوپا منتشر کرده‌است. او می‌نویسد:

«... روسیه فعالانه در تلاش برای باز کردن جائی برای خود در "ائتلاف ضد ترور" ساخته بوش، راه ایالات متحده و ناتو را برای ساخت پایگاه‌های نظامی در جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق در آسیای میانه و در گرجستان هموار نموده‌است.

ایالات متحده جای هیچ شکی باقی نگذاشته که این پایگاه‌ها را برای مدتی طولانی برپا کرده است. روسیه مقر نظامی "کمران" در ویتنام و ایستگاه شنود "لوردز" در کوبا را تخلیه و جمع آوری کرده و با این اقدام، آخرین پایگاه‌های روسیه در خارج را تسلیم کرده‌است. در عوض ایالات متحده حلقه محاصره خود به دور روسیه را هرچه تنگ‌تر کرده و پایگاه‌های نظامی خود را در آسیای میانه یکی بعد از دیگری برپا می‌کند، امری که در چند دهه اخیر، از جمله آرزوهای ایالات متحده امریکا بود. حوادث یازدهم سپتامبر بهانه لازم را برای استقرار نیروهای امریکا در آسیای میانه و **هندوکُش** و در آینده در "**کشمیر مستقل**" فراهم آورد.

آنچه برای واشنگتن مهم است عقب راندن روسیه و تضعیف و از بین بردن نفوذ این کشور و اعمال نفوذ خود در این منطقه است تا از این طریق منابع نفت و گاز و ذخائر زیر زمینی عظیم نهفته در آن را زیر کنترل خود در آورد و همزمان امکان تهدید نظامی از سوی روسیه، برای زمانی که این کشور بخواهد سیاستی مستقل از امریکا اتخاذ کند را از بین ببرد. پذیرش جمهوری‌های بالتیک اتحاد شوروی سابق در ناتو برای نیل به این هدف است.

واشنگتن از طریق ساخت یک سپر دفاع موشکی می‌خواهد اجرای سناریوی "**ضربه اول اتمی**" را برای خود تثبیت کند. بدین ترتیب تصادفی نیست که مدت کوتاهی بعد از لغو قرارداد ممنوعیت ساخت سیستم دفاع موشکی، سند سری از پنتاگون افشاء شد که بر طبق آن پرزیدنت بوش در مواردی که دشمن از سلاح‌های کشتار جمعی استفاده کند و یا در مورد "تغییر و تحولات غیر قابل پیش‌بینی در موقعیت نظامی" می‌تواند دستور استفاده از سلاح هسته را صادر کند. در بین کشورهائی که علیه آنها بایستی ضربه اتمی به اجرا در آید بوضوح از روسیه نام برده می‌شود.

بر این اساس است که توافق مبنی بر کاهش کلاهک‌های هسته‌أی طی ده سال از ۵۵۰۰ عدد برای طرف امریکائی و ۶۰۰۰ عدد برای طرف روسی به ترتیب به ۱۷۰۰ عدد و ۲۲۰۰ عدد در طی دیدار جورج بوش از روسیه به امضای دو طرف رسید بسیار سئوال برانگیز است، بخصوص آنکه ایالات متحده بخش قابل توجهی از کلاهک‌های هسته‌أی خود را که بایستی "کاهش" داده شوند از بین نبرده و انبار می‌کند، چرا که این توافق فاقد یک مکانیسم کنترل کننده موثر است.

هرچه تعداد کلاهک‌های هسته‌أی طرف مقابل کم‌تر باشد احتمال خنثی سازی زرادخانه‌اش توسط یک سیستم دفاعی بالاتر و شانس استفاده از "ضربه اتمی اول" بدون ترس از مجازات ضربه متقابل" بیشتر می‌شود.

در این بین، از جانب حزب کمونیست روسیه نسبت به این سیاست‌ها اعتراضاتی شده است. بایستی دید که مردم روسیه که تحت شرایط ویژه‌أی و با توجه به وعده‌های داده شده توسط پوتین و تحت تاثیر تبلیغات رسانه‌های گروهی روسیه که کاملا دراختیار الیگارشی مالی مافیائی روسیه هستند وی را انتخاب نمودند، چگونه با این سیاست‌ها برخورد می‌کنند. شاید در حال حاضر مردم روسیه آنچنان درگیر مصائب داخلی باشند که توجهی به سیاست‌های خارجی نکنند. در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۲۰۰۲ از شبکه تلویزیونی NDR (آلمان) تفسیری پخش گردید که در آن، از جمله به این نکته اشاره شد که "رئیس جمهور کنونی روسیه حتی بیشتر از گورباچف و یلتسین درحال مغازله سیاسی با غرب است".

"دیرک زاگر" متخصص امور روسیه در تفسیری که از شبکه دوم تلویزیون آلمان ZDF پخش گردید، در ارتباط با امضای این توافقنامه از جانب روسیه و در پاسخ خبرنگاری که در این ارتباط از عکس‌العمل نظامیان روسیه در مقابل امضای این توافقنامه سئوال نمود گفت:« نظامیان روسیه ناراضی‌اند و غرولند می‌کنند ولی برای انجام یک کودتا بسیار ضعیف‌اند، بطوریکه پوتین در حال حاضر کماکان بر اوضاع مسلط است!»

"کشمیر" استقلال زیر پرچم نظامی امریکادر منطقه!

هفته نامه "عصرما" ارگان حزب کمونیست آلمان به نقل از نشریه انگلیسی زبان "Moorthy Peoples World" می‌نویسد:

«شبه قاره هندوستان یکبار دیگر در معرض جنگ قرار گرفته‌است و دو قدرت اتمی هندوستان و پاکستان در مقابل هم قرار گرفته‌اند. در مرزها تبادل آتش صورت می‌گیرد و هزاران نفر از ساکنین دره کشمیر با دلهره از آغاز جنگ منطقه را ترک می‌کنند. پس از قتل عام خانواده سربازان هندوستان توسط تروریستهای کشمیری و مزدوران تحت حمایت پاکستان و عربستان سعودی در تاریخ ۱۴ ماه مه دولت هندوستان تمامی روابط خود را با پاکستان قطع کرد. **(بقیه در ص ۱۱)**

آینده عراق

سه حکومت فدراتیو یک دولت‌خودمختار

م٠ رحمان

طرح تقسیم عراق به سه حکومت فدرال با مرکزیت یک دولت فدراتیو در بغداد با یقین بیشتری نسبت به گذشته در مطبوعات بزرگ جهان منتشر شده‌است٠ اکنون در کنار این سه حکومت فدرال که مرکب از کردهای عراق، شیعیان جنوب عراق و اهل سنت در مرکز عراق است، از دولت خودمختار ترکمن‌ها در منطقه کردنشین عراق نیز سخن گفته می‌شود٠ رهبران کردهای عراق "مسعود بارزانی" رهبر حزب دمکرات کردستان عراق و "جلال طالبانی" رهبر اتحادیه میهنی عراق اخیر از سفر به انگلستان و امریکا به منطقه بازگشته‌اند٠ آنها با صراحت بیشتری در باره نظر امریکا و انگلستان برای برپائی دولت خودمختار ترکمن‌ها در منطقه سخن می‌گویند٠ مسعود بارزانی، در نخستین اظهار نظرش در باره این سفر، ضمن تائید شرکت در یک کنفرانس در لندن گفته‌است:« برای اولین بار مسئله دولت خودمختار ترکمن‌ها در این سفر مطرح شد!»

ترکمن‌های عراق چه تعدادند؟ در کدام شهرها متمرکز هستند، چه سازمان‌هائی دارند و از چه پشتوانه‌ای برخوردارند؟

رقم ترکمن‌های عراق را از ۲۰۰ هزار تا نیم میلیون نفر برآورد می‌کنند و این درحالی است که شمار ترکمن‌های مقیم ایران، بعد از جمهوری ترکمنستان در اتحاد شوروی سابق، بیشترین رقم را تشکیل می‌دهند٠ ترکمن‌های عراق، بعد از کردها بزرگترین اقلیت ملی را در کشور عراق تشکیل می‌دهند، که خواهان خود مختاری در چارچوب کشور عراق هستند و می‌خواهند تا مانند دیگر اقوام و اقلیت‌های درون کشور عراق یک فدارسیون را تشکیل دهند٠ اخبار مربوط به فعالیت‌های سیاسی و خودمختاری طلبی ترکمن‌های عراق همیشه در سایه همین فعالیت از جانب کردهای عراق قرار داشته است٠ بسیاری از چهره‌های سیاسی با سابقه ترکمن در مهاجرت بسر می‌برند و یا در زندان‌های عراق هستند٠ در سال ۱۹۵۵ صدها نفر از میان ترکمن‌ها، در جریان سرکوب رژیم عراق قربانی شدند٠

در جریان سیاست پیگیر حل خلق‌های ساکن عراق در دل حکومت مرکزی و عربی این کشور، که ترکمن‌های عراق را نیز شامل شده‌است، اسامی ترکمنی، نام‌های ترکمنی شهرها و محلات ترکمن نشین ممنوع است و حتی خطبه‌های نماز ترکمن‌ها نیز به زبان ترکمنی ممنوع است٠

در سال ۱۹۵۹ ترکمن‌های عراق اعلام جمهوری کردند، که بدنبال آن صدها نفر قتل‌عام شدند٠ در شمال عراق، در منطقه مُوصل، اربیل، کرکوک و دیالاج جمعیت پرشماری از ترکمن‌های عراق زندگی می‌کنند که عمدتا از قوم ترک‌های آسیای مرکزی و تیره "اوغوزها" هستند که بین دو فرهنگ عرب و کرد قرار گرفته‌اند٠ در سال ۱۹۸۰ بخدت قوچاق، مسئول کانون برادری ترکمن‌های عراق که در سال ۱۹۶۰ تاسیس شده بود، به همراه عبدالله عبدالرحمان و عادل شریف توسط صدام حسین اعدام شدند و این در حالی بود که اکثریت ترکمن‌های عراق "بخدت قوچاق" را رهبر خود می‌شناختند٠

در فروردین سال گذشته، "م٠کمال یای‌چیلی" که بنیانگذار حزب خلق ترکمن است در کنگره‌ای بنام دولت ترک و گروه‌های ترک در شهر استانبول ترکیه شرکت و اعلام کرد که دولت ترکیه باید از ترکمن‌های کرکوک و مناطق دیگر، در صورت حمله ارتش صدام حسین حمایت کند٠ این آغاز فصل جدیدی در مناسبات ترکمن‌های عراق و دولت ترکیه بود، که اکنون با گسترش فعالیت سازمان‌های سیاسی ترکمن در مناطق کردنشین عراق به رشد خود ادامه می‌دهد٠ این حمایت و پشتیبانی، در صورت تغییر ساختار حکومتی در عراق و تاسیس یک فدراتیو مرکب از کردها، شیعیان، سنی‌ها و ترکمن‌ها، جای پای محکمی را برای گسترش نفوذ ترکیه در خاک عراق فراهم خواهد ساخت٠ با توجه به پیمان نظامی–امنیتی ترکیه و اسرائیل که در وسیع‌ترین سطح در حال گسترش است، گسترش نفوذ ترکیه در عراق را می‌توان حضور اسرائیل در عراق نیز به حساب آورد٠ اهمیت این نفوذ وقتی روشن‌تر می‌شود که علاوه بر نزدیکی اسرائیل به مرزهای غربی ایران و برداشتن گام‌های بلند برای رسیدن به آب‌های خلیج فارس، به مناطقی که دولت خودمختار ترکمن‌های عراق در آن می‌خواهد تشکیل شود توجه کنیم٠ این مناطق عمدتا شهرهای مناطق نفت‌خیز عراق را در بر می‌گیرد و از این نظر نیز اسرائیل و ترکیه به نفت عراق نزدیک می‌شوند!

مسعود بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق با احتیاط بیشتری در مقایسه با جلال طالبانی با ترکمن‌های عراق برخورد می‌کند و در مناطق تحت نفوذ حزب دمکرات کردستان عراق فعالیت‌های نظامی و پایگاه‌های نظامی ترکمن‌ها محدودتر از همین فعالیت‌ها و پایگاه‌ها در مناطق تحت نفوذ جلال طالبانی است٠

در همان کنگره‌ای که در ترکیه تشکیل شده بود، "کمال یای چیلی" گفت: «اگر عراق با حمله خارجی مواجه شود، این کشور تقسیم خواهد شد٠ در این تقسیم بندی منطقه جنوب شیعه نشین، مرکز منطقه سنی و عرب نشین و منطقه شمال عراق در دست دولت فدراتیو بارزانی قرار خواهد گرفت٠ وی معتقد است که در شمال عراق شهرهای "مندیلی"، "کرکوک"، "اربیل" و "مُوصل" و در جنوب "تلفر" در قسمت‌های ترکمن نشین منطقه خود مختار باید اعلام شود٠ "کمال یای‌چیلی" در همین کنگره و برای دفاع از همین طرح از دولت ترکیه طلب یاری کرد! او گفت که تقسیم عراق به سه منطقه یاد شده را بدون در نظر گرفتن مناطق خودمختار ترکمن نشین قبول نخواهد کرد٠

آغاز فعالیت پایگاه‌های نظامی

در سال‌های ۸۷–۱۹۸۰ صدها تن از ترکمن اعدام و یا قتل‌عام شدند٠ در اواخر سال ۱۹۸۰، بعنوان عکس‌العمل متقابل، تشکیلات ملی–دمکراتیک ترکمن‌های عراق بوجود آمد که بعدها به جبهه عمومی دمکراتیک عراق پیوست٠ این تشکیلات در سال ۱۹۸۱ در منطقه "سینات"، در سال ۱۹۸۲ در منطقه "ناوزانگ ستادهای نظامی خود را برقرار کرد٠

در سال ۱۹۸۳ حزب ملی ترکمن عراق تاسیس شد. رهبران این حزب در نشست‌های ریاض، بیروت، لندن و امریکا شرکت کردند. این حزب در شمال عراق رادیو، تلویزیون و مطبوعات مستقل خود را دارد و گفته می‌شود تعداد افراد مسلح آن ۳۵۰ نفر است.

در ماه دهم سال ۱۹۹۴ حزب ملی ترکمن و دیگر تشکیلات ترکمن در صدد تشکیل یک جبهه برآمدند و در ۲۴ آپریل ۱۹۹۵ جبهه ترکمن عراق بطور رسمی اعلام شد که در شمال عراق بعنوان تشکیلات عموم ترکمن‌ها فعالیت می‌کند. در ۵ فوریه ۱۹۹۷، با هدف اتحاد همه ترکمن‌ها، به رهبری و ابتکار حزب ترکمن در شهر اربیل یک کنگره برگزار شد. در این کنگره نمایندگان انجمن‌های ترکمن اروپا، امریکا، کانادا و استرالیا شرکت کردند. این نمایندگان برای شرکت دراین کنگره به تائید احزاب زیر رسیده بودند:

۱- حزب ملی ترکمن عراق ۲- حزب ترکمن ۳- جنبش استقلال ترکمن ۴- کانون برادی ترکمن ۵- بنیاد همکاری و فرهنگی ترکمن ۶- انجمن فرهنگی و همیاری ترکمن‌های عراق.

در همین کنگره ۳۰ نفر بعنوان شورای ترکمن انتخاب شدند که با این انتخاب، عملا سه حزب جبهه ترکمن را نمایندگی می‌کنند ۱- حزب ملی ترکمن عراق ۲- حزب ترکمن‌ها ۳- جنبش استقلال ترکمن.

تشکیلات و فعالیت‌های وابسته به جبهه ترکمن عراق به این شرح است:

- دایره مربوط به امور خارجی و فعالیت‌های سیاسی
- دایره مربوط به امور خارجی و فعالیت‌های سیاسی
- دایره اطلاعات
- دایره آموزش و پژوهش
- دایره امنیت
- روزنامه هفتگی به زبان ترکمنی و عربی
- روزانه ۴ ساعت برنامه تلویزیونی و ۱۸ ساعت برنامه رادیوئی
- آموزش زبان ترکمنی.

سخنان مسعود بارزانی

پیش از سفر اخیر رهبران حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان عراق به انگلستان و امریکا(خبر سفر این دو به امریکا را روزنامه شرق‌الاوسط فاش ساخته‌است)، مسعود بارزانی طی سخنانی در محل پارلمان کردستان عراق، در شهر "هولیر" که به مناسبت آغاز کار مجدد این پارلمان در سال جدید کردی ایران شد، نقطه نظراتی را مطرح کرد که احتمال می‌رود در مذاکرات جاری لندن نیز همین نکات محور مذاکرات بوده‌است.

بارزانی در این سخنرانی گفت:« ما در گذشته هیچگاه خواستار تشکیل دولت مستقل کرد نبوده‌ایم. البته اگر ما آن را مطرح نکرده‌ایم به معنای آن نبوده‌است که ما چنین حقی را نداریم، بلکه فکر می‌کنم ما قدرت و توانائی تحقق چنین خواستی را نداریم. نه تنها ما توانائی لازم را نداریم، بلکه اوضاع و احوال مساعد منطقه و بین‌المللی نیز بنفع ما عمل نمی‌کند. به همین جهت طرح دولت مستقل کرد نه تنها به نفع ما نیست، بلکه ضررهای آن می‌تواند بیش از نفعش باشد.»

مسعود بارزانی در همین سخنرانی، بدون بردن نام کشور ترکیه و ترکمن‌های مقیم کردستان عراق گفت:« یکی از همسایگان ما در امور کردستان عراق دخالت می‌کند و این دخالت توسط یک تشکیلات وابسته به یکی از اقلیت‌های مقیم کردستان انجام می‌شود.»

در باره سیاست‌های کلان در منطقه کردستان عراق نیز که پیش از کنفرانس لندن و سفر رهبران کردستان عراق به لندن و امریکا مورد بحث بود بارزانی گفت:« در مورد سیاست و مسائل مهم گپارلمان کردستان تصمیم می‌گیرد.» و در ارتباط با آینده دولت بغداد نیز گفت:« دمکراسی و عدالت در عراق یگانه راه برون رفت از مشکلاتی است که اکنون در این کشور وجود دارد.»

آینده عراق

آنگونه که منابع کرد ایرانی به "راه‌توده" اطلاع داده‌اند، در ارتباط با خطر حمله نظامی امریکا به عراق و تغییر حکومت در بغداد، تاکنون رهبران کردستان عراق بر این عقیده بوده‌اند که تا معلوم نشود چه دولتی می‌خواهد قدرت را در بغداد بدست بگیرد، کردهای این کشور حاضر به همکاری با هیچ طرحی برای سرنگونی دولت بغداد نیستند. البته این سخنان و عقاید پیش از سفر اخیر رهبران کردستان عراق به لندن و امریکا بیان شده است، که باحتمال بسیار اکنون و پس از این سفر باید آینده دولت عراق بیشتر برای رهبران کردستان عراق روشن شده باشد. سخنان مسعود بارزانی را نمی‌توان چندان دور از نظرات و سخنان جلال طالبانی دانست، زیرا آنها در سال‌های اخیر پیوسته در کنار هم طرف گفتگو و مذاکره بوده‌اند.

اکنون و در حالیکه سه نیرو خود را آلترناتیو حکومت صدام حسین معرفی می‌کنند، صدام حسین برای راندن ابرهای یک حمله نظامی از آسمان عراق به سمت ایران دست به هر مانوری می‌زند. آن سه نیروی آلترناتیو که در عین حال با یکدیگر نیز چندان متحد و همفکر نیستند عبارتند از: مجلس اعلای انقلاب اسلامی، حزب الدعوه عراق و نظامیانی که معلوم نیست رهبری و سازماندهی آنها چیست وچگونه می‌خواهند دست به عمل بزنند. مجلس اعلای انقلاب اسلامی که ظاهرا باید در میان شیعیان عراق نفوذ و اعتبار داشته باشد، بزرگترین حامی خود جمهوری اسلامی را می‌شناسد و بدلیل همین پیوند کمتر بعنوان یک حزب و تشکل سیاسی عراقی شناخته می‌شود و شیعیان عراق آن را کارگزار جمهوری اسلامی می‌دانند. آیت‌الله شاهرودی، رئیس قوه قضائیه کنونی جمهوری اسلامی سال‌ها رئیس این حزب بود! در کنار مجلس اعلای انقلاب اسلامی، حزب‌الدعوه قرا ردارد که نفوذ آن در میان اقشار اجتماعی عراق و بویژه روشنفکران وسیع‌تر از تشکل‌های دیگر است.

ترکمن‌ها- در باره ترکمن‌های عراق نیز منابع کرد ایران به "راه‌توده" چنین اظهار نظر کرده‌اند:

ترکمن‌های عراق، در سال‌های اخیر بر فعالیت خود در منطقه کردستان عراق افزوده‌اند. سازمان‌هائی که ترکمن‌های کردستان عراق را رهبری سیاسی می‌کنند، رقم ترکمن‌های عراق را بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر اعلام می‌کنند، اما منابع نزدیک به کردهای عراق این رقم را کمتر از ۲۰۰ هزار نفر می‌دانند. همین منابع معتقدند تشکل‌ها و سازمان‌های وابسته به ترکمن‌های ساکن کردستانعراق عمدتا تحت تاثیر مستقیم و غیر مستقیم دولت ترکیه هستند و از جمله دلائل و انگیزه‌های حزب دمکرات کردستان عراق برای محدود کردن فعالیت آنها در مناطق تحت نفوذ این حزب، همین وابستگی است. از چند سال پیش سازمان‌های وابسته به ترکمن‌هاهای کردستان عراق ستادهای خود را از مناطق تحت نفوذ حزب دمکرات کردستان عراق به منطقه تحت نفوذ اتحادیه میهنی منتقل کرده‌اند و اجازه ستاد نظامی و حمل سلاح بدست آورده‌اند.

انتشار کتاب خاطرات عبدالمجید مجیدفیاض

آستانقدس قدس رضوی

کانون قدرت- ثروت

از میان کتاب‌های خاطرات روشنگری، که در سال‌های اخیر در ایران منتشر شده، شاید خاطرات "عبدالمجید مجیدفیاض" از جمله کم نظیرترین آنها باشد. این کتاب، اخیرا در ۴۸۵ صفحه در تهران منتشر شده‌است. فصل‌های نخست این کتاب اختصاص به اوضاع خراسان در سال‌های آستانه به قدرت رسیدن رضاخان و صدراعظمی کوتاه مدت او دارد، که بسرعت تبدیل به سلطنت وی شد. در همین فصل‌ها شرحی بدیع از مناسبات نزدیک رضاخان با روحانیون در دوران صدراعظمی وی و نقش آفرینان حوزه علمیه مشهد و آستانقدس رضوی در وقایع منجر به سلطنت رضاخان وجود دارد که شاید برای نخستین بار در ایران فاش می‌شود. تجدد گرائی دوران رضاشاه که کشف حجاب مشخصه آن بود، تجمع مردم در مسجدکوهرشاد مشهد، روحانیون نقش آفرین و مشوق این تجمع و سپس یورش نظامی‌ها به این تجمع بی شک از فصول خواندنی این کتاب است، بویژه در آن بخش که روحانیون سنگر را خالی می‌کنند و مردم بی‌دفاع را در مسجد گوهرشاد جلوی گلوله می‌دهند. حمله خونین نظامی به اجتماع و تحصن مردم در صحن مسجد گوهرشاد، سرکوب مردم معترضی را همراه داشت که نمی‌دانستند چرا حجاب برداشته می‌شود و چرا روحانیون از حجاب دفاع می‌کنند و اساسا دعوا بر سر چیست؟ حادثه مسجد گوهرشاد، به دیکتاتوری رضاخان چهره آشکار و بی پرده‌ای داد که تا پیوند پنهان و آشکار رضاخان با هیتلر پیش رفت و منجر به ورود قوای متفقین به ایران و سقوط رضاخان شد. از فردای سقوط رضاخان، انگلستان توسط عیادی خویش و با نفوذی که در میان کارگزاران و وابستگان دربار پهلوی و در میان روحانیون داشت به تلاشی در سراسر ایران دست زد که هدف از آن تقویت روحانیون سرکوب شده در دوران رضاخان و ترویج خرافات مذهبی برای مقابله با افکار چپ و دمکرات در ایران بود. کانون این تلاش حفظ سلطنت و ایجاد انحراف در خواست عمومی مردم ایران برای تحولاتی بود که با شروع جنگ و بیرون آمدن جامعه از سیطره دیکتاتوری رضاخان از هر سو آغاز شده بود. انگلستان کوشید تحولات ایرانی را که از سیطره دیکتاتوری رضاخانی خلاص شده بود در سقوط پدر و جانشینی پسر خلاصه و محدود نگهدارد.

آزادی زندانیان سیاسی، بویژه باقی ماندگان گروه ۵۳ نفر، تاسیس حزب توده ایران، آغاز فعالیت این حزب و وقایعی که از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ بخشی از تاریخ معاصر ایران را شامل می‌شود جانمایه کتاب خاطرات مجیدفیاض است. مجید فیاض که شجره خانوادگی او به نادرشاه افشار باز می‌گردد خاطراتی را از دوران کودکی خود نقل می‌کند، که ریشه در مسائل متن و حاشیه مناسبات اقتصادی-سیاسی بزرگترین بنیاد مالی ایران، یعنی آستانقدس رضوی دارد. شرح بیعت روحانیون حوزه مشهد و آستانقدس رضوی با صدراعظم کودتای سیدضیاء "رضاخان"، جدال بین روحانیون و در بار رضاشاه برای سلطه بر این بنیاد عظیم مالی و سرانجام یافتن این ستیز به سود رضاخان و به قیمت کشتار در مسجد گوهرشاد، آشکار نشان می‌دهد که واقعه مسجد گوهرشاد نیز مانند هر پدیده و رویداد دیگری پیش از آنکه ریشه در تجددخواهی رضاخان و یا شریعت دوستی روحانیون داشته باشد، ریشه در ثروت عظیمی داشت که در آستانقدس رضوی خوابیده‌است. نویسنده از معدود روحانیون بازمانده از آن دوران که تا انقلاب ۵۷ زنده مانده بودند و نقش و موقعیتی که بعدها در جمهوری اسلامی ایفاء کردند نیز یاد می‌کند، اما پیش از این بازماندگان، نویسنده از فرزندان و نوادگان آن روحانیون در کتاب خود اسم می‌برد: آیت‌الله غلامحسین طبسی (پدر شیخ عباس طبسی تولیت کنونی آستانقدس رضوی)، طلبه جنجال آفرینی بنام "بهلول" که در کشاندن مردم به مسجد گوهرشاد نقش مهمی برعهده داشت و پس از یورش نظامیان رضاخان به مسجد گوهر دشت به آنکه صدمه نرسید وی بود! او بعدها مدعی شد که با توصیه آیت‌الله العظمی آقاسیدابوالحسن اصفهانی از نجف اشرف به مشهد خراسان اعزام شده بود. آیت‌الله حسین قمی (پدر آیت‌الله حسن قمی که همچنان منزوی است و در مشهد زندگی می‌کند)

مجید فیاض همچنین از فرزندان و نوادگان نظامیانی که در خراسان تا پیش از سقوط رضاخان سایه دیکتاتور در منطقه بودند نیز یاد می‌کند. این فرزندان نیز مانند فرزندان روحانیون آن دوران که به صف روحانیون مترقی و روحانیون مرتجع، روحانیون درباری و روحانیون مخالف دربار تقسیم شدند، اینها نیز برخی به صف ملیون جلب شدند، برخی کارگزار دستگاه سلطنتی فرزند رضاخان شدند و جمع قابل شمار و توجهی از آنها به صف حزب توده‌ایران پیوستند و در دل حوادث تاریخی نقش آفرین، مرعوب، شهید، اعدام، مهاجر، حاکم و محکوم تقسیم شدند.

بی شک نشان دادن ریشه و پیوند حزب توده‌ایران در عمق جامعه و تحولات ۶ دهه گذشته ایران، یادگاری است که از مجید فیاض باقی خواهد ماند. نویسنده خاطرات که به نوشته خویش بعد از کودتای ۲۸ مرداد از سیاست فاصله گرفته و پس از انقلاب ۵۷ نیز به صفوف حزب توده‌ایران نپیوست، در سراسر کتاب خود به ستیزی افشاگرانه علیه جداشدگان پرادعا از حزب توده‌ایران می‌پردازد و از بردن نام برخی از این چهره‌ها- نظیر انورخامه‌أی و خلیل ملکی- که همچنان پیروان و مقلدانی پرادعا از خود باقی گذاشته‌اند می‌پردازد. او پروائی به خود راه نداده و در سخت‌ترین و دشوارترین سال‌های یورش همه جانبه به حزب توده‌ایران، با سند و برهان به دفاع از نقش تاریخی حزب توده‌ایران پرداخته‌است. امری که صداقت این عضو نپیوسته به صفوف حزب در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ را برتر و والاتر از ادعاهای کسانی قرار می‌دهد که ۳-۴ سالی در آستانه و یا بعد از پیروزی انقلاب از دروازه گشوده حزب وارد آن شده و پس از یورش به حزب و بویژه در مهاجرت از در پشتی گریخته‌اند و اکنون با تف کردن به گذشته خویش آینده‌أی را در کنار سلطنت طلب‌ها جستجو می‌کنند. خاطرات مجید فیاض نشان می‌دهد، که امثال او و کسانی که وی از آنها در کتابش نام برده و قهرمانان گمنام جنبش‌ها و خیزش‌های یکصدسال اخیراند، از جمله کسانی است که نه در پی جاه و مقام و نه از سر هوا و هوس به جنبش عمومی و مترقی مردم ایران پیوسته و حزب توده‌ایران را سنگر خود یافته بودند. **(بقیه در ص ۱۶ بخوانید)**

مقالات وارده

اصلاحات و مواضع گروه‌ها

ب٠الف٠ بزرگمهر- هلند

گزارش "موریس کاپیتورن"، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر در ایران، در مصاحبه وی با بنگاه خبر پراکنی بی٠بی٠سی در معرض افکار عمومی قرار گرفت٠

آقای کاپیتورن، در این مصاحبه ضمن تاکید بر تغییراتی که در زمینه‌های آموزش، بهداشت و خدمات دیگر در طول شش سال گذشته در ایران صورت پذیرفته، قوه قضائیه را بزرگترین مانع در راه ایجاد فرهنگ واقعی حقوق بشر دانست و به دوگانگی وضعیت حقوق بشر در کشورما توجه دقیق نمود٠ به نظر نامبرده، گرچه حقوق بشر از جهاتی بهتر شده ولی از جهات دیگری و به طور مشخص در زمینه آزادی‌های سیاسی و مدنی کارنامه قابل دفاعی وجود ندارد٠(این گزارش در زمانی منتشر شد، که هنوز رهبران ملی مذهبی در زندان بودند)

آنچه بویژه در این مصاحبه با برجستگی بیشتری جلب توجه نمود، تاکید وی **بر بازگشت ناپذیر بودن روند اصلاحات** در کشور ماست؛ امری که عمده جریانات روشنفکری چپ ایران به آن باور ندارند و تلاش می‌کنند از هر آب گل آلودی، ماهی های مورد نظر خود را صید کنند٠

پدیده بی باوری و ذهن‌گرائی در میان این نیروها را، عمدتا می‌توان از نبود سازمان‌های مستقل صنفی-سیاسی کارگری، وقفه‌های پی‌درپی در عرصه مبارزات سیاسی-آزادیخواهی به دلیل تداوم نظام استبدادی و سرکوب بی وقفه نیروهای سیاسی چپ که از پشتیبانی بی‌دریغ ارتجاع امپریالیستی نیز برخوردار بوده‌اند جستجو کرد٠ این امر سبب شده که این نیروها، علیرغم رشد کمی قابل ملاحظه، بویژه از مقطع انقلاب ۵۷ به بعد، از رشد کیفی لازم و مناسبی برخوردار نباشند٠

برخور سیاسی این نیروها، که قشر نسبتا گسترده‌ای از روشنفکران ناشکیبا و پیرو "قانون همه یا هیچ" را در بر می‌گیرد، با روندی که بعدا روند اصلاحات نام گرفت، از همان ابتدا، همواره ناباورانه، سکتاریستی و نا متعادل بوده‌است٠

طیف ایدئولوژیک-سیاسی این نیروها، بطور عمده شامل آنهائی است که روند اصلاحات را به طور کلی مردود دانسته، همه را به یک چوب رانده و بر این باورند که اصولا تغییری بوجود نیآمده است٠ تمامی هرج و مرج طلبان (آنارشیستها) و آن گروه‌های نا امیدی که در عین ناامیدی منتظر انقلابی دیگر هستند، در این طیف جای می‌گیرند٠ ۱

دنباله این طیف را خیل گسترده ندانم‌گرایان، آنها که روند سریع تحولات بیشتر گیجشان کرده و فرصت طلبان سیاسی (مانند دنباله دراز و نا متعادل ستاره دنباله‌دار) تشکیل می‌دهند٠ برخورد سکتاریستی و نا متعادل به روند اصلاحات، بویژه دراین دنباله چشمگیر است٠

بخش عمده آنها، در بر گیرنده کمونیستهای سابق و شرمگین، طرفداران سوسیال‌دمکراسی و همه آنهائی است که شعار همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان را با شعار جهان وطنی سرمایه‌داری جابجا نموده‌اند٠

مشخصه اساسی این نیروها در برخورد با روند اصلاحات، حرکت آونگ‌گونه و تغییرات موجی است که گاه تا ۱۸۰ درجه نوسان دارد٠

در تحلیل‌های سیاسی گروه‌های مختلف این طیف از نیروهای سیاسی، چه در هسته اصلی و چه در بخش دنباله‌آن، کثری و کاستی‌های زیر چشمگیر است:

۱- نگرش جزمی به آموزه‌های مارکسیسم-لنینیسم:

درحالی که کلاسیک‌های مارکسیسم همواره تاکید کرده‌اند که جوهر آموزه‌های آنها در نهایت چیزی جز رهنمون عمل نیست، برداشت سطحی این گروه‌ها از تئوری و پراتیک مارکسیسم-لنینیسم، بویژه در زمینه مفاهیم "مبارزه طبقاتی"، "چپ" و "راست" در عرصه سیاسی و تعیین تاکتیک‌های مبارزاتی منطبق با شرایط جامعه ایران، عملا آنها را به حاشیه میدان مبارزه اجتماعی رانده است٠ به عنوان مثال، هرگونه عقب نشینی که تاکنون از طرف محافظه کاران در برابر فشار جامعه برای اصلاحات صورت گرفته، نوعی سازش میان اصلاح طلبان و مخالفان اصلاحات تفسیر شده و برخورد منفی و تند این گروه‌ها را به دنبال داشته است٠

اینان، حتی آموزه‌های نیمه یاد گرفته خود در گذشته را هم فراموش کرده‌اند: «سازش داریم تا سازش، باید توانست اوضاع و احوال و شرایط مشخص مربوط به هر سازش یا هر یک از انواع سازش‌ها را بدقت تحلیل کرد٠ باید شیوه تمیز میان شخصی را که به راهزنان پول و سلاح داده‌است تا شر آنان را کمتر کند و کار دستگیری و تیربارانشان را آسان‌تر سازد و شخصی را که به راهزنان پول و سلاح می‌دهد تا در تقسیم غنائم راهزنانه با آنها شریک شود، آموخت٠» ۲

تردیدی نیست که در روند طی شده ۶ ساله، سازش‌ها و عقب‌نشینی‌های نابجائی از سوی نیروهای اصلاح طلب حکومتی صورت گرفته است که با توجه به سقف عمومی جناح چپ جنبش و افق محدود طبقاتی-سیاسی گروه‌های عمده اصلاح طلبان حکومتی قابل فهم است؛ اما نگرشی کلی به گذشته و مجموعه روند طی شده، نشان می‌دهدکه زمان به سود محافظه کاران و طبقات ارتجاعی نبوده است و به همین دلیل در مقاطع مختلف، تلاش نموده‌اند با انواع بهانه‌ها، اوضاع را به هم بریزند، بیاشوبند، توافق‌ها را برهم بزنند و عقب نشینی‌هایشان را جبران کنند٠ آخرین نمونه این تلاش‌ها، کوشش برای اعلام وضع فوق‌العاده و براندازی تمامی نهادهای انتخابی بود، که با شکست روبرو شد٠

نکته مهم در این رابطه، افزایش بسیار زیاد آگاهی عمومی مردم ایران است که حتی در شرایط فرضی تسلط ارتجاعی‌ترین نیروهای سیاسی، عاملی است که هیچکس نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد٠ همین عامل مهم و اساسی در شرایطی بهتر، بدون تردید زمینه ساز تشکل‌ها، نهادها و سازمان‌های توده‌ای خواهد بود که وجود آنها بدون چنان زیربنائی دور از ذهن است٠

موضوع مهم دیگر، نحوه برخورد به مفاهیم "راست" و "چپ" در عرصه سیاسی است٠ نگاهی به تاریخ معاصر ایران، از مشروطیت به این طرف نشان می‌دهد که جبهه بندی‌های بوجود آمده در مقاطع زمانی مختلف، به دلیل عقب ماندگی نسبی اقتصادی-اجتماعی و رشد نازل نیروهای سیاسی جامعه، هیچگاه بطور کامل بر مبنای منافع طبقاتی استوار نبوده است٠ مثلا نمی‌توان ادعا کرد که همه مشروطه خواهان، مترقی بوده‌اند و یا برعکس، هر کس طرفدار مشروعه بوده ارتجاعی بوده‌است٠

هنر مبارزه سیاسی در درک این نکته نهفته است که چگونه می‌توان در لحظه مشخص، بیشترین نیرو را برای اهداف تاکتیکی معین- بدون آن که به اهداف نهائی لطمه‌ای وارد آید- گرد آوری نمود٠ بخش‌های عمده‌ای از اصلاح طلبان در جریان مبارزه روز مره این هنر را آموخته‌اند:

«محافظه کاران باید توجه کنند که تاکنون بهای زیادی برای تائید یا سکوت در باره اقدامات "انحصارطلبانه" و "خشونت طلبانه" پرداخته‌اند٠ امیدوارم عقلای آنان قانع شوند که عملکرد غلط عده‌ای از آنان این ذهنیت را در مردم تقویت می‌کند که همه محافظه کاران "جنگ طلب" هستند٠٠٠» ۳

- جداسازی مصنوعی و غیر علمی روندهای سیاسی-طبقاتی درون و پیرامون حاکمیت:

۲- در شرایطی که کلاسیک‌های مارکسیسم به خوبی نقش دولت را به عنوان ابزار تسلط طبقه حاکم روشن نموده‌اند (۴) و نشان داده‌اند که دولت، دستگاهی فراطبقاتی نیست، برخورد عمده گروه‌های چپ- و نه فقط چپ- به رابطه دولت و نهادهای حاکمیت و طیف نیروهای طبقاتی درون و پیرامون آن، برخوری متافیزیکی و جزمی‌است۰ ۵

جداسازی مصنوعی اصلاح طلبان زیر عناوینی مانند "اصلاح طلبان حکومتی" و نه "طرفداران اصلاحات در حاکمیت"، کشف و تبلیغ "جنبش های مستقل توده‌ای" که گویا بایستی به خواست و اراده این گروه‌ها نقش جایگزین (آلترناتیو) "اصلاح طلبان حکومتی" را ایفا نمایند و بسیاری دیگر از چنین تقسیم‌بندی‌های انتزاعی و غیر علمی، از جمله دستآوردهای فکری این گروه‌هاست۰ نتیجه آن هم، چنانکه روند رویدادها تاکنون نشان داده روشن است: ندیدن همه عناصر مثبت و منفی در عرصه مبارزه سیاسی- اجتماعی، جمع بست نادرست از تحولات، اپورتونیسم (فرصت طلبی سیاسی) جدا شدن از مسائل اصلی مبارزه اجتماعی و تبدیل شدن به ناوچه‌ای در کنار ناوگان سیاسی-تبلیغاتی نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی:

۳- در نظر نگرفتن نقش "عامل خارجی":

در شرایطی که جنبش جهانی نیروهای پیشرفت و ترقی، علیرغم برخی موفقیت‌ها هنوز موفق به برداشتن گام‌های بلند نشده‌است و ارتجاع جهانی به رهبری امپریالیسم امریکا نقش دست بالا را در تحولات کنونی جهان دارد؛ در شرایطی که نیروهای چپ، چه در عرصه بین‌المللی وچه در عرصه منطقه‌ای و کشور خود ما، در مواضع پرقدرت وتعیین کننده‌ای قرار ندارند، ایجاب می‌کند که در برخورد با نیروهای ارتجاعی داخلی، به علت امکان بروز جنگ داخلی و دخالت امپریالیستی حداکثر تدبیر و سیاست به خدمت گرفته شود۰ بعضی سازش‌ها و حتی عقب نشینی‌ها در این عرصه قابل تامل است۰ عملکرد و تفکر بسیاری از گروههای یاد شده در بالا، متاثر از این شرایط و موارد است۰ حال، نگاهی بیاندازیم به نقش اکثریت اپورتونیست‌ها:

٤- توجه نکردن به ویژگی‌های جامعه:

توجه نکردن به ویژگی‌های جامعه، جوانب مختلفی دارد۰ یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه‌ما، نقش تاریخی دولت‌های متمرکز و اقتدارگرا است۰ آن‌ها که طوطی وار، اندیشه‌های سوسیال دمکراسی به شیوه اروپای باختری را تبلیغ و ترویج می‌کنند بیشتر از دیگران این مساله مهم را نادیده می‌گیرند۰ زمینه رشد تاریخی کشورما با کشورهای اروپای باختری بسیار متفاوت است۰ اگر آنها ازگذشته‌های دور و نزدیک، سنت‌های دمکراسی قبیله‌ای و ملوک‌الطوایفی را به ارث برده‌اند و اکنون نیز دمکراسی لیبرال نقش عمده‌ای در ساختار سیاسی-اجتماعی این کشورها ایفاء می‌کند، در کشورما، به دلائلی که خارج از موضوع این نوشتار است، استبداد شرقی(رسپوتیسم)- جز در برهه‌های کوتاهی از تاریخ آن- حکمفرما بوده‌است۰

آنها، حتی به تجربه تاریخ معاصر ایران هم توجهی ندارند۰ این تجربه نشان می‌دهد هر زمان که دولت مرکزی در کشورما تضعیف شده، هرج و مرج، تجزیه طلبی و ناامنی سیاسی و اجتماعی حکمفرما بوده‌است۰ تجویز نسخه‌های از پیش آماده‌ای مانند "فدرالیسم" توسط برخی از این گروه‌ها، در شرایط دنیای امروز و قدرت نسبی امپریالیستها، می‌تواند پیامدهایی وخیم‌تر از گذشته در بر داشته باشد۰

یکی دیگر از ویژگی‌های نادیده گرفته شده، موضوع نقش مذهب درتحولات اجتماعی کشورما و بطور ویژه نقش مذهب شیعه در این تحولات است۰

باز هم دراینجا، با نسخه‌های از پیش آماده‌ای مانند جدائی دین از دولت "سکولاریسم" روبرو هستیم که در واقع براساس زمینه تحول تاریخی کشورهای اروپای باختری و بدون در نظر گرفتن شرایط جامعه‌ما تبلیغ و ترویج می‌شوند۰ آنها، در این زمینه به دو نکته اساسی توجه ندارند:

- تمدن کنونی اروپا، د رعصر سرمایه‌داری با دوره نوزائی (رنسانس) آغاز می‌شود که ویژگی مهم آن، به عقب راندن کلیسا و ارتجاع مذهبی حاکم بر اروپا بوده‌است۰ در حالی که در کشورما، در دوره تمدن اسلامی، با پیشرفت سریع علوم و فنون روبرو هستیم که به درستی دوره نوزائی اسلامی نام گرفته‌است۰

- مذهب شیعه- برخلاف مذهب سنی- تا پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران، اغلب درکنار جنبش‌های مردمی حضور داشته‌است۰ این تفاوت بسیار مهمی است که باید آن را در نظر گرفت۰ واقعیات را آن طور که هستند باید در نظرگرفت:

۵- اغراق در شخصیت پردازی و نقش شخصیت‌ها در روند تحولات:

- نقش "شخصیت‌ها" در روند تحولات اجتماعی-سیاسی محدود است؛

- این تحولات اجتماعی-سیاسی هستند که "شخصیت‌ها" را بوجودمی‌آورند و به آنها شکل می‌دهند۰

- باوجود این، در بسیاری از تحلیل‌ها، اغراق در نقش شخصیت‌ها در روند تحولات سیاسی-اجتماعی، بویژه در مورد آقای خاتمی رئیس جمهور برگزیده توده‌های مردم دیده می‌شود۰ این تحلیل‌ها گاه به دستورالعمل‌هائی در بر گیرنده "بایدها" و "نبایدها" بیشتر شباهت دارند۰

۶- نداشتن جایگزین مثبت و راهگشا برای آینده:

این کاستی، از بقیه موارد یاد شده برجسته‌تر، بویژه در تحلیل‌ها و تفسیرها به چشم می‌خورد، در حالی که اهمیت عملی بیشتری هم دارد۰ تحلیل، ذکر مصیبت یا واقعه نویسی و تکرار مکررات آنچه معمولا همه می‌دانند و یا در زندگی روزمره خود آنها را لمس نموده‌اند نیست۰ یک نمونه می‌آورم که به مبارزات انتخاباتی آخرین دوره مجلس شورا مربوط می‌شود۰ در شرایطی که ارتجاع داخلی تلاش می‌کرد تا مهره‌های منفور و شناخته شده خود را که عملا امکان بدست آوردن کمترین آراء مردم را داشتند به پشت صحنه فرستاده و نامزدهای ناشناخته و یا کمتر شناخته شده خود را به عنوان "نامزدهای مستقل" به صحنه بیآورد، عمده تحلیل‌های سیاسی گروه‌های چپ یاد شده در بالا، پس از کلی‌گوئی‌های همیشگی و از آنجا که به دلائل پیشگفته، صحنه اصلی مبارزه را نمی‌شناختند، با تاخیر بسیار، مخاطبین خود را به رای دادن به "**نامزدهای مستقل**" تشویق نمودند!

اکنون نیز اوضاع از این جهت تغییر چندانی نکرده‌است۰ آنها، همچنان اهمیت عملی دفاع از اصلاحات را درک نمی‌کنند و در زمینه تعیین قطعی جبهه خود سردرگُم هستند۰ همین سردرگُمی باعث به حاشیه رانده شدن آنها شده است و این، بدون تردید فقط و فقط به سود ارتجاع داخلی و هم پیمانان امپریالیستی‌شان است۰

علیرغم همه اینها، همانطور که آقای موریس کاپیتورن نیز به خوبی دیده است: **روند اصلاحات در کشور ما بازگشت ناپذیر است۰**

۱- در این طیف، هم نیروهائی با باور مذهبی و هم ناباوران به مذهب جای می‌گیرند۰ ۲- بیماری کودکی "چپ‌گرائی" در کمونیسم۰ لنین، ترجمه م۰پورهرمزان- انتشارات حزب توده‌ایران، ۳- مقاله "انحصار طلبی، خشونت طلبی، جنگ طلبی" نوشته آقای تاجزاده به نقل از سایت اینترنتی "گویا"۴- نگاه کنید به دولت و انقلاب لنین و دیگر آثار مارکسیستی در این زمینه ۵- البته، این موضع ریشه‌دار است و تا حدود زیادی به نقش استبدادی دولت‌ها در طی سده‌ها و اعصار کشور ما باز می‌گردد۰ بازتاب این حافظه تاریخی حتی در برخورد نیروهای مدعی مارکسیسم-لنینیسم هم به نقش دولت مشاهده می‌شود۰

عراق، سومالی، یمن و ایران به جرم داشتن ذخائر عظیم نفت با خطر حمله نظامی روبرو هستند و حمایت امریکا از اسرائیل برای هژمونی بر منطقه نفت خیز خاورمیانه است.

به سیاهی نفت به زردی طلا

بایرام منصوری

حملات تروریستی یازدهم سپتامبر فرصت تازه‌ای برای کاخ سفید امریکا، به عنوان عامل اجرای سیاست‌های شرکت‌های عظیم نفتی فراهم آورد تا نیروهایش را به جمهوری‌های شوروی سابق در آسیای مرکزی و قفقاز که ذخائر عظیمی از نفت و گاز در آن نهفته است گسیل دارد. از این نظر، منطقه مذکور دومین ذخائر موجود دنیا را در خود دارد. این لشکرکشی که یکی از اهداف آن نزدیکی به مرزهای غربی چین است، تهدیدی منحصر بفرد علیه جنوب آسیا و تمامی جهان بشمار می‌رود.

حضور نظامی امریکا زمینه را برای اجرای پروژه احداث لوله‌های انتقال نفت و گاز از طریق غرب افغانستان و پاکستان، که هر دو ذخائر عظیم کشف نشده‌ای از نفت و گاز در خود دارند را ممکن ساخته‌است. در این راستا ورود نیروهای نظامی امریکا به گرجستان با ادعای جنگ علیه تروریست‌ها هدف دیگری ندارد جز تضمین و حمایت از پروژه احداث خط لوله باکو-تفلیس- جیحان(در ترکیه) که حذف روسیه و ایران را فراهم می‌کند. در این میان فعالیت‌های فشرده و مستمر شرکت‌های انرژی امریکائی در حوزه‌های نفتی دریای خزر بدون در نظر گرفتن مقررات مربوطه انجام می‌شود و آنها از پاسخ به نزاع‌های حقوقی نیز طفره می‌روند.

در واشنگتن بعضی‌ها مدعی‌اند که هدف از نقل وانتقالات نظامی اخیر امریکا تضمین دستیابی مصرف کنندگان داخلی این کشور به نفت و گاز می‌باشد، اما واقعیت اینست که مصرف نفت امریکا عمدتا از منابع داخلی، از ونزوئلا، کانادا و افریقا تامین می‌شود. این ادعا بکلی مردود است چرا که مسئله اصلی سودهای کلانی است که شرکت‌های نفتی از فروش نفت به کشورهای نیازمند انرژی در جنوب، شرق و جنوب شرقی آسیا و در مقابله با چین و روسیه در دسترسی به حوزه‌های نفتی آسیای مرکزی و دریای خزر بدست می‌آورند.

انتقال گاز طبیعی و نفت از حوزه‌های عظیم نفتی قزاقستان که اخیرا کشف شده‌است، می‌تواند از طریق روسیه و ایران صورت گیرد. دور زدن روسیه و در نتیجه بیهوده کردن عملیات حفاری توسط این کشور برای استخراج نفتی که مصرف کنندگان اروپائی به شدت به آن وابسته‌هستند موجب می‌شود که شرکت‌های نفتی بیش از پیش بازار مصرف اروپا را در دست خود بگیرند. حذف ایران نیز توقف همکاری میان ایران با روسیه و شرکت‌های نفتی اروپائی را بدنبال خواهد داشت که مبالغ هنگفتی در بخش‌های نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند. اتخاذ این سیاست، عامل اصلی در رقابت رو به تزاید میان امریکا و اروپا بشمار می‌رود.

بازی بزرگ نفت

"رانجی دوراج" در روزنامه اقتصادی هنگ کنگ تایمز می‌نویسد: « همانطور که جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس بخاطر نفت بود، فعل و انفعالات تازه در آسیای جنوبی و مرکزی نیز بخاطر دستیابی به منابع نفتی در این منطقه است.»

طبیعت سیستم سرمایه‌داری شرکت‌های عظیم را و ادار می‌کند یا بزرگ و بزرگ‌تر شوند و یا از میان بروند. این گستردگی با استثمار مردم و نابودی محیط زیست همراه است. چنین خصوصیتی، مشخصه اصلی امپریالیسم امروزی است که منبع اصلی جنگ، تروریسم و خشونت بشمار می‌رود. در این روند تجارت نفت در جایگاهی ویژه قرار دارد.

در حال حاضر و بیش از هر زمان دیگر این سیاست‌های امپریالیستی توسط رهبران بلند پایه دولت امریکا، از رئیس جمهور و معاون وی گرفته تا مقامات CIA که رابطه‌أی نزدیک با شرکت‌های عظیم و بانکدارها دارند تعقیب می‌شود. آنها با اتخاذ چنین سیاست‌هائی بخصوص در زمینه صنایع نفت، انرژی، بانکداری و نظامی-هوانوردی سودهای کلانی به جیب می‌زنند.

یونوکال و افغانستان

کنسرسیومی که ریاست آن با شرکت نفتی یونوکال است، سالها در حال بررسی و مطالعه پروژه‌أی بوده که تاسیس خطوط لوله از ترکمنستان به دریای عربی از طریق افغانستان و پاکستان از آنجمله است. دلیل عمده حمایت واشنگتن از طالبان در فاصله سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۷ این انتظار بود که آنها با تصرف و کنترل تمامی افغانستان، یونوکال را در رسیدن به این هدف یاری دهند.

«احمد رشید» متخصص مسائل آسیای مرکزی می‌گوید:« وزارت امور خارجه امریکا و سازمان ضد جاسوسی پاکستان با اطلاع از میزان شقاوت ذاتی طالبان و نیز تمایل آنها در کمک به پیاده کردن این طرح، موافقت کردند تا آنها را از نظر مالی و تسلیحاتی در جنگ بر علیه اتحاد شمال تاجیک یاری دهند. آمار نشان می‌دهد که مالیات دهندگان امریکائی حقوق سالانه تمامی مقامات دولت طالبان را تا اواخر سال ۱۹۹۹ پرداخته بودند...»

جان بیگر نویسنده روزنامه انگلیسی دیلی‌میرور می‌گوید: « زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف خود در آور، واشنگتن عکس العملی از خود نشان نداد. علت این بود که رهبران طالبان بزودی راهی هوستون در تگزاس می‌شدند تا با مقامات یونوکال به گفتگو بنشینند.

«در این ملاقات، یونوکال با تائید محرمانه دولت امریکا، سخاوتمندانه درصدی از منافع حاصل از فروش نفت و گازی را به طالبان پیشنهاد کرد که قرار بود از طریق احواث خطوط لوله از منطقه آسیای مرکزی شوروی سابق به افغانستان منتقل شود. گرچه این قرار داد در آن زمان منعقد نشد، اما همچنان در اولویت برنامه‌های دولت بوش قرار داشت که شخصا در زمینه نفت بسیار فعال است. برنامه پنهانی بوش، استخراج نفت وگاز در حوزه دریای خزر است تا امریکا بتواند با ارسال آن از طریق خطوط لوله به افغانستان آنرا کنترل نماید. بر اساس گفته "اشتیاق

احمد" از دانشگاه شرق مدیترانه واقع در قبرس، دولت بوش علیرغم شکست در اجرای طرح احداث خط لوله، در اوائل سال ۲۰۰۱ با طالبان به گفتگو نشست۰ در این ارتباط، "لیلا هلمز" نماینده روابط عمومی طالبان و خواهر زاده "ریچارد هلمز" رئیس سابق سیا، مشاور ملاعمر را در اواخر مارس ۲۰۰۱ به واشنگتن دعوت نمود۰ یکی از این ملاقات‌ها درست یک ماه پیش از حوادث یازدهم سپتامبر صورت گرفت۰ " شارل بریسارمه" فرانسوی یکی از نویسندگان کتاب جنجالی و پرفروش "بن‌لادن حقایق ممنوعه" گفته‌است":« در جلسه‌أی که با شرکت نمایندگان امریکا و طالبان برگزار شد، یکی از نمایندگان امریکائی خطاب به طالبان- که بر سر درآمد حاصل از طرح چانه می‌زد- اظهار داشت: یا پیشنهاد فروش طلائی ما را می‌پذیرید و یا شما را زیر فرشی از بمب دفن خواهیم کرد۰» وقوع حادثه یازدهم سپتامبر، کار را برای جلب حمایت بین‌المللی از بمباران طالبان ساده‌تر کرد۰

کاشتن بذر طالبان توسط سیا

نیروهای مجاهدین و تشکیلات اسامه بن‌لادن در دهه هشتاد از سوی سیا هدایت و رهبری می‌شدند۰ بزرگترین عملیات سری تاریخ ابتدا علیه دولت تازه تاسیس انقلاب ثور(که برنامه‌هایی برای اعطاء حقوق مساوی به زنها، ایجاد سیستم درمانی، طرح سواد آموزی،خانه سازی و ایجاد اشتغال و اصلاحات ارضی را در دستور کار داشت) و سپس علیه شوروی به کار گرفته شد۰ مجاهدین کارشان قتل معلمان، پزشکان، پرستارها، مزاحمت برای زنان بخاطر نداشتن چادر و سرنگون کردن هواپیماهای غیر نظامی با موشک‌های امریکائی استینگر بود۰

کتاب افشاگرانه «پیروزی-استراتژی مخفی دولت ریگان که سقوط شوروی را سرعت بخشید» شامل گزافه گوئی‌های ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا مبنی بر این است که چگونه وی عربستان سعودی را متقاعد کرد تا پا به پای این سازمان پول در اختیار مجاهدین قرار دهد و چگونه پول، اسلحه و آموزش نظامی از سوی پاکستان در اختیار آنان قرار می‌گرفت۰ این کتاب می‌گوید:« استراتژی مزبور قلب سیستم شوروی را هدف گرفته بود و شامل کمک مالی و نظامی به مقاومت افغانستان و همراه آن کمک به آنان در گسترش جنگ به داخل خاک شوروی بود۰۰۰ در کنار آن فعالیت‌های وسیعی برای اختلاف در درآمدهای نفتی شوروی صورت می‌گرفت که هماهنگی با عربستان در کاهش قیمت نفت از سوی این کشور و محدود کردن صادرات گاز شوروی به غرب از آنجمله بود۰۰۰»

دولت تازه ساخت امریکا-یونوکال بار دیگر مطرح شد

رئیس دولت تازه تاسیس "موقت" افغانستان از سوی دولت بوش ادای سوگند کرد۰ به نقل از روزنامه "الوطن" چاپ عربستان، حامد کرزای پرسنل عملیاتی در عملیات سری سیا از دهه هشتاد به بعد از طالبان حمایت می‌کرد و خود نیز مشاور شرکت نفتی یونوکال بود۰

فرستاده بوش به افغانستان، زلمای خلیل‌زاد نیز با یونوکال همکاری داشت۰ او در سال ۱۹۹۷ طرح بلند پروازانه توام با ریسک به نیابت از سوی طالبان عرضه کرد و مسئول مذاکره با آنها شد۰ خیلل زاد که در دوران حکومت ریگان مشاور وزارت امور خارجه بود و مهره کلیدی در ارتباط با مجاهدین بشمار می‌رفت در حال حاضر به عنوان عنصری از شورای امنیت ملی گزارش‌هایش را به مشاور دیگر این شورا به نام "کنویزا رایس" تسلیم می‌کند که خود مشاور شرکت نفتی "شورون" است۰

روابط بوش با انرو و دیگر شرکت‌ها

روابط مستقیم اعضای دولت بوش با شرکت‌های عظیم نفت، انرژی و صنایع نظامی قابل تامل است در زیر برخی از این روابط را شاهد خواهید بود:

طرح احداث خط لوله نفتی باکو-جیحان از سوی دفاتر حقوق "بگیر اندباتس" رهبری می‌شود۰ وکیل اصلی این طرح جیمز بیکر است که پیش از این وزیر امور خارجه امریکا بود و در جنجال رای گیری درانتخابات دو سال پیش فلوریدا سمت سخنگوی مبارزات انتخابی بوش را برعهده داشت۰

در سال ۱۹۹۴ دیک چینی، مدیر اجرائی شرکت "هالی برتون" عضو هیات مشاوران نفت قزاقستان بود و در انعقاد قرار داد میان "شورون" و قزاقستان سهم عمده‌أی داشت۰ رایس نیز عضو هیات مشاوران شرکت شورون است۰

"براون اندروت" واحدی از شرکت"هالی برتون" است که کار مدرنیزه کردن پایگاه‌های هوائی امریکا در ازبکستان را برعهده دارد۰ براسا مقاله‌أی در نشریه "استارز لنداستراید" براون اندروت قرار است مسئولیت تعمیر و نگهداری اردوگاه‌ها، خدمات هوائی و سوخت رسانی را بر عهده داشته باشد۰۰۰ غیر از این سروصورت دادن به سالن‌های غذاخوری، لباسشوئی و خدمات جنبی دیگر شامل دادن روحیه، رسیدگی به وضع معیشت و تفریحات نظامیان برعهده همین شرکت است۰

"براون اندروت" خدمات مشابهی را در دیگر پایگاه‌های امریکائی در بوسنی وکوزوو بر عهده داد۰ مهمترین اردوگاه موجود در کوزوو که این شرکت در آن مشغول به کار ا، اردوگاه "بوند استیل" نام دارد که در مجاورت خط لوله‌ی نفتی ماورا بالکان به نام AMBO قرار گرفته که بزودی کار ساختان آن آغاز خواهد شد۰

شرکت معظم انرون (ENRO) که بوش و چینی با آن ارتباط نزدیکی دارند، مطالعه و بررسی طرح احتمالی خط لوله ماوراء خزر را بر عهده دارند که هزینه آن ۲٫۵ میلیارد دلار برآورد شده‌است۰ این طرح محصول مشترک ترکمنستان، شرکت معظم BECHTEL و جنرال الکتریک است۰

انرون طرحی برای سرمایه گذاری ۳ میلیارد دلاری در نیروگاه "داب هل" در بمبی هندوستان داشت که بزرگترین سرمایه گذاری مستقیم خارجی در تاریخ هند بشمار می‌رفت۰ بخاطر هزینه سرسام آور این طرح که بر دوش مصرف کنندگان قرار می‌گرفت(هفتصد در صد بیش از منابع دیگر) مخالفت عظیمی بر علیه آن صورت گرفت۰ حیات "انرون" وابسته به دستیبای این شرکت به گاز و نفت ارزان‌تر است تا بتواندایین طرح را نجات دهد۰ این مشکل از طریق تاسیس شاخه‌أی از خط لوله انتقال گاز طبیعی صورت می‌گیرد که از ترکمنستان به افغانستان کشیده خواهد شد، تا در مولتان در پاکستان در مرز هندوستان به پایان برسد۰ همچنین در سال ۱۹۹۷ "انرون" اعلام داشت که قصد دارد با بودجه‌أی معادل یک میلیارد دلار خطوط لوله‌أی در داخل هندوستان احداث کند تا گاز منتقل شده به مولتان به کارخانه انرون در بمبئی منتقل شود۰

از سوی دیگر انتظار می‌رفت انرود از خروجی لوله نفتی که در ساحل پاکستان به اتمام می‌رسید هیدروکربن تولید و آن را روانه بازارهای آسیایی کند۰

شواهد نشان می‌دهد که پیشرفت امور در افغانستان برای انرون جنبه حیاتی داشت۰ جورج بوش زمانی به قدرت رسید که پروژه انرون با

مشکل جدی روبرو شده بود. یک ماه بعد، دیک چینی معاون بوش در ملاقاتی محرمانه با "کنت لی" مدیر اجرائی شرکت انرون به گفتگو نشست. دولت بوش از افشای مذاکرات مربوط امتناع ورزید. شکایاتی که در این زمینه به دادگاه احاله شده نیز کار ساز نبود. با اینهمه سندی معتبر در دست است که بر مبنای آن صاحبان صنایع انرژی وابسته به معاون رئیس جمهور پیش نویس طرحی مربوط به انرژی را به گونه‌ای دست کاری کرده و تغییر دادند تا ضمن افزایش تولید نفت و گاز در هند به کارخانه انرون در "داب هل" کمک برسانند.

غیر از اینها، بوش و همکارانش با طرح‌های توطئه آمیز خود "انرون" را به انعقاد قرار داد با هند یاری می‌رساندند. برخی مذاکرات با طالبان برای پیشبرد طرح خطوط لوله ماوراء افغانستان و در نتیجه کمک به انرون برای ادامه حیات کمی پیش از واقعه یازدهم سپتامبر صورت گرفت.

پایگاه‌های امریکا در افغانستان و جمهوری‌های شوروی سابق

"یوری اورانی" عضو سابق پارلمان اسرائیل در روزنامه اسرائیلی "مآریو" نوشته‌است: "اگر به نقشه پایگاه‌های امریکا که برای جنگ در افغانستان احداث شد نگاهی بیاندازیم به طرز شگرفی متوجه می‌شویم که این پایگاه‌ها کاملا شبیه به مسیرهای خطوط لوله‌ای هستند که تا اقیانوس هند قرار است ادامه یابند.»

به نام رهبری جنگ، ایالات متحده نه تنها نیروهایش را در گرجستان پیاده کرده، بلکه توانست موافقت ازبکستان و تاجیکستان برای ایجاد پایگاه‌های موقت در این کشور و نیز پایگاه‌های دائمی در قرقیزستان را بدست آورد. قزاقستان مقصد بعدی خواهد بود.

سنگربندی هائی از این دست در آسیای مرکزی دسترسی امریکا به منطقه نفتی دیگری به نام سیبری را امکانپذیر می‌کند. هدف اصلی امریکا ضمن بالکانیزه کردن آسیای مرکزی و منطقه ماوراء قفقاز کنترل آسان‌تر کشورهای امیرنشین است که فاقد حاکمیت هستند و امریکا از این طریق می‌تواند حلقه محاصره چین را تنگ تر کند.

جنگ ابدی بوش باکشورهائی مثل عراق، سومالی، یمن و ایران را هدف گرفته‌است که همگی آنها دارای ذخائر عظیم نفت هستند. امریکا به این دلیل از دولت سرکوبگر اسرائیل حمایت می‌کند تا بتواند هژمونی خود را بر منطقه نفت خیز خاورمیانه ادامه دهد. حمایت نظامی امریکا از کلمبیا که این روزها به وضوح مطرح می‌شود نیز چیزی نیست مگر حمایت از خطوط نفتی و سرکوب خیزش مردمی در این کشور. همچنین پشتیبانی امریکا و کمک به کودتای اخیر در ونزوئلا بر علیه دولت چاوز تنها بخاطر کنترل بیشتر ذخائر نفتی این کشور است.

اینروزها افکار عمومی جهان و امریکا به طور فزاینده‌ای به ماهیت اصلی جنگ بر علیه تروریسم که هدفی ندارد مگر استخراج نفت ومنابع دیگر که از خاورمیانه شروع می‌شود و تا آسیای جنوب شرقی ادامه پیدا می‌کند پی برده‌اند: جنگ در افغانستان محور اصلی کسب منافع عظیم حاصل از این طلای سیاه است.

توضیح مترجم: از قول خلیل زاد نقل می‌کنند که وی معتقد است با داد و ستد با هندوستان باید بازار دنیا را از دست چین خارج ساخت.

سفردرازی که شرکت‌های نفتی درافغانستان خود را آماده آن می‌کنند

از "تاج محل" تا "دیوار چین"!

«طرح‌مارشال: پوششی برای شرکت‌های فراملیتی»
منتشره در هفته‌نامه "مردم" ارگان حزب کمونیست امریکا چهارم مه ۲۰۰۲

ترجمه: بایرام منصوری

اوائل ماه مه، جورج بوش با ستایش از طرح مارشال پس از جنگ دوم، رسما از برنامه آینده خود برای حضور نظامی واقتصادی در افغانستان سخن گفت. اغلب اوقات مردم ساده اندیش تصور می‌کنند که طرح مارشال کمکی است انساندوستانه که امریکا به کشورهای فقیر و یا جوامعی که در اثر جنگ ویران شده‌اند می‌رساند. در این مورد مثال‌هائی نیز وجود دارد مثل طرح مارشال برای آموزش، طرح مارشال برای افریقا وغیره. نویسندگان متن سخنرانی جورج‌بوش با استفاده از همین اصطلاح وانمود کردند که کمک‌های امریکا به افغانستان جنبه انساندوستانه دارد! بد نیست به عقب باز گردیم و ببینیم که طرح مارشال واقعا چه طرحی بود؟

پس از پایان جنگ دوم، کمونیست‌ها و نیروهای چپ که سهم عمده‌ای در راهبری نیروهای مقاومت علیه فاشیسم داشتند، در کشورهائی مثل یونان، فرانسه و ایتالیا مبدل به نیروهای سیاسی عمده‌ای شدند که به هیچ وجه نمی‌شد آنها را انکار کرد، چرا که مردم این سه کشور آزادی خود را مدیون آنها بودند. بهمین دلیل امریکا تلاش بسیار بخرج داد تا از بقدرت رسیدن این نیروها و تشکیل دولت توسط آنها جلوگیری کند، زیرا با بقدرت رسیدن کمونیست‌ها و نیروهای متعلق به جبهه مردمی، طرح‌های امریکا برای تسلط بر اروپا با شکست روبرو می‌شد.

تلاش امریکا که در دکترین ترومن خلاصه می‌شد، با تراشیدن یک تهدید جدی، یعنی شوروی به خورد مردم داده شد. امریکا تبلیغ می‌کرد که شوروی توسعه طلب است و باید با تهدیدات این کشور مقابله کرد. علاوه بر این بمنظور خلع سلاح نیروهای مخالف این طرح امریکا به کمونیست‌ها و کارگران وجنبش‌های مردمی، ابتدا توسعه طلبی شوروی را تبلیغ کرد تا آنها را هماهنگ با شوروی و طرفدار طرح توسعه این کشور معرفی. رهبری امریکا پس مدتی متوجه شد مردم این تبلیغ را نمی‌پذیرند و سرمایه‌داری امریکا نمی‌توان با دخالت نظامی در اروپا قدرتش را به این قاره تحمیل کند.

جیمز رستون، مقاله نویس نیویورک تایمز در ۱۹۴۷ در این روزنامه نوشت: « دولت امریکا از برخورد احساسی مردم در داخل و خارج امریکا با جنبه‌های ایدئولوژیکی و نظامی دکترین ترومن خوشحال نیستند. در نتیجه تلاش آگاهانه آغاز شده‌است تا برای مقابله با توسعه طلبی روسی و کمونیسم شوروی بجای تاکید بر جنبه‌های ایدئولوژیکی و نظامی

دکترین ترومن، جنبه‌های مثبت اقتصادی این طرح مطرح شود تا از آن بتوان برای بازسازی اروپا استفاده کرد.

به این ترتیب طرح مارشال با هدف ایجاد بازاری برای کالاهای امریکائی، ایجاد امکانات برای بخش خصوصی امریکا جهت سرمایه‌گذاری در این قاره و ایجاد دولت‌هائی که منافع امریکا را رعایت می‌کردند رسما اعلام شد.

دولت ترومن با دور زدن سازمان ملل که به تازگی تاسیس شده بود، طرح مارشال را به عنوان برنامه‌ای یکجانبه برای تحمیل تسلط سرمایه‌داری امریکا بر اروپا بکار گرفت »

خواننده با نگاهی به سطور بالا متوجه می‌شود که این عبارات در این روزها عبارات آشنائی هستند. گزارش‌های خبری این اواخر از کاهش حمایت مردم از جنگ بی‌پایان علیه تروریسم بوش حکایت می‌کند. شعار "جنگ را متوقف کنید" که شعار اصلی تظاهرکنندگان روز بیستم اپریل بود، نشانه‌ای از "پاسخ احساسی" در حال رشد مردم به جنبه‌های نظامی و ایدئولوژیکی دکترین بوش است.

بنابراین، شاید تعجب آور نباشد که بوش مانند سلف خود، طرح مارشال را برای حضور نظامی در افغانستان دوباره سرزبان‌ها انداخت و این در حالی بود که امریکا، د رتمام این سال‌ها جلوی هرگونه کمک انسانی و تلاش‌های بین‌المللی در برقراری صلح در افغانستان را گرفته‌بود. طرح مارشال **بوش** مانند طرح مارشال **ترومن** هدفی را دنبال نمی‌کند، مگر تسلط شرکت‌های فراملیتی امریکا بر کشورهای دیگر.

پس از پایان جنگ دوم جهانی، درحالیکه اروپا نابود شده بود و بریتانیا دیگر رقیب جدی امریکا بشمار نمی‌رفت، امریکا از فرصت استفاده کرد و با حضور اقتصادی، سیاسی و نظامی خود دراین قاره، در صدد برآمد تا به عنوان قدرتی درجه اول، کمونیست‌ها، دولت‌ها و جنبش‌های مترقی را از میان بردارد.

بیش از پنجاه سال پس از این واقعه، امریکا که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به قدرتی بی‌رقیب در دنیا تبدیل شده‌است، با لبیک گفتن به خواسته‌های دست‌راستی ترین شرکت‌های فراملیتی، با عجله دست به کار کنترل نظامی، سیاسی واقتصادی افغانستان و سراسر آسیای مرکزی شده‌است، که جمهوری‌های شوروی سابق را نیز شامل می‌شود.

"مانتلی ریویو" ماهنامه معتبر امریکائی گزارش می‌دهد «از یازدهم سپتامبر به بعد امریکا با بکارگیری شصت هزار نیروی نظامی در افغانستان، پاکستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان، کویت، قطر، ترکیه و بلغارستان حضور نظامی خود را آشکار کرده‌است. اگر پایگاه دریائی امریکا در "دیه‌گوگارسیا" در اقیانوس هند را به این پایگاه‌ها متصل کنیم عمق مسئله روشن‌تر می‌شود»

این مناطق، مناطقی است که یا ایالات متحده پیش از آن پایگاهی در آنجا نداشت و یا تعداد آنها پس از پایان جنگ دوم جهانی رو به کاهش گذارده بود.

مقاله دیگری که در دسامبر سال ۲۰۰۲ در نیویورک تایمز منتشر شد گزارش می‌دهد که «وزارت امور خارجه در حال بررسی برنامه‌ای مربوط به انرژی در منطقه‌ایست که شش در صد نفت و چهل درصد گاز دنیا در آن نهفته است»

ریچارد باتلر، عضو شورای روابط خارجی در تایمزمی‌نویسد« تاسیس خط لوله نفتی در طول افغانستان و پاکستان، پس از رقابت‌های شرکت نفتی "یونوکال" و شرکت نفتی آرژانتینی "بریواس" بر سر گرفتن حق امتیاز حفاری از افغانستان، برای نخستین بار در اواسط دهه نود جنگ را از لحاظ سیاسی امکانپذیر ساخت»

وجود پایگاه‌های نظامی در یک دست و "کمک‌ها"ی اقتصادی (که همیشه بازنجیر به هم متصل بوده‌اند) در دست دیگر، به دولت امریکا فرصت داد به دو هدف دست یابد: **۱**- حضور نظامی در افغانستان و منطقه به بهانه امنیت و برای فعالیت یونوکال و دیگر شرکت‌های نفتی فراملیتی امریکائی **۲**- ایجاد پایگاه‌های استراتژیک نظامی و اقتصادی برای فشار به دو کشور عمده آسیا، یعنی **چین و هند**. دو کشوری که امریکا می‌کوشد پایان استقلال را به آنها تحمیل کرده و هر دو را به بلوک امریکا وصل کند.

این دو هدف، اهداف اصلی طرح مارشال بوش است. حملات نظامی و یا طرح مارشال، که با هم تفاوت نمی‌کنند، هیچکدام پیام دیگری با خود به همراه ندارند.

کنترل امنیتی خارجی‌های امریکا

کلیه ناظران سیاسی حاضر در رُم معتقدند که پیمان جدید روسیه و ناتو تغییری اساسی در موافقتنامه های قبلی که بر اساس آن یک " شورای مشترک دائمی" میان روسیه و ناتو ایجاد شده بود نخواهد داد. شورایی که هیچگاه مسکو را در نظر نگرفت و روسیه نتوانست در مسایلی از قبیل کوزوو تاثیری بر آن بگذارد.

جرج بوش فلسفه ناتو جدید را بدقت تشریح کرد و وظیفه نخست آن را مبارزه با تروریسم عنوان نمود. به جز آن، رئیس جمهور امریکا تاکید کرد که روسیه از این پس در اردوگاه آزادی (جهان سرمایه‌داری) قرار دارد و بنابراین باید آن را زیر پر و بال غرب گرفت، و این چیزیست که رئیس جمهور امریکا آن را " پیامد تاریخی برای اتحاد بزرگ یک ملت اروپایی بزرگ" نامید.

"سیلویو برلوسکونی" نخست وزیر ایتالیا نیز مانند همیشه با هیجان فریاد زد که " تروریسم پیروز نخواهد شد" و حتی اتهاماتی را در مورد تولید سلاح های کشتار جمعی متوجه عراق کرد، در شرایطی که دیگر همکاران اروپایی او تردیدهای خود را از دنباله روی از بوش و وارد شدن در ماجراجویی جنگی جدیدی در خلیج فارس آشکارا نشان داده اند.

لرد رابرتسون ، دبیرکل ناتو که رئیس این مراسم بود، ناتو جدید را بدقت تشریح کرد : " فضای امنیتی جدید در ناتو به ما آن نرمش لازم را خواهد داد تا با همه چالشهای ناشی از درگیری های داخلی و خشونت های قومی، فاجعه های انسانی و زیست محیطی و آنچه بعد از یازدهم سپتامبر اهمیت پیدا کرده است، یعنی با تروریسم بین المللی مقابله کنیم. در یک کلام ناتو ، فراتر از وظیفه " دفاعی " اولیه خود، امروز می‌خواهد در هر موقعیتی که آن را خطرناک بحساب میآورد و عملا در کلیه عرصه ها دخالت کند. بدینسان نه تنها سازمان امنیت و همکاری اروپا دفن شد بلکه در این شرایط سازمان ملل متحد نیز تنها به یک زایده ناتو یی که بیش از هر زمان زیر سلطه ایالات متحده است تبدیل خواهد شد. چنانکه هم اکنون تمام مقام های فرماندهی نظامی و همچنین نظارت تکنولوژی فضایی، اطلاعات و سلاح های به اصطلاح " هوشمند" زیر نظارت امریکاست.

دیروز در رم شاید جنگ سرد خاتمه یافت، اما صلح در جهان هرگز باندازه امروز در خطر نبوده است. ناتو و ایالات متحده در بی ثباتی کنونی مسئولیتی بسیار سنگین دارند. سازمان نوین پیمان اتلانتیک شمالی می‌تواند به همان اندازه تجاوزکارانه باشد که نسخه جنگ سرد آن بود.

تشکیلات جدید امنیتی-اطلاعاتی بوش

کنترل امنیتی خارجی‌های امریکا

با ۱۷۰ هزار مامور جدید و۵ر۳۷ میلیارد دلار بودجه

سانسور، کتاب سوزان، قتل‌های خیابانی، آدم ربائی، دستگیری‌ها، زندان و شکنجه، کنترل مطبوعات و ... از دل این حریق بیرون آمد و منجر به حکومت فاشیست‌ها در آلمان شد. دستگاه‌ها و سازمان‌های متعدد اطلاعاتی-امنیتی و سازمان‌های مجاز به کنترل این دستگاه‌ها و وزارتخانه‌های امنیتی در آلمان نازی تشکیل شد و بزرگترین جنایات قرن ۲۰ از درون کاخ سفید و دولت بوش، سرانجام پس از چند مانور امنیتی وزارتخانه امنیت و اطلاعات داخلی امریکا را تشکیل داد. در ماه‌های گذشته ابتدا پیرامون این اخبار که گویا برخی سازمان‌های امنیتی امریکا هشدارهائی نسبت به وقوع حادثه یازدهم سپتامبر داده بودند ولی کاخ سفید نتوانسته بموقع نسبت به آنها عکس‌العمل نشان دهد جنجال‌هائی در مطبوعات امریکا سازمان داده شد و سپس طرح وزارت اطلاعات وامنیت داخلی امریکا از سوی بوش اعلام شد. وظیفه‌ای که برعهده این وزارتخانه گذاشته شده به ظاهر ایجاد هماهنگی میان اف.بی.آی و سی. آ.أی است اما در شرح وظایف آن، جزئیاتی مطرح شده که جز بازگشت به دوران مک‌کارتیسم در امریکا نیست. مطبوعات بزرگ امریکا برای منحرف ساختن افکار عمومی مردم این کشور از توجه به ماهیت و ماموریت وزارتخانه جدید امنیت و اطلاعات داخلی کاخ سفید، اخبار و تکرار تفسیرهائی را در باره حادثه یازدهم سپتامبر شروع کرده‌اند، که عمدتا در گذشته منتشر شده‌اند. این اخبار و تفسیرها می‌خواهد اینگونه تلقین کنند که چند جوان مسلمان و عرب را که رد پای آنها توسط سازمان های اطلاعاتی امریکا پیدا شده بود می‌شد دستگیر کرد و جلوی انفجارهای تروریستی یازدهم سپتامبر را گرفت. در همین تفسیرها حضور چند دانشجوی مراکشی در رشته‌های هواپیمائی و خلبانی برجسته شده‌است.

اکونومیست در همین ارتباط، در شماره ۸ ژوئن خود نوشت:

«پس از حوادث ۱۱ سپتامبر کاخ سفید تاسیس سازمان امنیت جدید را بعنوان هماهنگ کننده بخش‌های سازمان‌های مختلف در امریکا ضروری تشخیص داد. بوش، پس از ۱۱ سپتامبر دوست قدیمی خود و فرماندار پنسیلوانیا را به سمت سرپرست سازمان نو بنیاد امنیت امریکا برگمار کرد، اما قدرت، اختیارات و بودجه‌ای که وی دراختیار داشت در حد یک وزارتخانه نبود و به همین دلیل نتوانست وظیفه محوله را به خوبی انجام دهد. این ضعف باعث شد تا بوش با پرسش‌های بیشتری در مورد نواقص ارتباط سازمان‌های اطلاعاتی کشور روبرو شود، تا آنکه وی در تاریخ شش ژوئن سازمان جدید را اعلام کرد. این تشکیلات اطلاعات سازمان‌های امنیت و اطلاعات امریکا و از جمله اداره مهاجرت امریکا، گارد مرزی، اف.بی.آی و سازمان سیا را در ارتباط با خود قرار خواهد داد. در حال حاضر سازمان سیا و اف.بی.آی بدلیل عدم هماهنگی در اطلاع رسانی در مورد مشخصات افرادی که در حملات یازدهم سپتامبر نقش داشتند تحت فشار قرار دارند. این هفته سنا و کاخ سفید در پشت درهای بسته در مورد چگونگی اجرای این طرح گفتگو کردند. مرکز جدید سی و هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار بودجه و یکصد و هفتاد هزار کارمند خواهد داشت. با موافقت کنگره، سازمان مذکور از سال آینده کار خود را شروع خواهد کرد. نخستین اظهارات کنگره نسبت به این طرح مثبت است. ضعف دو سازمان اف.بی.آی و سی.آ.أی هنگامی معلوم شد که آنها نتوانستند اخبار مربوط به دانشجویانی از خاورمیانه را که علاقه به یادگیری آموزش پرواز داشتند و یا آموزش هدایت هواپیما توسط یک دانشجوی مراکشی را به موقع هماهنگ کنند. سیا در ژانویه دو هزار، جزئیاتی در باره یک دانشجوی مراکشی، بعنوان یک مسلمان افراطی در اختیار داشت. سیا مکالمات تلفنی وی را یمن در اختیار داشت...»

گزارش اکونومیست، نمونه‌أی از مطالبی است که مطبوعات امریکا در باره انگیزه‌های کاخ سفید برای تاسیس سازمان اطلاعات و امنیت داخلی منتشر کرده‌اند و در ادامه آن، بی آنکه در باره پلیسی و امنیتی شدن هرچه بیشتر جامعه امریکا چیزی بنویسند روی مسائلی از این دست مکث می‌کنند که این وزارتخانه موفق خواهد شد یا نه؟ و تداخل کارهای این سازمان‌ها نسبت به یکدیگر چگونه خواه شد؟!

یگانه نکته گزارش اکونومیست که می‌توان در باره آن اندیشید، ارقام بودجه و تعداد کارمندانی است که برای سازمان جدید در این گزارش در باره آنها نوشته شده و کنترل همه جانبه تلفن‌ها و مکاتبات در امریکا که حتی پیش از یازدهم سپتامبر نیز به اعتراف اکونومیست برقرار بوده و حالا رسمیت یافته‌است.

از منابع ایرانی مقیم امریکا کسب اطلاع شده‌است که کنترل خارجی‌ها اشکال بسیار بی‌پرده‌أی به خود گرفته‌است. نامه‌ها و بسته‌های پستی باز می‌شود، تلفن‌ها گوش داده می‌شود، اداره مهاجرت امریکا با سخت‌گیری بسیار اسناد مهاجرین را مطالعه و بررسی می‌کند، از خارجی‌ها انگشت‌نگاری‌های جدید می‌شود، در هر حادثه معمولی و عادی مانند تصادف رانندگی، اگر یکی از طرفین حادثه خارجی باشد، بلافاصله به اولین مرکز اطلاعاتی-امنیتی برده می‌شود و اسناد و مدارک او ضبط می‌شود. اکنون با بودجه عظیمی که برای وزارت اطلاعات و امنیت داخلی در نظر گرفته شده، این کنترل که تاکنون سعی می‌شد چندان آشکار نباشد، رسمیت یافته و آشکارا صورت خواهد گرفت و اینها نتایج حاصله از حادثه‌ایست که در یازدهم سپتامبر در نیویورک روی داد و روز به روز بیشتر آشکار می‌شود که این حادثه سرآغاز فصل جدیدی در آغاز قرن ۲۱ بوده‌است، همانگونه که حریق عمدی در پارلمان آلمان "رایشتاگ" سرآغاز فصل جدیدی در آلمان، اروپا و آغاز جنگ دوم جهانی بود. نازی‌ها، همه دمکرات‌ها، آزادیخواهان، فعالان سیاسی مترقی و در راس همه آنها کمونیست‌های آلمان را متهم به ایجاد این حریق کردند و آن بیرون آمد. حادثه یازدهم سپتامبر و تصمیمات سازمان یافته و از پیش تدارک دیده شده‌أی که کاخ سفید یکی بعد از دیگری و به بهانه یازدهم سپتامبر در سراسر جهان بصورت ایجاد پایگاه‌های نظامی و در داخل امریکا بصورت ایجاد سازمان‌های امنیتی-اطلاعاتی اعمال می‌کند، دهه یکهزار و نهصد و سی در آلمان را تداعی می‌کند، همچنان که آسیائی ستیزی، مسلمان

ستیزی و خارجی ستیزی در امریکا، سیاست‌های مشابه را در دهه سی در آلمان و در ارتباط با یهودیان و خارجی‌ها تداعی می‌کند!

حزب کمونیست امریکا با نگرانی اعلام کرد:

۶۰ هزار نظامی امریکا در اطراف ایران و عراق

حزب کمونیست ایالات متحده، به نقل از ماهنامه معتبر امریکائی "مانتلی ریویو" اعلام داشت:« از یازدهم سپتامبر به بعد، امریکا شصت هزار نیروی نظامی خود را در افغانستان، پاکستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و همچنین کویت، قطر، ترکیه و بلغارستان مستقر کرده‌است و اگر پایگاه دریائی امریکا در "دیه‌گوگارسیا" در اقیانوس هند را به این آرایش نظامی جدید اضافه کنیم، عمق مسائل و خطرات روشن‌تر می‌شود»

این اطلاعات، که در "مردم" اُرگان مرکزی حزب کمونیست امریکا منتشر شده، آن نگرانی رو به افزایشی را در ارتباط با تهاجم‌های نظامی آینده امریکا در منطقه تشدید می‌کند که گمان می‌رود با استفاده از سلاح‌های اتمی همراه باشد. لورن تامیسون" افسر ارشد عملیاتی موسسه "لگزینتون" در کمیته خدمات نظامی سنای امریکا، اخیرا و بدنبال نتایج انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و نقش تعیین کننده کمونیست‌ها و برخی نیروهای چپ در شکست فاشیست‌ها در این انتخابات گفت:« من بخاطر دارم که امریکا همیشه از عدم همراهی متحدین خود شکایت داشته‌است، وقتی احزاب چپ در فرانسه نمی‌توانند بدون آرای مسلمانان این کشور پیروز شوند، برای ما چه راه حلی جز متکی شدن به خود وجود دارد»

این سخنان از سوی یک نظامی وابسته به مجلس سنای امریکا، آشکارا بازگو کننده اهداف جنگی آینده امریکا در کشورهای مسلمان است. در جمع کشورهای مسلمان، امریکا با عربستان، اردن، مراکش و کویت نه جنگ دارد و نگرانی نسبت به منافع خود، در نتیجه روی اصلی سخنران ایران و عراق است، که از در میان این دو، روز به روز و با ادامه مقاومت در برابر اصلاحات و پافشاری مخالفان اصلاحات روی نفاق و تفرقه ملی، خطر ماجراجوئی نظامی علیه ایران بیشتر می‌شود.

همین سخنان از زبان "جورج فریدمان" مشاور ارشد وزارت دفاع امریکا نیز شنیده شده‌است وی در مصاحبه‌ای که نشریه "فرایتاک" آلمان در شماره هیجدهم آپریل خود منتشر کرد گفت:« به اعتقاد من زمان حمله به کشورهای دردسر ساز فراهم خواهد رسید در چنین حالتی امریکا هیچ توجهی به احساس کشورهای اروپائی نخواهد داشت!»

همزمان با این مقامات نظامی ایالات متحده امریکا و مشاوران ارشد کاخ سفید در امور امنیت ملی، نظیر خانم "رایس" که زمان گفتگو و مذاکره با ایران را سپری شده، اصلاحات را شکست خورده و مردم ایران را نا امید به تحولات در ایران معرفی می‌کند(سخنرانی در دانشگاه جورج‌تاوون) از قول وزیر خارجه انگلستان نیز نوشته می‌شود:« کشورهائی هستند که می‌شود آنها را ترساند و بازداشت، اما این شامل حال کشورهای محور شیطانی و دردسرساز نخواهد شد. این کشورها می‌توانند اطمینان داشته باشند که ما در یک حالت مناسب از سلاح اتمی خود استفاده خواهیم کرد»(نشریه "فرایتاک" هیجدهم آپریل)

درکره‌شمالی که جورج دبلیو بوش آن را در کنار ایران و عراق بعنوان سه محور شیطانی معرفی کرده است گفته می‌شود: «امریکا در تلاش برپائی یک جنگ هسته‌ای در قرن حاضر است و هفت کشور در لیست این جنگ قرار دارند که کره شمالی یکی از آنهاست»

ارزیابی اومانیته، از نتایج سفر اروپائی جورج بوش

صلح جهانی در خطر است!

سازمان امنیت و همکاری اروپا و سازمان ملل متحد به زائده ناتو تبدیل شدند و مسکو بدون حق وتو وارد ناتو شد.

فرماندهان نظامی، تکنولوژی فضائی، اطلاعات و سلاح‌های "هوشمند" زیر نظارت امریکا در آمد و ناتو مجری سیاست جنگی امریکا تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" شد.

سازمان اتلانتیک شمالی – ناتو این حق را برای خود قائل شد که در همه عرصه ها و بحرانهای جهانی مداخله کند، از جمله آن عرصه هایی که قبلا در صلاحیت سازمان ملل متحد، کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و حتی اتحادیه اروپا قرار داشت. به این ترتیب وظیفه سفر اروپایی بوش به پایان رسید.

جنگ سرد اینگونه به پایان رسید. در پایگاه نظامی "پارتیکا دی ماره" و در میان تانک ها و نفربرها و پلیس های تا دندان مسلح موجودیت شورای جدید ناتو – روسیه تصویب شد. اگر سخنان ژاک شیراک را که مانند دیگران سه دقیقه بیشتر حق سخنرانی نداشت بپذیریم : لحظه آن فرا رسیده است که روسیه را چون شریکی تمام عیار در چارچوب یک شورا بپذیریم. شورایی که بیست عضو در آن همچون ما، امروز در حول این میز بطور برابر حقوق نشسته‌ایم.

ولادیمیر پوتین – قهرمان روز – ظاهرا هیچ تردیدی در مورد این رفتار برابر ندارد و یقین دارد که شورای نوین ناتو – روسیه " تضمین یک جهان باثبات از ونکوئر تا ولادیوستک خواهد بود". تنها تفاوت سخنرانی او با جرج بوش در تاکید پوتین بر منشور هلسینکی و پیوندهای ویژه امنیتی میان کشورهای شوروی سابق بود. در واقع همانطور که مشاور امریکایی این اجلاس گفت " مسئله اصلی آن است که روسیه پذیرفت تحت نظارت دبیرکل ناتو قرار گیرد "، در دیگر مسایل نیز مسکو هیچ حق وتویی ندارد و هیچ چیز نمی‌تواند مانع از آن شود که نوزده شریک مسکو در ناتو، هر کدام به تنهایی تصمیم بگیرند مثلا عراق یا هر " کشور شرور" دیگر را بمباران کنند. **(بقیه در ص ۳۷)**

ماجرای کتاب توقیف شده "زنان موسیقی ایران"

پیغمبر حق نداشت به آواز گوش بدهد!

کتاب "زنان موسیقی ایران" از جمله چند کتابی است که در چارچوب "طرح حذف" و مقابله با انتشارات و مطبوعات توقیف شده است. این کتاب تحقیقی در ۴۵۷ صفحه است که بعد از توقیف، همانگونه که حدس زده می‌شد نسخه زیراکس شده آن دست به دست می‌شود و بسیار بیشتر از انتشار آن بصورت عادی تیراژ و خواننده پیدا کرده‌است. به گونه‌ای که حالا خیلی از مردمی که اهل مطالعه کتب تحقیق نبودند و یا با موسیقی سروکار نداشتند نیز با تاریخ موسیقی در ایران و نقش زنان در آن آشنا شده‌اند، حتی مذهبیون و روحانیون!

کتاب ۶ فصل دارد. آنچه بهانه توقیف کتاب شد، فقط چندخط از فصل سوم آنست که به اسلام اختصاص دارد. دلیل اصلی توقیف کتاب، غیر از روش جو سازی ستاد ضد اصلاحات، پرداختن این کتاب به زنانی است که در ایران از زمان ساسانیان تاکنون به موسیقی روی آورده‌اند. زندگینامه و تصاویر این زنان که در فصل‌های پنجم و ششم چاپ شده، خبر از حضور زنان در این عرصه می‌دهد. بخش ششم با معرفی زنانی مانند مرحوم گیتی، سوسن، میترا توکلی، رها خسروی و دهها زن دیگر حکایت از این دارد که در قلب جامعه ایران و در پشت درهای بسته، جامعه موسیقی زنان ایران چقدر پربار است و چنین حضور فعالی را بی شک ارتجاع دینی و مخالفان آزادی نمی‌توانند برتابند!

آن پاراگراف، در یک بخش از کتاب را که موجب توقیف آن شده در زیر و به نقل روزنامه اینترنتی "پیک‌نت" می‌آوریم:

" به شنیدن صدای دختر آواز خوان،
که در یک روز ابری،
ما را به وجد می‌آورد رضا دهید" (المفضلیات: عبدالمسیح بن عسله)

پیش از بعثت پیامبر اسلام(ص) سرزمین عربستان تاریخی را پشت سر گذاشته است، از زندگی و رسوم اقوامی پراکنده و بت پرست. پیش از آن که به تاریخ مدون ایران اسلامی پرداخته شود، به طور اختصار باید از وجود موسیقی و خنیاگری در زندگی عرب‌های پیش از اسلام سخنی به میان آید تا باپیش زمینه‌ی ذهنی، برخورد اسلام با باب موسیقی –به اخص زنان– شرح داده شود...

نخستین حدیث راجع است به این که حضرت رسول (ص) از کنار خانه‌ی حسان بن ثابت عبور می‌کردند و صدای دختر خواننده‌ای را که آواز می‌خواند شنیده‌اند. شاعر– حسان بن ثابت– از فرستاده‌ی خدا سئوال می‌کند که آیا آواز خوانده از معاصی است و حضرت پاسخ می‌دهد" یقینا خیر!" دو روایت نقل شده به وسیله عایشه در این مورد جالب توجه است.

روایت اول– روزی فرستاده‌ی خدا نزد من (عایشه) آمدند. در آن هنگام دو دختر خواننده نزد من سرگرم خواندن آواز روز بُعاث بودند. حضرت رسول(ص) بر بستر باز علتیدند و صورتشان را به سوی دیگر برگرداندند. در این هنگام ابوبکر وارد شد و بر من نهیب زد که نای شیطانی (مزمار الشیطان) آن هم در حضور فرستاده‌ی خدا؟! اما فرستاده‌ی خدا رو به او کرده فرمودند: آنان را راحت بگذار"

داستان دیگری از عایشه به شرح زیر نقل شده‌است:

روایت دوم– "عایشه گفت: کنیزکی در خانه‌ی من در حال خواندن بود که عمر اذن دخول خواست. آن کنیزک به محض آن که صدای پای عمر را شنید گریخت. پس عمر وارد شد و فرستاده‌ی خدا لبخند زدند و عمر گفت: یا رسول‌الله چه چیز تو را خندان کرده‌است؟ و پیامر خدا (ص) فرمودند: کنیزکی در اینجا می‌خواند و همین که صدای گام‌های ترا شنید فرار کرد. عمر گفت: من از اینجا نخواهم رفت مگر آن که آنچه را که رسول خدا شنیده بشنوم. از این رو رسول اکرم(ص) آن دختر را باز خواند و او نیز خوانندگی را آغاز کرد.

تمام جنجالی که ارتجاع مذهبی پیرامون این کتاب راه انداخت و باعث توقیف آن شد، همین یک بند آخر کتاب بود. اینکه پیامبر هم مثل همه افراد بشر انسان بود و از موسیقی هم مانند بسیاری از روحانیون و غیر روحانیون لذت می‌برد، اما بر خلاف متشرعینی که چون به خانه می‌روند آن کار دیگر می‌کنند، او پروائی در شنیدن و لذت بردن از موسیقی نداشت و ظاهر سازی و عوام فریبی را به اهل آن واگذاشته بود.

در صفحات این شماره می‌خوانید:

۱ و ۲–سرمقاله شماره ۱۱۸ **۳ و ٤**–آقازاده‌ها بوی نفت و عتیقه می‌دهند**٥**– طرح حذف برای مقابله با مطبوعات و کتاب **٦ و ۷**– نوزاد زشتی که از زیر حجاب اجباری بیرون آمد **۸ تا ۱۱** مقالاتی از کتاب توقیف شده اکبر گنجی**۱۲**– یادمانده‌های خانواده بزرگ مطبوعات ایران**۱۳ تا ۱٦**"– اقتصادی اسلامی پول سیاه را در صندوق‌های قرض‌الحسنه می‌شوید **۱۷ و ۱۸**– بهشت زیر پای تجار است **۱۹تا۲٦**– مصاحبه سردبیر راه‌توده**۲۷تا۳۱** طرح سلطانعلی کشمند برای آینده افغانستان **۳۲**– کشمیر قربانی بعدی **۳۳تا۳٤**– آینده عراق فدراتیو **۳۵**– انتشار ک

شماره ۱۱۸ همراه است با ضمیمه ۱٦ صفحه‌ای پاسخ به حملات تبلیغاتی جدیدی که علیه مشی توده‌ای جنبش مردم و حزب توده‌ایران آغاز شده‌است.

Rahe Tudeh No. 118 6-7, 2002

Postfach 126926 10609 Berlin Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
۲٫۵ Euro، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا
2 Euro, 4 US$ & 4.5 Canada $
تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰-۳۴۵۶۰۶۴۲
آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**
آدرس ای‌میل: anore@gmx.de

چرا سازهای گوشخراش بادی، باردیگر علیه حزب توده‌ایران به صدا درآمده‌اند؟

مخالفان مشی توده‌ای جنبش به حزب توده‌ایران حمله می کنند!

آنها که این بحث‌ها را راه انداخته‌اند نه درد مردم را دارند و نه دغدغه جنبش را. می‌خواهند با این بحث‌ها بقیه را هم از تحولات کشور منفک کرده و بدنبال خود بکشانند و جنبش را از یاری چپ خارج از کشور محروم سازند و از طرف دیگر می‌کوشند دیگران را وارد مجادله کرده و به اطلاعاتی دست پیدا کنند که احتمالا در اختیار نیست!

در ماهها و هفته‌های اخیر توپخانه تبلیغات علیه حزب توده‌ایران، یکبار دیگر در داخل و خارج از کشور آتشباری خود را با شدت آغاز کرده‌است. این تبلیغات به گونه‌ایست که در صحن مجلس و از پشت میکرفن آن نیز، بعنوان نطق پیش‌از دستور، آقای بهزاد نبوی که در مسلمان بودنش تردید نیست توده‌ای خطاب شده‌است! (۱)

محافل آگاه توده‌ای در داخل کشور اطلاع می‌دهند که تنها در یکسال گذشته ۱۶ کتاب خاطرات و یا گزارش تاریخی در ایران منتشر شده که در تمامی آنها حزب توده‌ایران کانون بحث است. همین محافل به طعنه می‌گویند:« این همان حزبی است که منحل کردند، دفترش را بستند و بارها و بارها کسانی که دستشان به خون رهبران آن آلوده‌است مدعی تمام شدن دوران آن در ایران شده‌اند!» تعبیر و خیالی که برخی‌ها در مهاجرت هم بی خبر از آنچه در جامعه می‌گذرد تکرار می‌کنند.

در داخل کشور، مخالفان و دشمنان حکومتی حزب توده‌ایران، بر محور پایان‌نامه تحصیلی آقای مازیار بهروز (۲) بنام "شورشیان آرمانخواه" تبلیغاتی را سازمان دادند و هر آنچه از دستشان بر می‌آمد برای فروش این کتاب تبلیغ کردند. کتابی که به مشق رجزده یک محصل بازیگوش از روی دفتر مشق محصل کنار دستی‌اش می‌ماند. کتاب را مهدی پرتوی ترجمه و آن را ویراستاری نیز کرده‌است.(۳) پیرامون همین کتاب، برخی رادیوهای فارسی زبان و نشریات فارسی قلم خارج از کشور نیز بسیار داد سخن دادند و می‌دهند. مجله آرش به مدیریت آقای پرویز قلیچ‌خانی فوتبالیست دهه ۵۰ ایران (۴) و به گردانندگی همفکران "راه‌کارگر"ی‌اش نیز از قافله عقب نمانده و در اشکال دیگری پایان‌نامه تحصیلی آقای مازیار بهروز را دنبال گرفته‌اند. این ستیز، در این نقطه پایان نیافته و آقای فرج سرکوهی نیز، که شخصیت متلون و همسوی او با شرایط و قدرت در زندان‌های شاه برای همه آنها که با وی همبند بوده‌اند آشناست دفتر حضور و غیاب را امضاء کرده‌است. داس را به دست گرفته و به جان یاس پیری افتاده که شاملو در شعر زیبای "وارتان" گُل آن را در زیر پنجره ستوده بود.(۵)

این فصل از یورش تبلیغات به حزب توده‌ایران، باز در اینجا هم به پایان نرسیده و آقای بابک امیر خسروی نیز یکبار دیگر در نشریه راه‌آزادی دفاتر کهنه خود را باز کرده و به گونه‌أی دیگر دنباله کار مازیار بهروز، فرج سرکوهی، پرویز قلیچ‌خانی و مهدی پرتوی را پی گرفته‌است. ایشان که احتمالا تصور می‌کرد با فروپاشی اتحاد شوروی جهان بهشت برین می‌شود و امپریالیسم خیرخواه دست نوازش بر سر طرفداران دوبچک در چکسلواکی خواهد کشید نامه‌أی را که گویا امضای فرخ نگهدار رهبر سابق سازمان فدائیان خلق ایران را دارد و به حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال‌های پیش از فروپاشی نوشته شده را مبنای حملات شدید به وی قرار داده و از او طلب اعتراف به جاسوسی کرده‌است. کاری که پرویز قلیچ‌خانی نیز در نشریه آرش و به بهانه ورق زدن دفاتر ناگشوده درون سازمانی چپ دنبال کرده و شانه به شانه مازیار بهروز پیش رفته و همان اعترافی را از زبان این و آن می‌خواهد بشنود که بازجوهای جمهوری اسلامی زیر شکنجه می‌خواستند از دهان این و آن بشنوند. در این کارزار جدید نقشی هم از سوی نشریه راه‌آزادی به آقای "حمیداحمدی" سپرده شده است که پرونده‌سازی را تحقیق تصور کرده! ایشان، جسورتر از بابک امیرخسروی، سازمان نوید را تلویحا ساواک زده و بی‌تاثیر در سال‌های پیش از انقلاب و کیانوری را نیز از زبان این و آن جاسوس انگلیس مطرح و برخی اتهامات مالی را هم از قول آقای فریبرز بقائی مطرح و پل ارتباط بین راه‌توده و زندان جمهوری اسلامی برقرار کرده‌است(۶). در باره انگیزه‌های دیگر این نوع متهم کردن افراد به جاسوسی- حتی علیه امریکا و به سود اتحاد شوروی-باید بیشتر اندیشید و دید، باد از کدام سو وزیده‌است.(۷)

به راستی چه پیش آمده‌است؟ این سازها نـا همـآهنگ بـا یکدیگـر یکباره به صدا درآمده‌اند؟ هدفی دنبال می‌شود؟ نشریه "نامه مردم" مواضـع تازه‌ای اتخاذ کرده کـه بـاب میـل آقایـان نیسـت؟ در سـازمان اکـثریت و ضیافت اخیر آن–کنگره– اتفاقی افتاده که خواب بـه چشـم عـده‌ای حـرام شده؟ توده‌ای‌ها به خانه ۱۶آذر بازگشته و تابلوی حزب را بالا برده‌انـد کـه چنیـن وحشـتی ایجـاد شـده؟ زمـان بـه عقـب، بـه سـال ۱۳۵۸ و آن ماجراجوئی‌های فاجعه‌بار بازگشته و بازهم حزب توده‌مزاحم اسـت؟ کشـف تازه‌ای شده که در زندان‌های جمهوری اسلامی و یا در زنـدان فرمـانداری نظامی کودتای ۲۸ مرداد نشده بود و حالا شده؟ حلوای لنکرانی را به بـازار آورده‌اند که تا نخوری مزه آن ندانی؟ چه شده؟

در همین دوران بارها از راه‌توده خواسـته شـد کـه در ایـن بـاره اظهارنظر کند و به برخی ادعاهـا و حـوادث پاسخ بدهـد۰ نـه تنـها از مـا خواستند پاسخ بدهیم، بلکه برخـی اطلاعاتشـان را هـم در اختیـار راه‌تـوده گذاشتند۰ حتی دوستانی از سازمان اکثریت چنین خواستی را با مـا مطـرح کردند و خواستند تا نظرمان را در باره این یورش تبلیغاتی و ادعاهـائی کـه می‌شود بدهیم۰ حتی از ما پرسیدند که چرا نویسندگان نشریه "نامه مـردم" در برابر این تبلیغات سکوت اختیار کرده‌انـد، اینـها کـه بلدنـد جـزوه علیـه راه‌توده منتشر کنند، چرا در برابر این حمـلات سـازمان یافتـه و همـآهنگ علیه حزب توده‌ایران سکوت کرده‌اند؟

از آنجا که کوتاه‌ترین پاسخ باز می‌گردد به پرسـش آخـر، یعنـی روش و منش نویسندگان و منتشر کنندگان "نامه مردم"، بسـیار مختصـر از جزء می‌رویم به کل۰

واقعیت تلخ آنست که بخشی از خمیرمایه تبلیغاتی، که اینگونـه از هر طرف متوجه حزب توده‌ایران و بویژه راه‌توده، سازمان نوید، فعـالیت و سیاست حزب توده‌ایران در دوران پس از انقلاب و سوء استفاده بی‌شـرمانه از ماجرای نمایش‌های زیر شکنجه در تلویزیون جمهوری اسلامی شده، باز می‌گردد به مشـی و سیاسـت تبلیغـاتی کـه در نشـریه نامـه مـردم دنبـال می‌شود۰ بنابراین، آنها به چه کسی و به چه چـیز پاسخ بدهنـد؟ کـه هـر پاسخی به آنها، پاسخ به خویش است!

سابقه و ریشه‌های ماجرا

مختصر و مفید اینکه، پـس از فـروپاشـی اتحـاد شـوروی و در آستانه این رویداد تلخ و بسیار مهم برای بشریت، ستون‌های نا استوار خانـه ایمان و اعتقاد عده قابل توجهی از طرفداران ایرانی سوسیالیسم– از جملـه جمعی از توده‌ایها– نیز فرو ریخت و سقف خانه باورهایشان بر خاک فـرود آمد۰ این فروریزی دو پدیده را بـا خـود بـه همـراه آورد۰ عـده‌ای عزلـت گزیدند و نشستن در حاشیه را به حضور در متن ترجیح دادند، که همچنـان نیز ادامه می‌دهنـد و عـده‌ای دیگـر کـه تعدادشـان بـه مراتـب کمـتر امـا ادعاهایشان فراوان‌تر از گروه اول بود گریبـان چـاک داده و علیـه گذشـته خویش، حزب خویش، سازمان خویش و رفقای خویش وارد میدان شـدند۰ شاید بهترین نام برای آنها "تواب های مهاجرت" باشد! آنها واقعیاتی را کـه مانند هر تشکل و سازمان دیگری– از چپ تا راست–، در حزب توده‌ایـران هم وجود داشت با چاشنی خصومت و دشمنی آلوده ساختند، سیاست پـس از پیروزی انقلاب حزب را ابتدا منحـرف و سـپس تـا مـرز خیـانت اعـلام داشتند و در اوج سرگیجه و سرگردانی ناشی از فروپاشی اتحـاد شـوروی و یکه تازی حاکمیت جمهوری اسلامی(عمدتا همین جبهه ائتلافـی کنونـی علیه اصلاحات در ایران) و رکود و جمُـود نسـبی جنبـش مـردم، حـزب در مهاجرت تاسیس کردند و پیش از آنکه عده‌ای عزلت گزیـن شـوند دسـته دسته عضو نیز گرفتند۰ این مرحله از حزب سازی، با اعمـال و شـیوه‌هائی دنبال شد که با تمام تفاوت‌های زمانی و مکانی خود، شباهت دارد با همان تلاشی که سال گذشته با یورش به ملی–مذهبی ها و بردن امثال مهندس عزت‌الله سحابی به زیر شکنجه دنبال شـد۰ در تمـام بازجوئی‌هـای ملـی– مذهبی ها تلاش آن بود که آنها را علیه یکدیگر وادار به افشاگری کننـد و سپس از مجموعه این افشاگری‌ها کتاب‌های تازه "هویت" و تاریخ شـفاهی در زنـدان را منتشـر کننـد۰ بـا اطمینـان از حـاصل بدسـت آمـده از ایـن بازجوئی‌ها و برخورداری از تجربه‌ای که در همین زمینه در دهه ۶۰ وجـود داشت، حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان مرتب خواهان انتشار "هویت" ۲ و ۳ بود!

ما اگر بجای آقای نگهدار بودیم با صراحت پاسخی را می‌دادیم که در این مقاله داده‌ایم۰

حزب دمکراتیک مردم ایران حاصل و تبلور ایـن دوران اسـت۰ حزبی که اکنون سردارانش بی سپاه باقی مانده و پـس از عمـری زنـدگی سیاسی اکنون خود مانده‌اند و گذشته‌ای که به آسمان آن تف کرده‌اند! خود دچار افسردگـی شـده‌اند و مـا نـیز عمیقـا متـاثر از مسـیری کـه رفتنـد و سرانجامی که پس از یک عمر زندگی سیاسی یافتند۰

آنها جدائی از صفوف حـزب توده‌ایـران و حـزب سـازی را کـه می‌توانست و می‌تواند حق هر فرد سیاسی، از هر سازمان و تشکل سیاسـی باشد، با توطئه علیه حزب توده‌ایران همراه ساختند و بجای انتشار مشـی و سیاستی که با واقعیات ایران همخوانـی داشـته باشـد، در هـر مطلبـی کـه منتشر کردند انگیزه و هدف اصلی از آن دشمنی با حزب توده ایران، ترویج روحیه یاس و منفعل ساختن توده‌ایها و قطع پیوند آنها با گذشته و با جامعه بود۰ سیاستی که نا امید و خسته، تا حد جاسوس انگلیـس معرفـی کـردن کیانوری، انکار اسناد کودتای ۲۸ مرداد و تبدیل شـدن بـه پـاورقی نویـس روزنامه اطلاعات علیه حزب توده‌ایـران، لنگـان لنگـان هنـوز هـم دنبـال می‌کنند۰

در همان ابتدا به سراغ زنده یاد ایرج اسکندری رفتند، تحریکش کردند، زیرپایش نشستند، صدایش را در گفتگوهای خصوصی نیمـه شـبانه ضبط کردند و۰۰۰ این آغاز فعالیت سیاسی حزب دمکراتیـک مـردم ایـران بود۰ مدعی بودنـد و نوشـتند کـه بـا منـش و روش‌هـای فرقـه دمکـرات آذربایجان و حمید صفـری(دبـیر وقـت کمیتـه مرکـزی حـزب توده‌ایـران) مخالفند، اما نه تنها در ابتدای کار، بلکه تا همین امروز هـم، خـود تـابلوی تمام نمای همان روش‌هائی هسـتند کـه بـه فرقـه دمکـرات آذربایجـان و بخشی از رهبری حزب منتسب کرده و می‌گفتند علیه آن قیام کرده‌اند: هـر کس با ما نیست، هم‌اندیش ما نیست و زاویه سیاسی با ما پیدا کـرده و یـا رقیب ما شده، به هر وسیله‌ای باید از میدان بدر شود۰ آخریـن نمونـه ایـن روش همان مطالبی است کـه اخـیرا در نشـریه راه‌آزادی و بـه قلـم آقـای امیرخسروی علیه فرخ نگهدار و به قلم آقای احمدی علیه حـزب، سـازمان نوید، کیانوری و۰۰۰ نوشته شده‌است۰

این، آن کاری اسـت کـه حـزب آقـای امیرخسـروی در کـوران بزرگترین رویدادهای سیاسی ایران و برای سرگرم کردن مهاجرین چـپ در خارج از کشور و منفک ساختن آنها از توجه به داخل کشور می‌کنـد۰ یـک سلسله اتهام، یک سلسله بحث، یک سلسله جنجال و سـرانجام هیـچ جـز انفعال سیاسی و بی پشتوانه کردن جنبش داخل کشور از یـک اهـرم چـپ

واقع بین در خارج از کشور! فاجعه کنفرانس برلین از درون این انفعال، سرگیجه سیاسی و بی خبری بیرون آمد و حاصل آن تنها بنام حزب موسمی کمونیست ایران، مجاهدین خلق، پناهجویان جدیدی که دنبال مدرک برای پذیرش پناهندگی می‌گردند و یا سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی که در میان آنها نفوذ داشت و همگی با شعار "مرگ برتوده‌ای" در داخل و خارج سالن کنفرانس به وحدت شعار و عمل رسیده بودند ثبت نیست، بلکه به حساب ایشان و حزب دمکراتیک مردم ایران هم نوشته شده‌است. در این کارنامه تلاش برای جدا کردن سازمان اکثریت از حزب توده‌ایران و کندن این شاخه از درخت تنومند انقلاب و جنبش کنونی مردم و ضربه به هویت و سابقه و اعتبار آن در میان آرمان‌خواهان مذهبی و ملی–مذهبی ایران و فاصله گیری این سازمان از چپ مذهبی ایران نیز ثبت است. همچنان که سهم و نقش آن‌ها، درکنار آقای حسن نزیه و دیگرانی که امضای مشترک پای بیانیه‌ها می‌گذاشتند، در اعلامیه‌های تحریم چند انتخابات بزرگ و اصلاحی سال‌های اخیر ثبت است.

ما امیدواریم آقای منصور تاراجی، روزنامه نگار قدیمی و صاحب اعتبار ایرانی مقیم پاریس که سرگرم تدوین کتاب چند جلدی انقلاب ایران و نقش سازمان‌های سیاسی در آنست، در فصل مربوط به دهه ۷۰ جنبش چپ در مهاجرت به این مسائل با دقت و وسواس بیشتری بپردازد تا امثال آقای مازیار بهروز که سنشان به خیلی از مسائل قد نمی‌دهد و از نشستن پای صحبت چند تن، گزارش ضد توده‌ای "شورشیان آرمانخواه" را پایان نامه تحصیلی خود کرده با گذشته و حال ایران بیش از گلایه‌ها و ادعاهای پدر خویش و چند گفتگو کننده متعلق به سازمان‌های چریکی قبل از انقلاب و به حاشیه خزیده با وی آشنا شوند.

اعتراف گیری

متهم ساختن فرخ نگهدار به جاسوسی برای اتحاد شوروی و آسمان و ریسمان را به هم بافتن برای گرفتن اعتراف از ایشان، که در شماره‌های اخیر نشریه راه‌آزادی به قلم آقای امیرخسروی منتشر شده، ادامه همان روش و منشی است که شادروان ایرج اسکندری را به کام خویش کشید و اکنون در کنار آقای امیرخسروی دست پروردگان ایشان در سوئد نیز آن را دنبال می‌کنند و علاوه بر کتاب "خانه دائی یوسف" مشغول ویراستاری آثار دیگری در همین زمینه‌ها نیز هستند! کاری که آقای مهدی پرتوی در تهران و در سایه نوشته‌های کم مایه آقای مازیار بهروز کرده‌است.

در آغاز بدعت اعتراف گیری و تاریخ شفاهی نویسی در مهاجرت ، با استناد به گفته‌های ایرج اسکندری که تا پاسی از شب، او را خسته و نیمه بیدار و تحت فشار روحی، زیر رگبار پرسش‌ها گرفته و صدایش را ضبط کردند، کتاب خاطرات برای وی تنظیم و منتشر کردند. خواستند هم ریشه او را زده باشند و هم ریشه حزب را از خاک بیرون کشیده باشند، با این تصور که میدان برای آنها خالی خواهد شد!(۸)

وقتی، امروز و در برابر این اشاره ناکافی و نارسای آقای فرخ نگهدار که در باره کتاب "خانه دائی یوسف گفته است «کار اطلاعاتی کرده‌اند» نشریه راه‌آزادی و بابک امیرخسروی سراسیمه از خود واکنش نشان می‌دهند، در واقع از مرور گذشته خویش در مهاجرت و رفتن در انزوای بیشتر بیمناکند. از آن بیمناکند که این انگشت اشاره نگهدار، سرانجام با وضوح بیشتری و توسط کسان دیگری اعتراف گیران از ایرج اسکندری و پرونده سازان تاریخ شفاهی، که دنباله کار را گرفتند را نیز شامل شود. دفاع آنها از نویسنده کتاب خانه دائی یوسف، با این مفهوم دفاع از خویش است.

نزدیکی سازمان اکثریت به حزب توده‌ایران و پذیرش مشی توده‌ای، نه تنها از هم سرنوشت شدن سازمان فدائیان خلق با مجاهدین خلق جلوگیری کرد، بلکه هویتی برای این سازمان فراهم ساخت که تنها در کنار حزب و با ادامه مشی توده‌ای می‌تواند باقی بماند و این سرمایه‌ایست برای جنبش چپ ایران که نباید از دست برود!

این نکته پنهانی نیست که ما– "راه‌توده"– با آقای نگهدار اختلاف مشی و تفاوت نگرش داریم و بویژه نسبت به دور شدن ایشان در مهاجرت، از خط مشی و سیاست سازمان اکثریت در سال‌های روند وحدت با حزب توده‌ایران در داخل کشور و سرگذشتی که سازمان مذکور در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی طی کرد انتقادات جدی داریم، اما این اختلاف نظر و دیدگاه اجازه نمی‌دهد ما با خیالی آسوده تماشاچی توطئه باشیم. جرم ایشان(نگهدار) از نظر آقای امیرخسروی و مازیار بهروز آنست که مشی توده‌ای حزب توده‌ایران در سال‌های ابتدای پیروزی انقلاب و پس از یک دوره ماجراجوئی و خام‌اندیشی رهبری این سازمان، بویژه در سال ۵۸ را پذیرفته است. جرمی که اگر عادلانه قضاوت شود، نه تنها جرم نیست، بلکه افتخار و خدمت ایشان در آن سال‌ها به سازمان اکثریت نیز هست، چرا که از هم سرنوشت شدن سازمان اکثریت با سازمان مجاهدین انقلاب خلق جلوگیری کرد. نه تنها این خدمت در دفتر سیاسی ایشان و همفکران ایشان در رهبری وقت سازمان مذکور در آن سال‌ها ثبت است، بلکه شهرت کنونی سازمان اکثریت نیز همچنان ناشی از یافتن هویت و شناسنامه توده‌ای و آغاز وحدت با حزب توده‌ایران است. در غیر اینصورت سازمان مذکور اگر سرنوشت سازمان مجاهدین خلق را هم پیدا نمی‌کرد، شهرت و نقشی در حد انواع سازمان‌های فدائی بیرون آمده از دل سازمان چریک‌های فدائی خلق را می‌داشت. سازمان‌هائی که حتی اگر تعداد افراد وابسته به آنها چند برابر سازمان اکثریت هم بشود و یا شده باشد و حتی مواضع واقع بینانه‌تری هم در برابر حوادث ایران اتخاذ کنند باز هم اعتبار توده‌ای سازمان اکثریت را پیدا نمی‌کنند؛ و این همان گرفتاری لاعلاجی است که سازمان راه‌کارگر و خرده ریزهای دیگر گرفتار آنند و به روی خود نمی‌آورند! اتفاقا یکی از فصول و شاید تنها فصل قابل توجه کتاب آقای مازیار بهروز نشان دادن ظرفیت‌های اندک و جنجال‌های بزرگ سازمان‌های چپ و یا موسوم به چپ و مخالف حزب توده‌ایران است. البته، مازیار بهروز این را نمی‌خواهد بنویسد، بلکه از لابلای نوشته‌هایش بیرون می‌آید، بویژه در آن فصولی که نقش و موقعیت حزب توده‌ایران در انقلاب را حقیر و کوچک جلوه می‌دهد و اسامی و نقش سیاسی و دانش داشته و یا نداشته سیاسی–ایدئولوژی دیگران را بزرگ! (۸)

از نظر ما، آنها که تاکنون با جسارت سخن نگفته‌اند مرتکب اشتباه شده‌اند و اگر سکوت را ادامه دهند اشتباه بزرگتر را مرتکب شده‌اند. انتقادی که از نظر ما، در این زمینه خاص به آقای نگهدار وارد است همین است؛ یعنی کم جسارتی در دفاع شجاعانه از گذشته!

ما جای ایشان بودیم با جسارت می‌نوشتیم:

«من می‌خواستیم اعضای سازمانمان فن اطلاعاتی را بیـآموزند، مانند هر حزب و سازمان سیاسی دیگر که نیازمند این فن اسـت۰ درد ایـن نیست که من نامه نوشته و چند نفر را گفته‌ام آموزش اطلاعاتی بدهید، درد آنست که چند هواپیما مامور و کارگزار شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا را به کابل منتقل کرده و حکومت تشکیل داده‌اند! درد آنست کـه مشـاور ارشـد امنیتی کاخ سفید (که لابد هیچ آموزش امنیتی در عمرش ندیده) سرنوشت افغانستان را در قلب پایتخت این کشور بدست گرفته‌اسـت و مـن تـاکنون ندیده‌ام و نخوانده‌ام در نشریه راه‌آزادی و به قلم آقایـانی کـه نامـه مـن را حمل به جاسوس بودنم کرده‌اند در باره سرنشینان این دوهواپیمای مامور و کارگزار افغانی منتقل شده به افغانستان چیزی بنویسند! من در نشریه آرش ندیده‌ام و نخوانده‌ام کـه بـه سـراغ عـده‌أی برونـد و مجموعـه مقـالات و مصاحبه‌هائی را در باره افغانستان و آینده‌أی که برای ایـران رقـم می‌زننـد تهیه و منتشر کنند۰ درد اینست! مـن چگونـه بپذیـرم کـه شـما دغدغـه استقلال سازمان‌های سیاسی را دارید؟ کفشتان را درآورید و تکان بدهید تا ریگ‌ها از آن بیرون بیآید!»

در آن سال‌ها

در سال‌های آستانه فروپاشی اتحاد شوروی و سپس ادامه آن در دوران پس از فروپاشی، آقایان در مهاجرت – البته نه با شـکنجه بلکـه بـا ترفندهای دیگر و مناسب مهاجرت و دوران شکست و عقب نشینی– همان را توانستند با چند تن از باقیماندگان رهـبری سـالخورده حـزب توده‌ایـران بکنند، که اگر در یورش به حـزب گرفتـار شـده بودنـد و در زنـدان بودنـد بازجوهای زندان اوین و زندان ۳ هزار و در زیر شکنجه با آنـها می‌کردنـد۰ ایرج اسکندری از نظر توده‌ایها، قربانی بزرگ چنین خیانتی است، که بعدها سرنوشت چند تنی از مهاجرین سالخورده و قدیم نیز به همت آقای احمدی به همین قربانگاه برده شدند و از آنها به سـبک فیلمـبرداران زنـدان اویـن فیلم ویدئوئی تهیه و صدایشان ضبط شد و این توطئه در سیر تکاملی خـود با گرفتن نوار ویدئوئی از چند زندانی از مرگ جسـته و بـه خـارج از کشـور آمده ادامه یافت و نام ایـن اعـتراف گـیری، کـه ادامـه یـورش بـه حـزب توده‌ایران و اعتراف زیر شکنجه بود را، از بیم تداعـی شـوهای تلویزیونـی گذاشتند "تاریخ شفاهی"۰ کاری که اکنـون آقـای قلیچ‌خـانی، کـه خـود از نخستین قربانیان ابتکار "پرویز ثابتی" معاون سیاسـی سـاواک شاهنشـاهی برای اعترافهای تلویزیونی بوده‌است، به بهانه کنکاش در مناسـبات درون سازمانی ادامه می‌دهد و قربانیانی نه در قواره تاریخی ایرج اسکندری، بلکه لااقل در قد فرخ نگهدار جستجو می‌کند۰

ما هرگز نمی‌خواهیم کسی را متهم بـه عمـل سـازمان یافتـه و هدایت شده کنیم۰ چنین اتهاماتی مستلزم اسناد و مدارکی است که مـا در اختیار نداریم، اما در باره شیوه کار و نتیجه آن می‌توانیم نظر بدهیم۰

ما می‌گوئیم، اگر هدف حزب سازی و مبـارزه بـود، اگـر هـدف تدوین مشی و سیاست بود، اگر هدف راه و روش دیگری بود و با راه ارانی شروع کردید تا به راه آزادی رسیدید، کـدام بـرگ زریـن تحلیلـی و کـدام موضع گیری بموقع و کدام رهنمود قاطع و واقـع بینانـه را دراین سـال‌ها داشتید و با آن به کمک مـردم در ایـران رفتیـد؟ اعلامیـه‌های مربـوط بـه انتخابات مجلس پنجم کـه آن را تحریـم کردیـد، اعلامیـه انتخابـات دوم خرداد که توصیه به رای سفید کردید و خود را آماده مرحلـه دوم انتخابـات نشان دادید، موضع گیری در برابر دهها حادثـه داخلـی و جـهانی را کـه در همین راه‌آزادی منتشر کرده‌اید دوباره مرور کنید تا ببینید حـزب سـاختید و مبارزه کردید و در دشمنی با حزب توده‌ایـران و تیشـه بـه ریشـه چـپ آن کاری را ادامه دادید که جمهوری اسلامی نتوانسته بود در داخل کشور تمام کند؟ و در ادامه هم، واخوردگانی را که مدت‌ها در آنسوی دیوار برلین ضبط صوت بدست گرفته و یـا در جیـب مـی‌گذاشـتند و بـا ایـن و آن صحبـت می‌کردند و صدایشان را یواشکی ضبط می‌کردند پروبال دادیـد تـا وسـائل کارشان را ترقی داده و تبدیل به دوربین فیلمبرداری کرده و بـا حرف‌هـای هوائی برای حزب و جنبش چپ تاریخ شفاهی تهیه کنند۰ هر ادعا، شـنیده و استنباط شخصی خود و اطرافیـان خویـش را مسـتندات تـاریخی حـزب توده‌ایران معرفی کنند۰

شاید خود بزرگ بینی، گریز از گذشته، شتاب برای مطرح بـودن و یا حتی برخی عدم‌تعادل‌های روحی زمینه ساز این نوع عمل‌ها و روش‌ها بوده و هنوز هـم باشـد، امـا در اینجـا هـم پیـش از آنکـه بدنبـال کشـف پیچیدگی‌های روحی–روانی انسان‌ها باشیم، باید ببینیم حاصل این شـیوه‌ها چه بوده و به سود کی تمام شده؟

تهیه تاریخ شفاهی، فیلمبرداری ویدیوئی از افـراد و ضبط صدای آنها، ادامه همان عمل خطـا و نادرسـتی است که موسسین حزب دمکراتیک مردم ایـران بـا ضبط صدای زنده یاد ایرج اسکندری بـاب کردنـد و کسانی آن را در جُوف این حزب ادامه دادنـد۰ ایـن شیوه، ادامه همان شوهای تلویزیونی زیر شکنجه بود که عده‌ای در مهاجرت – آگاه و نـا آگـاه– آن را پـی گرفتند!

در اینجا هم با صراحت و بدون رودربایستی باید گفت:

بخش‌هائی از آنچه را جمهوری اسـلامی در یـورش بـه حـزب توده‌ایران، بدلیل دست نیافتن به همگان نتوانسته بود در زندان بدست آورد تا بر مبنای آن، همه را شناسائی و دستگیر کند و یا علیه حـزب توده‌ایـران تبلیغات را پررنگ‌تر کند، در مهاجرت و از درون همین حزب‌سازی‌ها، تاریخ نگاری‌ها، مصاحبه‌ها و گفتگوها و حتی اخیرا از طریق بحث‌های جـاری در شبکه «پارتاگ" سعی می‌کند بـیرون آورد۰ ایـن فقـط نیـاز سـازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی نیست، دست‌هائی از دوردسـت‌ها نـیز در ایـن کار دراز است۰ همین دست‌ها و در ادامه چند ساله همین توطئه هنوز هم، با مقالات تحریک آمیز، با اطلاعات جعلی و بـا اطلاعـات غلـط و گـاه بـا چاشنی بخشی از یک واقعیت قلب شـده می‌کوشـند دارنـدگان اطلاعـات کامل‌تر را تحریک به ورود به میدان پاسخگوئی و تصحیح اشتباهات کننـد تا از این طریق بر اطلاعات خود بیافزایند۰ مقالات اخیر آقـای احمـدی در راه‌آزادی، نمونه کاملی از این ترفند است و قطعا نباید در این دام افتاد۰ به نظر ما کوشش آقای قلیچ‌خـانی در مجلـه آرش، انتشـار کتـاب "خانـه‌دائی یوسف"، مصاحبه با فعالان جنبش چریکی دهه ۵۰ و در بوق و کرنا کـردن مناسبات درون سـازمانی ایـن فعـالان، انتشـار کتـاب داس و یـاس آقـای سـرکوهی، مقـالات آقـای امیرخسـروی کـه بـا اسـتقبال در روزنامـه‌های حکومتی در داخل کشـور نـیز منتشـر شـده و۰۰۰ آب بـه همیـن آسـیاب می‌ریزد۰ یک قاشق واقعیت را در یک سـطل دروغ و بی‌خـبری ریختـه و شربت حقیقت تاریخی را به بازار می‌آورند که شربت شهادت چپ است! نام این کار اگر "توطئه" نیست، پس چیست؟

در این تلاش‌ها هیچ دغدغه‌ای برای جنبش مردم، برای جنبش چپ و برای مبارزه وجود ندارد، که اگر بود و وجود داشت، حداقل بخش اندکی از آن را صرف بدست آوردن اطلاعات از درون حاکمیت جمهوری اسلامی و افشای آن می‌کردند تا کمکی به جنبش مردم کرده باشند. آنها با ادعاهای بزرگ بزرگ، نه به جان حاکمیت، بلکه به جان جنبش افتاده‌اند. آنها می‌کوشند، در عین توجیه واخوردگی و رنگ عوض کردن خویش، دیگرانی را هم بدنبال خود بکشند تا تنها نمانند. می‌کوشند بدنه چپ ایران آن را در بزنگاه بسیار مهم کنونی فلج کنند تا نتواند روی حوادث تاثیر بگذارد. فاجعه کنفرانس برلین و سرگیجه و بی‌خبری فعالان جنبش چپ در برابر آنچه دارو دسته محسنی اژه‌ای و حسین شریعتمداری با استفاده از وابستگان سعیدامامی (مجری قتل‌های زنجیره‌ای) در خارج از کشور سازمان دادند، حاصل همین توطئه و منفک و بی‌خبرنگهداشتن چپ خارج از کشور از تحولات داخل کشور، بمباران اعتقادات و امیدهای آنان، پاشیدن تخم بی‌اعتمادی در درون سازمان‌ها و تیره ساختن روابط آنها با یکدیگر است. اگر نام این کار توطئه نیست، آقایان قلیچ خانی، امیرخسروی، سرکوهی و دیگران بفرمایند چیست؟

آقای سرکوهی

همه اعضای کنونی کانون نویسندگان ایران می‌دانند و اطلاع هم داشتند که فرج سرکوهی در سال‌های پیش از ماجرای بازداشت در فرودگاه مهرآباد تهران و سپس حضور در فرودگاه مهرآباد و آن مصاحبه مضحک با معاون سیاسی وقت وزارت اطلاعات و امنیت "سعیدامامی" ملاقات‌هائی داشته‌است. این ملاقات‌ها عمدتا در ارتباط با فعالیت‌های مطبوعاتی وی و ارتباطهایش با اعضای کانون نویسندگان بوده‌اس. حق نداریم از ایشان بپرسیم شما که اینگونه وسط میدان آمده‌اید و داس دور سر خود می‌چرخانید تا هر کس دم پرتان آمد ساق پایش را بزنید، چرا در تمام آن دورانی که داخل و خارج تشنه یک خبر از سعید امامی خودکشی شده بودند یک خط در این باره ننوشتید؟ حتی اگر طرح صورت او را هم به یک نقاش می‌دادید تا بکشد، این طرح به پربیننده‌ترین طرح مجلات داخل و خارج کشور تبدیل می‌شد. چرا نکردید؟ چرا در باره بحث‌های خود با سعید امامی و کسانی که در آن حضور داشته‌اند چیزی نمی‌نویسید؟ شما که طبع داستان پردازی هم دارید، چرا آنالیز شخصیتی ایشان را نمی‌کنید؟

تا وقتی داس و یاسی منتشر نشده بود، می‌شد اینگونه توجیه کرد که می‌خواهد در حاشیه امن بماند، اما حالا که از حاشیه امن بیرون آمده‌اید چرا نمی‌نویسید؟ چرا یک مصاحبه نمی‌کنید و در باره این مناسبات و مسائلی که فی‌مابین گذشت چیزی نمی گوئید تا همگان با این شخصیت و اندیشه‌ها و سخنانش در جلسات خصوصی بیشتر آشنا شوند و هتل‌های محل ملاقات امنیتی‌ها را بیشتر بشناسند؟ درباره آن مصاحبه فرودگاه مهرآباد، آنها که نوشتند و بدست شما دادند، مذاکراتی که برای قرائت متن شد، پیش از رسیدن به فرودگاه، پس از انجام مصاحبه و بازگشت به زندان و دیدار احتمالی دوباره با سعیدامامی نباید چیزی نوشت؟ خواننده ندارد؟ چرا باید جزنی را دوباره اعدام کرد؟ مناسبات امنیتی‌ها با هم و با دگراندیشان پرجاذبه‌تر از داس و یاس نیست؟

شاید یک روز یکی از چهره‌های سرشناس کانون، که ما صلاح نمی‌دانیم نام وی را دراینجا ذکر کنیم بتواند در باره این دانسته‌های فرج سرکوهی دهان بازکند!

امیرخسروی

وقتی روزنامه اطلاعات با گشاده روئی و گشاده دستی کامل مقالات آقای امیرخسروی علیه کیانوری و مشی و سیاست حزب در دوران انقلاب را بصورت پاورقی در ایران منتشر می‌کند تا خون به دیده توده‌ای‌ها بیآورد و چپ مذهبی را بصورت غیر مستقیم زیرضربه ببرد و در عوض حاضر به انتشار یک خط از پاسخ مشروح و مفصل کیانوری به ایشان نمی‌شود، نباید بدنبال سرنخ گشت؟

آقای دعائی و روزنامه اطلاعات، گفتن حقایق مربوط به حزب توده‌ایران در طبعشان نیست و صد البته پاسخ کیانوری به امیرخسروی را منتشر نمی‌کنند، اما کیانوری می‌نویسد که این پاسخ‌ها را برای بابک امیرخسروی هم فرستاده است. حیرت آور است که آقای امیرخسروی هم مانند حجت‌الاسلام دعائی نه تنها این پاسخ‌ها را منتشر نمی‌کند تا قضاوت همگانی باشد، بلکه تاکنون خبر دریافت این نوشته‌ها را هم به روی خود نیآورده‌است. همین است که باید با صراحت و بدون رودربایستی پرسید: شما بدنبال روشنگری تاریخی هستید یا ریشه زنی تاریخی؟ حجت‌الاسلام دعائی دمکرات است برای مقالات امیرخسروی علیه کیانوری، اما دمکرات نیست برای انتشار پاسخ کیانوری به امیرخسروی، نه تنها او نیست، بلکه خود آقای امیرخسروی که بنیانگذار حزب دمکراتیک مردم ایران است نیز همانقدر دمکرات است که حجت اسلام دعائی!

دعوا بر سر چیست؟

اما، در پشت همه این زحماتی که آقایان به ما می‌دهند و عرضی که از خود برده‌اند، برای جمعی از آنها دلائل و انگیزه‌های دیگری، غیر از توده‌ای ستیزی سیاسی مطرح است، که در راس همه آنها باخت سیاسی و بر باد رفتن سرمایه‌ایست که در سال‌های گذشته با شعاری تازه به میدان آورده بودند. در پشت انتقاد از استالین، خائنانه توصیف کردن سیاسی و مشی حزب توده‌ایران در برابر انقلاب ۵۷ و حاکمیت برآمده از آن تا قبول خیرخواهی امپریالیسم امریکا!

بدین ترتیب، یک سر دعوا به جنبش کنونی و پنبه شدن همه رشته‌هائی است که آقایان در این سال‌ها به هم بافتند نیز وصل است.

مسئله اینجاست که مشی و سیاست حزب توده‌ایران، علیرغم ضربات سنگینی که به پیکره و رهبری آن وارد آمد، بعنوان واقع‌بینانه‌ترین مشی و سیاست در چهار ستون جنبش کنونی مردم ایران به حیات خود ادامه می‌دهد؛ نه تنها ادامه می‌دهد که به سپر فولادین جنبش تبدیل شده‌است. بخشی از درد در اینجاست!

آنها که در مجله آرش، نشریه راه‌آزادی، سازمان راه‌کارگر و با انتشار کتاب داس و یاس آقای سرکوهی دنبال جاسوس اتحاد شوروی می‌گردند، چرا در باره انتقال دو هواپیما کارگزار از امریکا به افغانستان برای تشکیل دولت چیزی نمی‌نویسند؟

درد اینست که تئوری بافی‌های آقایان با واقعیات جامعه همخوانی نیافت! درد اینست که با هر حادثه‌ای در داخل کشور به چپ و

راست افتادند۰ دنده چپ این سینه شرحه شرحه نیز یک روز گفت پرچم‌های سرخ را بالا بکشید که انقلاب شد(تحصن کوی دانشگاه) و روز دیگر از "انسداد و شکست" اصلاحات داد سخن داد، شرکت کنندگان از ایران کنفرانس برلین را جاسوس جمهوری اسلامی و شکنجه‌گر و مامور تیرخلاص معرفی کرد و حالا یواشکی زیر نامه دادخواست آزادی آنها از زندان را امضاء می‌کند، ابراهیم یزدی و رهبران نهضت آزادی را متهم به ملاقات‌های محرمانه با آیت‌الله یزدی در قوه قضائیه و گدائی آزادی فعالیت کردند و زمانی که به آنها یورش برده شد تازه از خواب غفلت پریدند، انتخابات را تحریم کردند اما مردم پای صندوق‌ها رفتند، اشتباهات طرفداران خط آیت‌الله خمینی را در راس افشاگری‌های باصطلاح ضد ارتجاعی خود قرار دادند اما در داخل کشور دیدند جنبش زیر پرچم آیت‌الله خمینی به مقابله با ارتجاع برخاسته، به انقلاب ۵۷ یورش برده و آن را تمام شده و شکست خورده و حتی یک اشتباه تاریخی ارزیابی کردند اما در داخل کشور دیدند یک جنبش برای دفاع از آرمان‌های آن شکل گرفته، گفتند «همه حاکمیت سروته یک کرباسند» و حالا معلوم شده چنین نیست و حتی کاخ سفید امریکا هم به دو گانگی و چند گانگی حاکمیت اعتراف کرده، گفتند سیاست حزب توده‌ایران اشتباه بود و باید از دولت موقت حمایت می‌شد و حالا می‌بینند افراد بسیار موثر همان دولت امروز از همان نقطه‌ای با جنبش حرکت می‌کنند که حزب توده‌ایران حرکت از آن را در همان ابتدای پیروزی انقلاب توصیه کرد۰ دعوای اصلی اینجاست! دعوا اینجاست که کانون نویسندگان کنونی هم، کار را از همانجا دوباره شروع کرده که حزب توده‌ایران در ابتدای پیروزی انقلاب می‌گفت باید از آنجا شروع کرد و هنوز وابستگانی و یا علاقمندانی به این کانون که در خارج از کشور بسر می‌برند ایراد می‌گیرند که چرا آخرین بیانیه کانون با "بنام ایزد دانا" شروع شده‌است؟ اختلاف آنجاست که داخل کشوری‌ها به جنبش وصل شده‌اند و خارج کشوری‌ها هنوز سرگردانند و در اروپای سر سبز، حزب سبزها برای ایران برپا کرده‌اند!

ما هرگز نمی‌خواهیم بگوئیم در سیاست، تبلیغات، زیاده روی در برخورد با افراد و شخصیت‌ها و بطورکلی مشی حزب توده‌ایران در سال‌های پیروزی انقلاب اشتباه و نقص وجود نداشت، داشت، همانگونه که تشکیلات و سازماندهی آن داشت و باید از آنها برای امروز و آینده درس گرفت، اما بحث نه بر سر جزئیات عملی یک سیاست، بلکه بر سر تحلیل کلی جامعه، انقلاب، حاکمیت و مبارزه اجتماعی و واقع بینی سیاسی است، که در این عرصه دقیق‌تر از هر سازمان و حزب سیاسی ایران، حزب توده‌ایران اوضاع را دید و گفت! و أی بسا اگر چپ‌روی‌ها، ماجراجوئی‌ها، سقوط برخی سازمان‌های سیاسی و شخصیت‌های سیاسی در چاله‌هائی که برای دشمنی ورزیدن با حزب توده‌ایران پیاپی کنده می‌شد نمی‌افتادند و فشار سنگینی از این نظر بر حزب وارد نمی‌آمد اشتباهات و نواقص کار کمتر هم می‌بود۰

بنابر همه قرائن و شواهد، یورش جدید تبلیغاتی که علیه حزب توده‌ایران و سیاست نزدیکی سازمان فدائیان اکثریت به حزب توده‌ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب می‌شود ریشه در پتکی است که جنبش کنونی مردم ایران بر سر خیال پردازانی که مدعی شناخت جامعه ایران هستند وارد آورده‌است۰ این جنبش نه رهبری حزب توده‌ایران را دارد و نه هدایت کنندگان حکومتی و غیر حکومتی آن عضو حزب توده‌ایرانند، اما مشی و روشی که جنبش از آن سود می‌برد همان مشی و روش توده‌أی و برخاسته از واقعیت جامعه، توازن نیروها، نبرد درونی حاکمیت، میزان آگاهی و شناخت مردم از حاکمیت و۰۰۰ است که مشی توده‌ای است۰ به همین دلیل است که مخالفان اصلاحات و مافیای قدرت و پول امروز نگاه نمی‌کنند که این نامه مردم است که فلان مواضع را دارد و یا راه‌توده‌است که فلان مواضع را اتخاذ کرده‌است، بلکه نگاه می‌کنند به موضع گیری‌های جاری در تشکل‌های طرفدار اصلاحات و منسجم‌ترین و آرمان‌گراترین مذهبیون را که واقع‌بینانه سخن می‌گویند و عمل می‌کنند متهم می‌کنند به توده‌ای بودن! برای مخالفان انقلاب ۵۷ و مخالفان جنبش کنونی و خائنین به انقلاب ۵۷ که در حاکمیت جمهوری اسلامی جای گرفته‌اند مشی توده‌أی خطر است و با آن کار دارند۰ آنها بدرستی و با شم قوی طبقاتی خود فهمیده‌اند اگر این مشی هرچه بیشتر جا بیفتد و توده‌أی تر شود مقابله با آن دشوارتر خواهد شد۰

این آن بیم و هراسی است که اعضای ارکستر ضد توده‌ای مهاجرت، سازهای بادی خود را به صدا در آورده‌اند و با تمام قدرتی که دارند در آن می‌دمند۰ گوشخراش است و بیش از چند دقیقه نمی‌توان شنید!

چه باید کرد؟

همان چند دقیقه‌ای که گوش کرده‌ایم کافی است، بگذارید گوش همدیگر را ببرند۰ برخلاف آن خیال خام که تکلیف حزب و سازمان و جنبش را تصور می‌کرد و می‌کند در مهاجرت رقم می‌زدند و می‌زنند، تکلیف نهائی همه این ادعاها، اتهامات، تاریخ‌سازی‌ها، پرونده‌سازی‌ها، دشمنی‌های کور و خود بزرگ‌بینی‌ها، شفاهی و کتبی‌اش در ایران و در بطن جنبش مردم ایران روشن می‌شود۰ به همین دلیل به همه کسانی که در این مدت از راه‌توده خواسته‌اند تا پیرامون کارزار تبلیغاتی جدید علیه حزب‌توده ایران و جنبش چپ ایران نظرش را بدهد توصیه می‌کنیم: اگر وقت، انرژی و توانی برای کار، مبارزه و فعالیت سیاسی دارید، اگر دل در گرو مردم ایران و سرانجام میهن دارید، اگر مهر عزیزان در خاک خفته "خاوران" را همچنان در دل دارید ذهن، وقت و انرژی خود را صرف جنبش داخل کشور کنیم۰ خود را به جنبش گره بزنیم و از هر راه و طریق ممکن به آن کمک کنیم۰ جدال بی‌پایان و سرانجام را بگذارید برای همان‌ها که دور هم جمع شده‌اند و می‌گویند چپ باید قمه بر فرق خود فرود آورد!

گذشته‌أی که امروز به یک جنبش وسیع توده‌أی تبدیل شده، افتخار است و ما به آن می‌بالیم۰ دل گرفته، اما استوار، آنقدر باید ایستاد تا ز غبار بیابان مهاجرت بتوان رخت به میهن بربست!

پی‌نویس‌ها:

۱– سخنرانی جنجال برانگیز نماینده کوهدشت در مجلس ششم از فراکسیون مخالف اصلاحات، که نبوی را توده‌أی خطاب کرد۰

۲– مازیار بهروز فرزند جهانگیر بهروز از نویسندگان نشریات وابسته به حزب توده‌ایران در سال‌های پیش از ۲۸ مرداد است۰ جهانگیر بهروز بعد از کودتای ۲۸ مرداد از حزب فاصله گرفت و در حاشیه سیستم کودتائی دربار شاهنشاهی و بهره‌گیری از مناسباتی که با امیر عباس هویدا نخست وزیر دربار شاهنشاهی داشت برخی فعالیت‌های مطبوعاتی را ادامه داد۰ کتاب شورشیان آرمانخواه، پایان نامه تحصیلی مازیار بهروز در امریکاست که مهدی پرتوی آنرا در ایران از انگلیسی به فارسی ترجمه و ویراستاری کرده‌است!

ملاحظاتی در بـــاره مـــهدی پرتـــوی و ادعاهائی که می‌شود

۳– مهدی پرتوی از فعالان محافل سیاسی کوچک اواخر دهه ۴۰ و محفل مطالعاتی "زنده دل" در آغاز دهه ۵۰ است۰ فارغ التحصیل زبـان انگلیسـی است و در آغاز دهه ۵۰ جزوه "مائوئیسم" را ترجمـه کـرد۰ در سـال ۱۳۵۰ باتهام شرکت در محفلی که زیر نظر یکی از کارگران با سابقه چاپخانه‌های تهران کارهای مطالعاتی می‌کرد بازداشت و ۱۱ ماه در زندان شاه بـود۰ در این محفل رحمان هاتفی نیز حضور داشـت کـه وی نـیز بـه همیـن جـرم بازداشت و به همین مدت محکوم و زندانی و همه اعضای محفـل پـس از طی دوران محکومیت آزاد شدند۰ در نیمه سال ۱۳۵۳ به گروهـی پیوسـت که رحمان هاتفی بنیانگذاری کرده و ادامه انتشار نشریه "بسـوی حـزب" را بعنوان میراث باقی مانده از هوشنگ تیزابی برعـهده گرفتـه بـود۰ در ایـن دوران هوشنگ تیزابی که نزدیک‌ترین و قدیمی ترین یـار و یـاور رحمـان هاتفی بود، توسط ساواک در تهران ترور شده بـود۰ او را نیمـه جـان زیـر شکنجه بردند اما موفق به گشودن زبان او نشدند و هوشنگ تـیزابی بـرای همیشه خاموش شد۰ تیزابی نه در باره هاتفی سخنی گفـت و نـه در بـاره سعید آذرنگ، دوست و همفکر دیگر خود۰ پس از دو شماره "بسوی حـزب" که عمدتا شامل مقالات تحلیلی و برخی اخبار افشاگرانـه بـود و چنـد مـاه یکبار بصورت مخفیانه منتشر و پخش می‌شد، رحمان هاتفی به کمک چند تن از بازمـانـدگـان محفـل سـال ۴۹–۵۰، از جملـه مـهدی پرتـوی گـروه "آذرخش" را بنیانگذاری کرد و اخبار و سلسله یادداشت‌هائی را برای "رادیـو پیـک ایـران" ارگـان رادیوئـی حـزب توده‌ایـران ارسـال داشـت۰ حماسـه خسروگلسرخی و زندگینامه هوشنگ تیزابی از جمله این یادداشت‌ها بود که درکنار اخبار پنهان محافل دربار شاهنشاهی و حکومت شاه رادیو پیک را به فعال‌ترین و به روز ترین رادیوی فارسی زبـان مخـالف دربـار شاهنشـاهی تبدیل کرد و بسیاری از محـافل دانشـجوئی و روشـنفکری ایـران– حتـی مخالفان حزب توده‌ایران– به برنامه‌های آن جلب شـدند۰ او فضـای نویـن جامعه را به درون رهبری حزب توده‌ایران، که سال‌ها بـود از جامعـه دور و در مهاجرت بودند برد۰ بعدها شیرین‌ترین خاطرات دو زنده یاد بهرام دانش و امیرنیک آئین نقل لحظاتی بود که یادداشت‌های هاتفی از ایران به اروپـا و از اروپا به تحریریه رادیو پیک ایران می‌رسید۰ چند مقاله تحقیقی در باره بابک و جنبـش خرمدینیـان و جنبـش مـزدک کـه همگـی بخش‌هـائی از تحقیقات برباد رفته هاتفی در جریان یورش ساواک به خانه‌اش در سال ۵۰ بود نیز از رادیو پیک ایران پخش شد۰ تمامی این مقالات و نامه‌هائی کـه توسط هاتفی به رادیو پیک نوشته می‌شد امضای "آذرخش" را داشـت و بـا همین نام نیز از رادیو و تحت عنوان گروه آذرخش پخـش شـد۰ در داخـل کشور نیز، درکنار "بسوی حزب" اعلامیه‌های گروه آذرخش همراه بـا اخبـار افشاگرانه‌أی که از رادیو پیک نقل می‌شـد و در واقـع بیشـتر آنـها را قبـلا هاتفی برای پیک فرستاده بود منتشر شد۰ در آستانه خاموش شدن صـدای رادیو پیک ایران که ضربه کمرشکنی بود بـرای حـزب و جنبـش انقلابـی مردم ایران، هاتفی در جستجوی نامی برای انتشار یک خبرنامه داخلی کـه بتواند اخبار را زودتر در داخل کشور پخش کند و در صـورت قطـع صـدای رادیو پیک جانشین آن شود طی نامه‌أی پیشـنهاد خـود را از طریـق دکـتر "تاک من" در سوئد با رهبری حزب در میان گذاشت۰ زنده یاد کیانوری کـه بعنوان مسئول کار در ایران این نامه‌ها وارتباط‌ها را دریـافت می‌کـرد و بـا داخل کشور در ارتباط بود، از این پیشنهاد استقبال کرد و رادیو پیک در پیام کوتاهی، دربخش پیام‌های داخل کشور خطاب به گروه آذرخش گفت:« نام نوزاد را "نوید" بگذارید» به این ترتیب نشریه "نوید" توسط گروه آذرخش در داخل کشور کار انتشار خود را آغاز کرد و بتدریج جانشین "بسوی حزب" شد و نام آذرخش نیز در حاشیه نام "نوید" قرار گرفت۰ از آنجا که هیچ ارتباطی در گروه آذرخش متمرکز نبود و ارتباط ها بصـورت حلقـه‌أی سـازمان داده شده بود، مهدی پرتوی همراه با کسانی کـه خـود بـا آنـها در ارتبـاط بـود مسئولیت بخش فنی نشریه را برعهده گرفت۰ مسـئولیتی کـه تـا پـیروزی انقلاب بهمن ۵۷ ادامه یافت و او با دقت و وسواسی کم نظـیر ایـن امـر را پیش برد۰ حلقه هـاتفی ارتباط‌هـای خـود را داشـت، همچنـان کـه حلقـه سعیدآذرنگ و دیگران ارتباط‌های مستقل خود را داشتند و هیچ حلقه‌أی بـه هم وصل نبود۰ به این ترتیب و برخلاف تلاشی که جمـهوری اسـلامی و دشمنان و مخالفان حزب با استفاده از موقعیت کنونی و ضعف‌های مـهدی پرتوی در زندان می‌کنند تا پرتوی را رهبر گروه نوید اعلام کننـد، رهـبری مستقیم فکری سازمان نوید با هاتفی بود و حلقه ارتباطی مسـتقل خـود را نیز مانند دیگر کادرهای این سازمان دراختیار داشت۰ حتی برای نمونه یک مقاله و تحلیل در نشریه نوید یافت نمی‌شود که پرتوی آن را نوشته باشـد، زیرا شاخه او مسئول چاپ نشریه بود و حتی تدارک و خرید وسائل مربـوط به چاپ نیز بر عهده حلقه‌أی دیگر بود که پرتوی به آن وصل نبود۰ البتـه، او در تمام موضع‌گیری‌های سیاسی مورد مشورت قرار می‌گرفت، که نحـوه و جزئیات آن در این توضیح مختصر ضروری به نظر نمی‌رسـد۰ نخسـتین ارتباط با گروه منشعب، انتقال نامه و یادداشـت "حیـدری بیگونـد" از درون خانه‌های تیمی سازمان چریک‌ها و ابتکار ادامه این ارتباط تماما با رحمـان هاتفی بود و تنها پس از طی مراحل اولیه مهدی پرتوی نـیز درجریـان آن قرار گرفت۰ نقل وانتقالات سازمانی از گروه منشـعب بـه سـازمان نویـد و سپس اجرای قرارهای تماس و بحث و مذاکره با گروه منشعب نیز همگـی زیر نظر رحمان هاتفی انجام شد والبته مهدی پرتوی نیز در بخش‌هـائی از این ارتباط‌ها فعال بود؛ از جمله انتقال یک تن از گروه منشعب به چاپخانـه نوید، که در حوزه عمل و فعالیت حلقه مهدی پرتوی بود۰ انتقال چندتـن از نخستین رابطین گروه منشعب به خارج کشور و کور شدن حلقـه ارتباط‌هـا، برای حفظ امنیت ومصونیت سازمان نوید نیز با پیشـنهاد رحمـان هـاتفی و موافقت رهبری حزب انجام شد، که البته در این ارتباط نیز مـهدی پرتـوی مورد مشورت بود و حتی در کار این انتقال‌هـا نـیز بسـیار دقیـق و موظـف عمل کرد۰ در همان دوران و بویژه از سال ۵۵ به بعد که نشـریه نویـد بـه نان شب جنبش دانشجوئی–روشـنفکری ایـران تبدیـل شـده و در منـاطق کارگر نشین و کارخانه‌های ایران نیز پخش مخفیانه می‌شد، چنان ناباورانـه به این تحرک حزب توده‌ایران در داخل کشور می‌نگریستند که ابتدا عده‌أی مدعی شدند نوید را ساواک منتشر می‌کند تا عده‌أی را دور خود جمع کـرده و ماجرای عباس شهریاری تکرار شود و عده‌أی نیز کـه برخـی چـهره‌های ملی در قید حیات نیز جزو آنها بودند، بی اعتقاد به امکـان فعـالیت در زیـر چتر کسترده ساواک می‌گفتند نوید در سفارت شوروی چاپ می‌شود۰ ایـن هر دو نظر، پیش از هر چیز به شکست ناپذیربودن ساواک، قدرقدرت بودن شاه و شکسـت‌های پیـاپـی کارهـای چریکـی– تروریسـتی دهـه ۵۰ بـاز می‌گشت که حزب توده‌ایران با آن مخالف بود و هر نوع تحولـی را جـز از

طریق آگاهی مردم از ماهیت حکومت و به حرکت در آمدن توده‌های مردم بی‌فایده می‌دانست.

این نکات، مگر بخش‌های کور آن که بدلیل به چنگ نیفتادن برخی فعالان نوید کورمانده، اطلاعاتی نیست که جمهوری اسلامی و تشکیلات امنیتی آن نداشته باشند و اتفاقا باید به هدف این سازمان‌های اطلاعاتی برای سکوت در باره این واقعیات و دامن زدن و تشویق به قلب آنها و تبلیغ پرتوی به رهبر سازمان نوید مشکوک بود. قلب واقعیاتی که همراه با کینه‌أی کور و مالیخولیائی در نوشته‌های اخیر آقای حمید احمدی و تحت عنوان تحقیق و تاریخ شفاهی در نشریه راه‌آزادی منتشر شده‌است و اگر برخی افشاگری‌ها نشود امثال وی بتدریج مدعی خواهند شد ساواک، سازمان سیا و ام۰آی۰ ۶ انگلستان رهبر نوید بودند! نظیر همان ادعائی که آقای امیرخسروی و آذرنور درباره انگلیسی بودن کیانوری می‌کنند و تازه فارغ‌التحصیل شده دانشگاه۰۰۰ امریکا "مازیار بهروز" هم آن را در پایان نامه تحصیلی اش تکرار کرده است!

اگر در باره ارتباطهای هاتفی با محافل روشنفکری ایران، درباره همین ارتباطها با برخی از شریف‌ترین و استوارترین توده‌ایهای باقی مانده پس از کودتای ۲۸ مرداد که هاتفی به یک نمونه آنها در زندگینامه گلسرخی با شیفتگی تمام اشاره می‌کند و در واقع نقش مهمی در رسیدن هاتفی به حزب توده‌ایران داشت، اگر در باره بحث‌های طولانی هاتفی با آقای "عباس میلانی" نویسنده کتاب"هویدا" در باره تاریخ ایران و در رد مائوئیسم که میلانی با مانیفست آن از خارج به داخل کشور بازگشته بود، اگر در باره بسیاری از مسائل مرتبط با هاتفی و برخی مسائل مربوط به سازمان نوید سخن گفته و نوشته نمی‌شود بنا بر ملاحظاتی است، که احتمالا مخالفان کینه توز حزب توده‌ایران و سنگر عوض کردگان با مطالب تحریک آمیزی که منتشر می‌کنند قصد اطلاع از این مسائل و اطلاعاتی را دارند که هاتفی با خود به دیار شهدای حزب توده‌ایران برده است. مهدی پرتوی در پلنوم ۱۶ حزب توده‌ایران که در آستانه پیروزی انقلاب تشکیل شد همراه با رحمان هاتفی غیابا به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد و هیات تحریریه محدود "نوید" در همین پلنوم عضو هیات تحریریه نامه مردم شدند. در پلنوم ۱۷ این دو به عضویت هیات سیاسی انتخاب شدند و در عین پلنوم رحمان هاتفی را به سردبیری ارگان مرکزی حزب "مردم" انتخاب کرد. بعدها، پس از توقیف ارگان مرکزی حزب و اشغال دفتر حزب در خیابان ۱۶ آذر، کار بازسازی تشکیلات تهران به رحمان هاتفی سپرده شد. روزی ۱۵ ساعت مطالعه انکت‌های حزبی، تفکیک و درجه بندی دوباره اعضای حزب و حوزه‌ها و تقسیم تشکیلات تهران به سه بخش متناسب با شرایط نوینی که پیش آمده بود و۰۰۰ بخش‌هائی از کار، پیکار و موقعیت و ظرفیت رحمان هاتفی بود. او در این دوران مسئول دوم تشکیلات کل تهران بود و خود آماده اجرای طرح جدید تشکیلاتی و بدست گرفتن کل تشکیلات تهران می‌کرد، که یورش به حزب مانع اجرای این طرح و تصمیم شد. همین مسئولیت‌ها، بخوبی نشاندهنده اعتبار و ابتکار تشکیلاتی و سازمانی هاتفی است. تجربه‌أی که از رهبری سازمان نوید بدست آمده بود و می‌رفت تا در تشکیلات جدید و شرایط جدید به کار گرفته شود.

ما نه قصد پاسخ به کسی را داریم، نه این بحث‌ها را گره گشای مشکلات جنبش مردم می‌دانیم و نه آنقدر کم تجربه‌ایم که در دام برخی ترفندها برای باز کردن سفره اطلاعات گرفتار آئیم. دراین ارتباط تنها خواستیم اشاره‌أی بسیار کوتاه و گذرا کرده باشیم تا هم بخش اندکی از دین خود را ادا کرده باشیم و هم گوشه اندکی از بی‌اطلاعی مدعیانی را نشان داده باشیم که نیمه بیدار بر باد صبا مشق تاریخ چپ و تاریخ شفاهی حزب توده‌ایران را می‌نویسند. مدعیانی که گوئی بازگشت رژیم شاهنشاهی را گمان برده‌اند و به امید قبول توبه و حتی یافتن اجازه خزیدن به درون لباسی که درگذشته برتن داشته‌اند و یا یافتن اجازه راه انداختن یک حزب صورتی در داخل ایران خود را به آب و آتش می‌زنند. آنها، که پیش از یورش به حزب و فروپاشی اتحاد شوروی ادعاهای دیگری داشتند، کار پرونده سازی را با گزارش نویسی علیه چند جوان دانشجوی نیروی دریائی که پیش از انقلاب ۵۷ همراه آنها شده بودند شروع کردند و با پرونده‌سازی برای اولین سفیر جمهوری اسلامی در مسکو "مکری"، که اگر بدلیل دوستی قدیمی‌اش با آیت‌الله خمینی نبود أی بسا سرش در دادگاه‌های انقلاب اسلامی برباد می‌رفت، با سروگوش آب دادن در دفتر ابوالحسن بنی‌صدر، با پرونده‌سازی برای یکی از قدیمی‌ترین و شریف‌ترین روزنامه‌نگاران ایران، زنده یاد "داوود نوروزی" در مهاجرت و در آلمان دمکراتیک ادامه دادند و با ضبط صدا و تصویربرداری ویدئوئی از امثال سیدروغنی و فریبرز بقائی این حرفه را پی‌گرفتند و بی شک این حرفه را ادامه نیز خواهند داد. تفاوت نمی‌کند در چه حزبی، علیه چه کسی و در چه رژیمی! شاید یک روزی تاریخ شفاهی بابک امیرخسروی، فرهاد فرجاد و محمد تقی برومند هم بیرون بیآید! همچنان که ممکن است اگر سیبی که در آسمان می‌چرخد در دامان آنها فرو نیآید تاریخ شفاهی–هوائی "داریوش همایون" را هم منتشر کنند و۰۰۰

۴– پرویز قلیچ‌خانی فوتبالیست دهه ۵۰ در رژیم شاهنشاهی است که کیهان ورزشی او را آقای گل ایران اعلام کرد. پس از اعلام این آقائی ساواک به سراغش رفت و زندانی شد. پس از اندک مدتی در یک شوی تلویزیونی شرکت کرد و طلب پوزش. او از نخستین قربانیان شوهای تلویزیونی در ایران بود، که پرویز ثابتی معاون سیاسی ساواک شاهنشاهی آن را بدعت‌گذاری کرد و جمهوری اسلامی دنباله روی کرده و تکامل بخشید!

۵– شعرزیبای "وارتان سخن نگفت" سروده شادروان احمدشاملو و در ستایش این کارگر توده‌أی از اقلیت ارامنه ایران.

۶– حمید احمدی در آستانه یورش به حزب توده‌ایران سرگرد نیروی دریائی بود. پیش و در آستانه انقلاب ۵۷ به حزب توده‌ایران پیوست و در مهاجرت، پس از مدتی از حزب خارج شد و دربرابر آن قرار گرفت. یک سلسله تحقیقاتی در باره سوسیال دمکراسی و جنبش چپ در ایران کرده‌است که پیش از او آقای "علی‌شاکری" در این زمینه‌ها آثاری دارد. او تحقیقات خود را همراه کرده‌است با دشمنی و ستیز با تاریخ و موجودیت حزب توده‌ایران که نمونه آخر آن سلسله مقالاتی است که در نشریه راه آزادی منتشر کرده‌است. در همین مقالات اخیر اشاره به گفتگو با فریبرز بقائی کرده و مسائلی را از قول ایشان طرح کرده‌است که توضیحاتی را پیرامون این مورد در همین شماره راه‌توده می‌خوانید.

۷– آقای احمدی در مقاله خود مسائلی را در ارتباط با جاسوسی به سود اتحاد شوروی مطرح کرده است که ما تصور می‌کنیم پاسخ روشن خود کیانوری در این زمینه برای کسانی که بدنبال حقیقت باشند و نه دنبال شانتاژ و ایجاد وحشت در دل دیگران قانع کننده باشد. این پاسخ را هم در همین شماره راه‌توده می‌خوانید.

۸– بخش مشروحی از تحقیقات مازیار بهروز در کتاب شورشیان آرمانخواه اطلاعاتی است که از در باره گروه‌های کوچک چپ پیش و پس از انقلاب جمع کرده‌است۰ دو نکته دراین ارتباط قابل توجه است۰ نخست آنکه آقای مازیار بهروز بصورتی تحریک آمیز از عملیات چریکی–تروریستی ستایش می‌کند و حزب توده‌ایران را در سایه این ماجراجوئی ها قرار می‌دهد(امری که طی سال‌های گذشته طرفداران اصلاحات بشدت در پی جلوگیری از تکرار آن در جنبش دانشجوئی کشورند و جناح راست جمهوری اسلامی در پی تحقق آن و تکرار دهه ۶۰) و دوم گریز از پرداختن به سیاست همه جانبه حزب در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی از یک طرف و تبلیغ فاجعه بار بودن پیوستن سازمان فدائیان اکثریت به حزب توده‌ایران۰ البته در بطن این دو تلاش، مسائلی در باره محفل گرائی و بحث‌های فلج کننده در سازمان چریک‌های فدائی خلق و دیگر گروه‌های کوچک مشابه آن در سال‌های پس از انقلاب مطرح می‌شود که در نوع خود قابل توجه است۰ قابل توجه است به این دلیل که همین محفل گرائی و غرق شدن در بحث‌های بی‌پایان عملا توان حرکت و مانور سیاسی را از این سازمان گرفته و پیوسته مانع اتخاذ شعار و سیاست روز در آنها شده‌است۰ این شاید یگانه فصل قابل توجه کتاب "شورشیان آرمانخواه" مازیار بهروز باشد۰

پس از پیروزی انقلاب

آیا حزب توده‌ایران "سازمان نظامی" داشت؟

حتی پیش از بحث‌هائی که اخیرا راه‌افتاده و در این شماره راه‌توده به آن‌ها پرداخته شده نیز سئوال می‌شد که آیا حزب توده‌ایران پس از پیروزی انقلاب سازمان نظامی داشته‌است؟ آیا نظامیانی که اعدام شدند و معدود نظامیانی که پس از یورش به حزب توده‌ایران موفق به خروج از کشور شده‌اند عضو چنین سازمانی بوده و یا مبتکر تشکیل چنین سازمانی در حزب بوده‌اند؟

از دو سو و با دو هدف– نه در داخل کشور، بلکه در خارج از کشور و نه از جانب توده‌ای باقی مانده‌ها بلکه از جانب از سنگر گریخته‌ها– ادعا می‌شود که حزب توده‌ایران، پس از پیروزی انقلاب یک سازمان نظامی داشته و رهبری و هدایت آن نیز در اختیار آقای مهدی پرتوی بوده‌است۰

۱– عده‌ای با ادعای وجود سازمان نظامی و با توجه به سوابق مبارزاتی سازمان نظامی حزب توده‌ایران در سال‌های دهه ۳۰ می‌کوشند برای خویش موقعیتی ویژه دست و پا کنند و به نوعی خود را ادامه دهنده آن سازمان معرفی کنند۰

۲– دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی هم با همین ادعا و یا سکوت در برابر این ادعاها از یکسو تبلیغ می‌کنند که حزب توده‌ایران با ترتیب دادن یک سازمان نظامی در صدد کودتائی شبیه کودتای افغانستان بود و به همین دلیل به آن یورش برده شد و از سوی دیگر می‌کوشند قدرقدرت بودن خود را در حد فرمانداری نظامی سرتیپ تیمور بختیار نشان دهند و اینکه تشکیلات آنها از تشکیلات امنیتی دربار و تیمور بختیار کمتر نبوده و نیست۰

واقعیت درست خلاف این ادعاهاست و حزب توده ایران بعد از انقلاب اساسا سازمان نظامی نداشت۰ آن سازمان نظامی که خسرو روزبه در راس آن بود و شادروان کامبخش و زنده یاد سرهنگ سیامک در بنیانگذاریش نقش داشتند، اولا به برخی ارتباط نظامی‌های دوران رضاشاه با یکدیگر و با کامبخش باز می‌گشت و برای خود یک کمیته رهبری (در حد کمیته مرکزی) داشت که با یک حلقه ارتباطی و با یک رابط به بخشی از رهبری حزب توده‌ایران وصل بود۰(تا حدودی نظیر تشکیلات نظامی افسران وابسته و هوادار دو شاخه پرچم و خلق در حزب دمکراتیک خلق افغانستان که قیام نظامی ثور را رهبری کردند، دولت داوود را سرنگون و در کنار حزب دمکراتیک خلق افغانستان نخستین دولت دمکراتیک را در این کشور تشکیل دادند۰ این افسران نیز تشکیلات مستقل خود را داشتند۰ اخیرا همین نکته را ژنرال قادر بعنوان رهبر قیام افسران افغانستان درماه ثور، در خاطرات خود تشریح کرده‌است؛ یعنی استقلال تشکیلات نظامی و یافتن فرصت خنثی سازی کودتای داوود علیه پارلمان وقت افغانستان، که با دستگیری رهبران و کادرهای درجه اول حزب دمکراتیک افغانستان۰ آغاز شده بود و می‌رفت تا حمایت حکومت پاکستان، عربستان سعودی و انگلستان را جلب کند۰ سازمان نظامی مورد بحث در افغانستان، با تجربه‌آموزی از تعلل‌های سازمان نظامی حزب توده‌ایران در ۲۸ مرداد۳۲ قیام کرد و بلافاصله پس از تسلط بر اوضاع رهبران حزب را که در زندان داوود بودند آزاد و در کنار آنها حکومت جدید راتشکیل داد۰ تصمیم برای ورود به صحنه و قیام نظامی‌ها در کمیته رهبری تشکیلات نظامی و در مشورت سریع و دشوار اعضای این کمیته با یکدیگر گرفته شد، درحالیکه رهبری حزب (از جمله سلطانعلی کشمند و ببرک کارمل در زندان بودند۰) اینکه سیر تحولی سازمان نظامی حزب توده‌ایران در دهه ۳۰ چگونه بود، قیام افسران خراسان و تشکیل دولت خودمختار آذربایجان چه تاثیری برآن گذاشت و یا گذشته آن چگونه به گروه موسوم به ۵۳ نفر وصل بود، در اینجا موضوع بحث و تحلیل نیست؛ موضوع اصلی آن است که بدقت روشن شود که حزب توده‌ایران، پس از انقلاب سازمان نظامی نداشت۰ عده‌ای از نظامیان که در دوران نوجوانی خود در دهه ۳۰ گرایش به حزب داشتند و درجریان ضربات سازمانی به تشکیلات نظامی حزب مصون مانده بودند، با حفظ ایمان و اعتقاد خود، پس از انقلاب به حزب مراجعه کردند، از جمله سرهنگ کبیری، سرهنگ عطاریان و ناخداافضلی و چندتنی دیگر۰ نظامیان ارشدتری به نسبت آنها و یا همطراز آنها نیز مانند سرلشکر مقربی و برادران حسینی(هردو سرهنگ ارتش)، از سازمان نظامی حزب در دهه ۳۰ در ارتش باقی مانده بودند که با کمال تاسف در اواخر سلطنت پهلوی و در آستانه انقلاب ۵۷ ساواک و ضد اطلاعات ارتش به کمک سازمان‌های جاسوسی انگلیس و امریکا توانستند آنها را شناسائی کرده و به میدان تیرباران بفرستند۰ آنها را متهم به جاسوسی برای اتحاد شوروی کردند۰

از نسل جدید کشور نیز تعدادی از نظامیان که مانند همه مردم ایران وارد صحنه سیاسی شده بودند و گرایش توده‌ای پیدا کرده بودند به حزب مراجعه کردند و البته چند تنی هم در آستانه انقلاب(یک تا دو سال قبل از پیروزی انقلاب) تماسی در حد معرفی خود با نورالدین کیانوری در

آلمان دمکراتیک ارتباط برقرار کرده بودند، که از این جمله‌اند آقای حمید احمدی که به توصیه عموی خود که از چهره‌های استوار توده‌ایست به کیانوری معرفی شده بود۰ این افسران، چون نمی‌توانستند در حوزه‌های معمولی حزبی شرکت کنند و به صلاح موقعیتشان نبود در حوزه‌های دو، سه و گاه چهار نفره سازمان داده شدند و دستور کار حوزه‌های آنها نیز هیچ تفاوتی با دیگر حوزه‌های حزبی نداشت: مرور اخبار، تحلیل اوضاع و شرایط، مطالعه نشریات حزبی و طرح سئوالات و دریافت پاسخ‌ها۰ البته اگر خبری و اطلاعی هم از محیط کار خود(مانند توده‌ایهای غیر نظامی در حوزه‌ها)، نظرات مردم، استباط‌های اجتماعی خود داشتند در این حوزه‌ها طرح می‌کردند۰ نه دفتر رمزی در کار بود و نه تمرکز تشکیلات مخفی نظامی‌های یک پادگان و یا یک واحد و یا تقسیم آنها به رشته‌های نظامی که در آن تخصص داشتند و یا در آن خدمت می‌کردند۰ حتی نظامیانی نظیر افضلی، کبیری و عطاریان به این دلیل که در موقعیت حساس کار و خدمت می‌کردند و امکان تشکیل حوزه حزبی برای آنها وجود نداشت، ارتباط با آنها فردی بود۰ همین وضع در برخی شهرستان‌ها نیز وجود داشت۰ حتی نظامی‌ها را بعنوان مسئول حوزه (به مفهوم رابط با تشکیلات و یا رهبری حزب) تعیین نکرده بودند و همان کادرهائی که در سازمان نوید بودند و بعنوان رابطین این حوزه‌ها تعیین شدند۰ از آنجا رحمان هاتفی و دیگران به کارها و امور دیگر حزبی مشغول شده بودند، عمده ارتباط های جدید برای سازماندهی به آقای مهدی پرتوی واگذار می‌شد و او هم ارتباط با نظامی‌ها را بین کادرهائی که حلقه تشکیلاتی خود در دوران قبل از انقلاب در سازمان نوید داشت واگذار می‌کرد۰ البته چند تنی هم از حلقه‌های دیگر سازمان نوید برای همین کار در اختیار وی گذاشته شده بود۰ حتی در این بخش، همه حلقه‌های نوید در دوران پیش از انقلاب به تشکیلات آقای مهدی پرتوی وصل نشد، که شرح آن را ضروری نمی‌دانیم۰ اینکه در جریان بازسازی تشکیلاتی حزب که طرح آن از فروردین ۶۱ به اجرا گذاشته شد و رحمان هاتفی آن را برعهده گرفته بود چه تغییراتی در مجموعه تشکیلات و از جمله حوزه‌های نظامیان هوادار حزب قراربود داده شود و حتی عده‌ای از آنها تا تماس‌های بعدی و فردی از شرکت در حوزه‌ها معاف شوند و۰۰۰ نیز موضوع بحث نیست۰ در اینجا فقط این توضیح در برابر پرسش‌هائی که در باره سازمان نظامی حزب می‌شود ضرورت داشت۰ مسئله‌ای که تاکنون چند بار نیز بصورت پراکنده در راه‌توده مطرح شده بود۰ از جمله در ارتباط با همکاری سرهنگ کبیری در کنار حجت‌الاسلام ریشهری و حدس و گمان‌هائی که ریشهری نمی‌توانست در باره گرایش‌های توده‌ای و فکری وی نزده باشد و قرار هم نبود که کبیری با ریشهری در باره حزب بحث کند، بلکه امر انقلاب و جنگ و دفاع از کشور باید پیش برده می‌شد که او شایسته‌ترین وظیفه ملی خود را در این عرصه انجام داد و در میدان تیرباران نیز خطاب به اسدالله لاجوردی همین را با شهامت کامل گفت۰ یادش همیشه گرامی‌باد۰ همین نکات را حتی کیانوری در مصاحبه‌هائی که بعد از سال ۶۸ و در فرصت‌هائی که بدست آمد با برخی روزنامه‌های داخل کشور مطرح کرد و گفت که نظامی‌ها هم مثل همه مردم ایران درانقلاب سیاسی شده بودند و خیلی طبیعی بود که بخشی از آنها گرایش به سیاست و مشی حزب پیدا کنند و بخواهند به حزب ما بپیوندند۰ ما آنها را در حوزه‌های حزبی مخصوصی که برای آنها تشکیل داده بودیم وصل کردیم۰

بی حیائی برخی سنگر عوض کردگان‌فراتر از گمانی است که بر آنها می‌رفت!

چه کسانی و چرا اتهامات شکنجه‌گران علیه حزب توده ایران را تکرار می‌کنند؟

حزب توده‌ایران هر گاه در صحنه فعالیت علنی و قانونی بوده، با تبلیغات وابستگی به اتحاد شوروی به جنگ آن رفتند و آنگاه که توانستند به آن یورش ببرند، اتهام جاسوسی را هم به این وابستگی اضافه کردند۰

با مخالفان سیاسی، دشمنان و یورش برندگان به حزب توده‌ایران، که پیوسته با خارج کردن آن از صحنه سیاسی کشور مقدمات خیانت به میهن، غارت مردم و سرکوب آزادی‌ها را فراهم ساخته‌اند با زبانی در خور این خیانت باید صحبت کرد، که تاکنون نیز شده و در آینده نیز خواهد شد۰ این درد بیرونی است، اما در دوران اخیر و بویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی خنجری از پشت هم بر پهلوی حزب و توده‌ای ها فرود آمد۰ این خنجر را کسانی به پهلوی توده‌ای‌ها فرو کردند که چند سالی و حتی چند دهه‌ای خود در صفوف حزب توده‌ایران و درکنار توده‌ایها بودند۰ در گذشته‌ها نیز کسانی از صفوف حزب توده‌ایران جدا شدند و به راهی دیگر رفتند، حتی روبروی حزب ایستادند و انتقادات سنگینی را به سیاست، مشی، سازمان، افراد آن و گذشته آن وارد آوردند، اما در مهاجرت اخیر و بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی ماجرا رنگ و بوی زننده دیگری به خود گرفت۰ از درون خود حزب، کسانی همان حرفهائی را تکرار کردند که شکنجه‌گران جمهوری اسلامی و کودتاچی‌های ۲۸ مردادی زیر تازیانه توده‌ایها را می‌خواستند وادار به آن کنند و آن نبود مگر جاسوسی۰ به این ترتیب، بی حیائی جداشدگان از حزب، در مهاجرت ناشی از یورش اواخر سال ۶۱ و اوائل سال ۶۲، از مرزهائی فراتر رفت که بدشواری گمان آن می‌رفت۰

همه توده‌ایها و تمامی وجدان‌های سیاسی– از هر گروه و سازمان سیاسی– بخاطر دارند که بهانه یورش به حزب توده‌ایران "جاسوسی برای اتحاد شوروی" عنوان شد۰ آنها که نمی‌توانستند بگویند با انقلاب مخالفند، با بخشی از نظرات اقتصادی و اجتماعی آیت‌الله خمینی و با آزادی‌ها مخالفند، مانند همه موارد مشابه جهانی، برای رسیدن به دروازه‌های گشوده خیانت به منافع ملی و غارت کشور، از این روزنه عبور کردند۰

سخن با آنها که می‌خواستند به این دروازه برسند، سخنی است چنان در خور، که یک ملت باید به آن بدهد، که می‌دهد، اما با آنکه خنجر را از پشت به پهلو فرو کرده‌است چگونه باید سخن گفت؟

به آنکه، سخن اسدالله لاجوردی، حسین شریعتمداری، سعید امامی، حاج‌حبیب‌الله عسگراولادی، اسدالله بادامچیان، علی‌اکبر پرورش، مصباح یزدی، هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام ریشهری، علی فلاحیان و دیگران و دیگران را تکرار کرده و کیانوری و حزب توده‌ایران را متهم به جاسوسی می‌کند با چه زبانی باید سخن گفت؟

ماجرا و داستان سرائی انتقال اطلاعات مربوط به یک هواپیمای شکاری بمب‌افکن امریکائی با نام "اف۰ ۱۴" که گویا کیانوری بدست آورده و در اختیار شوروی گذاشته نمونه و شاید برجسته‌ترین نمونه‌أی باشد که بعنوان جاسوسی حزب توده‌ایران و کیانوری برای اتحاد شوروی مطرح می‌شود۰ این را در ابتدای یورش برندگان به حزب توده‌ایران مطرح کردند و بعدها که از روزنه یورش به حزب عبور کردند و برگرده انقلاب سوار شدند دیگر در باره این اتهام نیز چیزی نگفتند زیرا اساس و پایه نداشت و صرفا یک ادعا بود۰ پس از افتادن آب‌ها از آسیاب و پایان شکنجه‌ها و فیلم برداری از رهبران حزب توده‌ایران در زندان اوین و حسینیه آن، بتدریج حتی این امکان را دادند تا در برابر این اتهام کیانوری نیز اگر حرفی دارد، فارغ از شکنجه بگوید۰ او در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی، همین اتهام را با صراحت کامل مطرح و رد کرد و به زبانی که ممکن بود، گفت آنچه را واقعیت داشت۰ او گفت که افسانه "اف۱۴۰" اولا جاسوسی نبود و اصلا دنبال نشد و نیمه کاره رها شد۰ اما آنها که از پشت خنجر به پهلوی حزب فرو کرده و می‌کنند همان سخنان زیر شکنجه را مبنا قرار داده و کاسه داغ تر از آش شده‌اند۰ از این فراتر، به دوران پیش از انقلاب بازگشته و افسانه‌هائی را از آن دوران در ذهن خود می‌پرورانند، که احتمالا انگیزه آن باید جلب آغوش امریکا باشد، حال به هر قیمتی! بویژه آنکه خواب بازگشت رژیم سلطنتی را هم دیده باشند۰

یکبار دیگر، برای آنها که در پی حقیقت تاریخی هستند، به نقل از مصاحبه نورالدین کیانوری با روزنامه جمهوری اسلامی، که در ۱۴ قسمت و در سال ۱۳۷۱ در این روزنامه منتشر شد و راه‌توده نیز در شماره اسفند ۱۳۷۱ خود خلاصه‌أی از آن را منتشر کرد، بخش‌هائی را گزین و تنظیم کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید۰

مصاحبه نورالدین کیانوری با روزنامه جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۱

نه ما جاسوس بودیم و نه افضلی

_ دلائل شکست و فروپاشی؟

کشورهای سوسیالیستی حلقه بسته‌ای از نظر اطلاعات ایجاد کردند۰ شاید فکر می‌کردند، اگر کمتر اطلاعات بدهند، کمتر ضربه می‌خورند۰ لذا بر اساس همان فکر نتوانستند یک روال منطقی و عادی را در خبردهی و پوشش خبری ایجاد کنند۰ من در واقع ۷۸ سال دارم و چهار زبان خارجی می‌دانم ، فارسی را هم اگر حساب کنید می‌شود پنج زبان۰ آلمانی، روسی، فرانسه و انگلیسی۰ البته انگلیسی را نمی‌توانم تکلم کنم، ولی می‌خوانم و می‌فهمم، این زبان را در زندان یاد گرفته‌ام۰ در این خانه با همسرم زندگی می‌کنم، غیر از مطالعه و گوش دادن به اخبار رادیوها، غروب‌ها کمی تلویزیون هم نگاه می‌کنم، بخصوص بعضی از برنامه‌های کودکان را که با مزه است۰برنامه‌های تلویزیون آنقدر توخالی است، که واقعاً وقت تلف کردن است۰

– در باره کتاب خاطرات

نگارش خاطرات من چند ماه بیشتر به طول نیانجامید۰بخشی از این خاطرات متعلق به زمان حال است، یعنی تا سال ۱۳۶۱ که ما به زندان افتادیم۰ بعد از این سال خاطراتی هست که بعد از مرگ من منتشر خواهد شد۰

کیانوری: کتابهایی در اختیار ما بوده، که این کتابها را افراد مختلف درباره تاریخ کمونیسم در ایران و حزب توده و فعالیت و عملکرد آن نوشته‌اند۰ اینقدر این انتقادات نسبت به حزب کمونیست و حزب توده ایران خصمانه و با دروغ و توهین و ابهام توام شده، که «اشتباهات اصلی ما » در آن گم شده است۰ ما نمی‌گوئیم اشتباه نکرده‌ایم، آن کسی که کار کرده حتماً اشتباه هم می‌کند، ما هم اشتباهاتمان را قبول کرده‌ایم و هم با تفصیل دلایل آن را تشریح کرده‌ایم، ولی اینقدر این خصومت‌ها شدید است، که فکر کردم بالاخره یک پاسخی هم باید به اینها داد۰

– در باره شکست کمونیسم؟

کیانوری: کمونیسم، آنطورها که شما می‌گوئید در دنیا شکست نخورده است۰ ببینید این یکی از اشتباهات مطبوعات ما است،که عین امپریالیسم تبلیغ می‌کنند و از فروپاشی کمونیسم دم می‌زنند۰ در صورتی که چین، ویتنام، جمهوری دمکراتیک خلق کره، کوبا و احزاب کمونیست دنیا به همان قوت خود باقی هستند۰

– یعنی شما پرونده کمونیست را بسته تلقی نمی‌کنید؟!

کیانوری: من این (حوادث شوروی و بلوک شرق) را یکی از شکست‌های تاریخی کمونیسم می‌دانم، مثل شکست‌هایی که چندین بار در تاریخ

خورده است و باز جان گرفته چون ریشه کمونیسم در مبارزه توده‌های زحمتکش در مبارزه با سرمایه‌داری است.

من مطلبی را از "پل سوئزی" برای شما می‌خوانم. او از دانشمندان بزرگ کمونیسم است:«در مورد اینکه ایده سوسیالیسم عمرش بسر آمده،من فکر می‌کنم که این نظر و نظریه‌ها به هیچ وجه درست نیست. سوسیالیسم و ایده سوسیالیسم در برابر سرمایه‌داری سر برآورده و ایده‌های سوسیالیستی در اساس، نفی سرمایه‌داری است. اگر چه انقلاب روسیه مستقر و موفق نشد، ولی این مرگ سوسیالیسم نیست.» او در ادامه می‌گوید: «مسئله اساسی سوسیالیسم مالکیت عمومی بر ارگان‌های عمده اقتصادی ، برنامه‌ریزی کلی ولی بطور خیلی متمرکز، انعطاف پذیری و استفاده خلاق از بازارهای کنترل شده است، که اینها آینده بشریت است»

– فرض کنیم این حرف درست باشد. تا جایی که ما در ذهنمان جستجو می‌کنیم شما را بعنوان یک چهره شاخص سیاسی کمونیسم و حزب توده ایران می‌شناسیم و مرحوم احسان طبری را بعنوان تئوریسینی بزرگ. من می‌خواهم ببینم وقتی ایشان پرونده سوسیالیسم را بسته تلقی می‌کند، شما نظرتان نسبت به این متحد سابقتان چیست؟

کیانوری: من عقیده ندارم، که احسان‌طبری ، به آنچه که بعد از سال ۶۱ نوشته و گفته اعتقاد داشته است.

– درباره این جمله بسیار مهم و بزرگ طبری،که در" کژ راهه"چاپ شده است چه می‌گوئید:«مارکسیسم اشتباه است،کجراهه است»

کیانوری: این حرف خیلی بزرگی است وبه همین علت خیلی هم چرند است! چون حرف‌های بزرگ حتماً لازم نیست درست باشد.هر حرف بزرگی را هر کسی می‌تواند بزند، سرمایه‌داری جهانی هم هر روز این عبارت را تکرار می‌کند، که "مارکسیسم چرند است"، ولی مارکسیسم یک دنیا را تغییر داده است.

– درباره جاسوسی و ارتباط ناخدا افضلی با روس‌ها ؟

کیانوری: درباره ارتباط ناخدا افضلی فرمانده وقت نیروی دریایی ایران با شوروی‌ها که به جرم توده‌ای بودن اعدام شد، این یک دروغ است. او هیچ وقت رابطه‌ای با شوروی نداشته است. رابطه او با حزب بوده و حزب هم از او هیچگونه اطلاعی نگرفته، که بخواهد به شوروی‌ها بدهد.

– شما تا پیش از ممنوع شدن فعالیت حزب پیوسته می‌گفتید حزب پیرو خط امام است.

کیانوری: نگفتیم که در خط امام هستیم. ما همیشه گفته‌ایم، که در بخشی از خط امام هستیم؛ به ویژه در مسائل اجتماعی و اقتصادی از آنچه امام می‌گوید پیروی می‌کنیم. جمهوری اسلامی بر چهار پایه استوار است، که در یک شعار خلاصه می‌شود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی.

آزادی آن معلوم است ،یعنی آزادی مردم برای نشر افکار، استقلال هم معلوم است، جمهوری هم دو پایه دارد، یکی پایه مذهبی و ایدئولوژیک ویکی پایه ناشی از آن، یعنی عدالت اجتماعی . ما می‌گفتیم که، در مسائل اجتماعی و اقتصادی، در خط امام هستیم، ما نگفتیم که مسلمان هستیم و به جمهوری اسلامی اعتقاد داریم. با کمال تاسف امروز می‌بینیم، که یک پایه آن (جمهوری اسلامی) همچنان به قوت خود باقی مانده و پایه‌های دیگر تضعیف شده است، یعنی چه؟ یعنی آنچه تشدید شده است همان پایه اسلامی است، که تغییری هم نکرده است. پایه ضد امپریالیستی نظام تا حدودی باقی مانده، ولی به جایی رسیده است که عربستان سعودی می‌شود بال دوم اسلام، حالا اسلام با آن بال دوم، که عربستان باشد دارد بال بال می‌زند.

– امام نظرشان این بود که مارکسیسم به پایان رسیده و این را در نامه به گرباچف هم تذکر دادند.

کیانوری: آنچه که من عقیده دارم این است که ارزیابی امام از این که مارکسیسم به انتهای خط رسیده است، یک ارزیابی دقیق نبوده است. باید گفت که مارکسیسم به نتیجه‌اش نرسیده، این درست نیست که بگوییم به انتهای خط رسیده است. مارکسیسم چه می‌گوید؟ مارکسیسم خیلی ساده می‌گوید «مبارزه کار با سرمایه » تا دنیا هست، مبارزه کار با سرمایه هست و این تا آخر دنیا وجود دارد. از سه اصل مارکسیسم یکی از آنها اصل فلسفی است که بر پایه مادی دور می‌زند.

– مردم بجای اصل ماده‌گرائی فلسفه مارکسیسم به مذهب روی آورده‌اند.

کیانوری: اصولاً اگر به دنیا نگاه کنید می‌بینید که گرایش به مذهب و افراد اجرا کننده مراسم مذهبی کم هم شده است. شما ببینید، الان از لحاظ اقتصادی دنیا دو قطبی است، یا "کاپیتالیسم" و یا "سوسیالیسم" است؛ فقط از لحاظ سیاسی– اقتصادی نه از لحاظ ایدئولوژی. اینکه شما بگوئید سوسیالیسم یعنی مارکسیسم و مارکسیسم یعنی بی دینی درست نیست. سوسیالیسم یعنی مبارزه با سرمایه‌داری و در اینجا مسئله مذهب اصلاً مطرح نیست. البته، همزیستی با مذهب همیشه بوده است، بجز موارد زیاده‌روی‌های بی‌ربطی که در دوران استالین شد.

اصلاً در برنامه حزب کمونیست مارکس مبارزه با مذهب وجود ندارد! ما با مذهب مبارزه نداریم! ما با سرمایه‌داری مبارزه داریم، همیشه اعتقادات مذهبی هر کسی در قلب خودش است.

– اشتباهات حزب و پیروی از اتحاد شوروی؟

کیانوری: ما در سیاست‌های خودمان در موارد گوناگون اشتباه کردیم، که از جمله آنها تائید اشغال افغانستان است. اشغال نظامی افغانستان اصلاً قابل توجیه نیست. حزب کمونیست اتحادشوروی و بقیه هم این را پذیرفتند که اشغال افغانستان اشتباه عمیق برژنف بوده است. آندروپف مخالف فرستادن ارتش به افغانستان بود. خود گارباچف هم در اوایل گفته بود که در موقع تصمیم به این کار، آندروپف که رئیس" کا.گ.ب" بود، با اطلاعاتی که داشته مخالف فرستادن نیرو به افغانستان بوده است.

خط همیشگی ما عبارت از دوچیز است، مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای توده زحمتکش. این خط در دوران‌های مختلف رنگهای مختلف گرفت. در دوران جنگ دوم جهانی، امپریالیسم حاکم بر ایران انگلستان بود ولی انگلستان بعنوان متفق شوروی علیه نازی‌ها می‌جنگید، ما خطر نازی‌ها را بعنوان بزرگترین خطر دنیا می‌دانستیم.به این ترتیب ما در این دوران پر تلاطم، سیاستهایی اتخاذ کردیم که این سیاست‌ها گاه اشتباه بوده و اشتباهات بزرگی هم بوده است و خیلی به خود ما و حزب ما ضرر زده است. *اشتباهاتی* هم کرده‌ایم که بعضی از اشتباهات اصلاً مال شوروی‌ها بوده است و شوروی به ما تحمیل کرد. اعتقاد ما به درستی راه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، واقعاً می‌توان گفت یک اعتقاد مذهبی بود. جوان بودیم، هنوز تجربه خودمان کم بود.

– حزب توده بدنبال سراب بود.

کیانوری: نگوئید سراب، ما راه درست را نشان دادیم، هر چه روحیه ضد سرمایه‌داری در کشور هست، بخاطر فعالیتهای مثبت حزب توده ایران است! الان، اگر اتحادیه‌های کارگری مستقل و آزاد باشند، می‌بینید که کارگران چه بلایی بر سر سرمایه‌داران و میلیاردرها خواهند آورد. این تجربه را از حزب توده یاد گرفتند و هنوز درون آنها هست.

شما می‌خواهید یک چیز تاریخی را، که واضح است از لحاظ نقش کمونیست در شوروی گذشته منکر شوید. البته کمونیستها دراین دوران طولانی،فراز و نشیب های زیادی داشته‌اند و اشتباهات بزرگی هم کرده‌اند، اما خدمات بزرگی هم انجام داده‌اند، ولی هیچ وقت خیانت نکرده‌اند! خیانت یک کار آگاهانه است. در این زمینه ما هم اشتباه کردیم .اشتباهات خیلی بزرگ، خود من اشتباهات خیلی بزرگ داشته‌ام، بدون هیچ کم و کاستی که بخواهم بپوشانم.

– مثلا نسبت دکتر مصدق و ملی شدن نفت و پیش از کودتای ۲۸ !

کیانوری: ما به جبهه ملی که گرداننده سیاست بود نگاه می‌کردیم. اکثریت مردم ایران آنچنان در جریان سیاست نبودند، در تهران اقلیتی از مردم طرفدار آقای کاشانی یعنی دنبال مذهبیون بودند و قسمتی هم دنبال ملیون می‌رفتند. مردم فعال در صحنه مبارزه کم بودند. طرفداران آقای کاشانی هم رفتند به طرف سازش با شاه.

– شما هر چه می‌خواهید بگوئید، ولی سندی وجود دارد که نشان می‌دهد در ۲۵ مرداد، آقای کاشانی در مورد خطر یک کودتا به مصدق هشدار داده بود.

کیانوری: این نامه دروغ و ساختگی است و به خط پسر ایشان است. یک کتاب دراین باره منتشر شده است. یکی از طرفداران ملیون کتابی نوشته، با دلایل و با اقرار پسر آقای کاشانی که قبول کرده، این نامه ساختگی است و آنرا منتشر کرده است. این نامه‌أی که شما می‌گوئید بعدا نوشته شده است و به خط پسر ایشان بوده و به همین دلیل است، که بعداً خیلی کم از آن استفاده شده است.

حزب توده ایران موفق به انجام وظائف در مقابل تاریخ بوده است! البته اشتباهات خودش را هم پذیرفته است. اشتباهات ریز و درشت فراوانی داشته است.

– حتی در شرایط وجود آزادیها هم حزب توده نمی‌توان مردم را جلب کند.

کیانوری: تاریخ چنین چیزی را نشان نمی‌دهد، عین همین حرف را، قبل از اینکه در سال ۱۳۵۷ حزب توده به ایران برگردد تاریخ نویسانی مثل شما می‌گفتند. عین همین را می‌گفتند، که حزب توده با آنچه که کرده محال است درایران اصلاً بتواند نفوذ کند؛ ولی دیدیم باز هم شد بزرگترین حزب ایران . بله ، بزرگترین حزب ایران.

– شوروی از عراق در جنگ با ایران حمایت کرد و شما هم از سیاست شوروی حمایت کردید.

کیانوری: دفاع حق طبیعی هر کشوری است و به عقیده من جمهوری اسلامی ایران در ابتدا یک جنگ حق را دنبال کرد چون مورد تجاوز قرار گرفته بود. ولی این بحث مطرح است که چه وقت باید جنگ را ختم کنیم . اینجا حساب استراتژی و تاکتیک بزرگی است، حساب عاقبت جنگ مطرح است . به نظر من، جمهوری اسلامی به جایی رسید که دشمن به زانو در آمد (فتح خرمشهر) و حاضر به تسلیم شد. البته نه تسلیم کامل، بلکه حاضر شد پیشنهاد متارکه جنگ و حل مسائل مورد اختلاف را از راه صلح بپذیرد. به عقیده من در اینجا آتش بس باید داده می‌شد، یعنی خاتمه درگیری و حل مسائل از طریق مذاکره . امپریالیسم آمریکا می‌دانست و نمی‌گذاشت ایران پیروز شود و نیروی آن را هم دارد، حتی اگر لازم شود جنگ را شروع کند، همانطور که کرد، امپریالیسم آمریکا که گرداننده این جنگ بود، هم نیروی خودش را می‌دانست و هم نیروی جمهوری اسلامی ایران و هم امکانات خودش و طرفدارانش را .

دولت جمهوری اسلامی اعلام کرد راه قدس از کربلا می‌گذرد، یعنی ما تمام عراق را می‌خواهیم و می‌خواهیم عراق را بگیریم و از عراق برویم اسرائیل و حکومت اسرائیل را سرنگون کنیم . شعار "راه قدس از کربلا می‌گذرد"، شعار آن روز جمهوری اسلامی ایران بود و این چیزی نبود که دنیا آن را بپذیرد.

– در باره جاسوسی چه می‌گوید:

کیانوری: خیر، ما برای مسکو و اتحاد جماهیر شوروی جاسوسی نکردیم، این فقط ادعا است. جاسوسی وقتی است که ما در ایران یک خبری از امکانات نظامی، اقتصادی و فنی جمهوری اسلامی ایران را به شوروی بدهیم، که باعث تضعیف قوای نظامی، سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بشود.

اطلاعاتی که ما به شوروی دادیم هیچگونه مخفی نبوده است، مثل نقشه ساختمان جنگنده‌های "اف. ۱۴" آمریکائی و این تنها اطلاعاتی است که ما به شوروی داده‌ایم. فقط همین و آنهم ناقص، چون در اواسط کار شوروی به ما گفت که در جنگ سوریه و اسرائیل سوری‌ها یک هواپیمای "اف. ۱۴" را ساقط کرده‌اند و آنها از این طریق به اطلاعات مورد نیاز دست پیدا کرده‌اند. این کاری بود که ما کردیم و این به هیچ وجه جاسوسی نیست! این اطلاعات در اختیار آمریکا ، عراق ، آسرائیل و تمام دشمنان شوروی بوده است. می‌خواهید به هر حقوقدان بین‌المللی بیطرف مراجعه کنید. ما این را جاسوسی نمی‌دانیم و به این ترتیب اطلاعی که ما داده‌ایم، در این چارچوب بوده است، البته آنها اطلاعاتی هم درباره اوضاع ایران از ما خواستند. آنها نظر و تحلیل ما را درباره اوضاع ایران می‌خواستند، آخرین نظری که من برای شوروی‌ها فرستادم، درست قبل از دستگیری بود و متن آن مفصل است. در آن نامه من به آنها گفتم که اوضاع در اینجا دارد تیره می‌شود و ممکن است یک برخورد شدید بین نیروهای طرفدار آمریکا و نیروهای واقعی طرفدار امام صورت بگیرد و حزب توده در این برخورد،

مسلماً تمام امکانات خود را صرف پشتیبانی از نیروهای خط امام خواهد کرد . این آخرین نظری است که من از اوضاع ایران دادم ، اطلاعاتی، که آنها می‌خواستند درهمین حدود بود. تحلیل اینکه عملیات دشمن چگونه است؟ مخالفین چگونه عمل می‌کنند؟ چطور توطئه می‌کنند و خود جمهوری اسلامی سیاستش در چه جهتی است؟ اینها هیچ کدامشان جنبه صدمه زدن به ایران را نداشت و این را شوروی‌ها از تمام دوستانشان در دنیا می‌خواهند تا سیاستشان را تنظیم کنند. آنها حساب این را می‌کنندکه اطلاعات سفارتشان در ایران خیلی محدود است. آنها نمی‌خواهند درسیاستشان فقط روی گفته‌های مامورین سفارتشان تکیه کنند، بلکه روی اینکه دوستانشان هم درآنجا چه می‌بینند حساب می‌کنند.

– اما شما در دادگاه قبول کردید که برای کا.گ.ب جاسوسی کرده‌اید!

کیانوری: هرطوری می‌خواهید بگوئید، من در محاکمه هم همین را گفتم. بروید یک نظر سنجی بین حقوقدانان بکنید، ببینید این کارهایی که من گفتم جاسوسی بوده یا نه ، من که اسم اینها را جاسوسی نمی‌گذارم !

ما اصلاً ارتباطی با "کا۰ گ۰ ب" نداشتیم ! مـن گفتـم، کـه حزب توده خطاها و اشتباهاتی نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران داشته و حال هم اقرار می‌کنم۰ مثلاً وقتی امام گفتند که افسـران نباید جزو احزاب باشند ما از آن تخطی کردیم و افسران را جـزو حـزب کردیم که کار خلافی است۰ درباره سازمان مخفی‌ای که ما داشتیم هم در هیچ جای قانون اساسی گفتـه نشـده کـه یـک تشـکیلات سیاسـی نمی‌تواند یک سازمان مخفی داشته باشد۰ من این بحث را دوباره تکرار می‌کنم، که حزب توده ایران محاکمه شـد ولـی ایـن محاکمـه در چـه چارچوبی انجام گرفت؟ من نمی‌گویم حزب توده ایران خلافـی نداشـته است، خلاف داشته است که من نمونه‌اش را گفتم، حالا شما اسـمش را هر چه می‌خواهیـد بگذاریـد، مـا خـلاف قـانون کـار می‌کرده‌ایـم ولـی محکومیت در چه چارچوبی است و محکومیت آن چه حدی است؟ مـن روی این بحث دارم۰

– حزب شما اسلحه پنهان کرده بود!

کیانوری: ما بطور کلی از اینکه اوضاع ایران عوض شـود و کودتـایی روی دهد می‌ترسیدیم ، اطمینان نداشتیم کـه اوضـاع در ایـران تثبیـت شده باشد۰ این تشکیلات را (سازمان مخفی) حفظ کردیم تـا اطمینـان کافی حاصل شود، که کسـی قصـد نـدارد بـه حـزب ضربـه بزنـد۰ مـا می‌بایست تشکیلات خود را حفظ می‌کردیم، که اگر ضربـه‌ای از طـرف امریکائی‌ها و یا ضد انقلاب به ما وارد شد بتوانیم سران حـزب را حفـظ کنیم۰ ما برای اینکه بتوانیم مخفی شویم، حسـاب ایـن را داشـتیم کـه بهترین مخفیگاه خانه نظامیان بود۰ ما سابقه این کار داشتیم و اصولاً ما یک سازمان مخفی محدود داشتیم، این سازمان مخفی مگـر چـه قـدر بود؟ در مجموع سیصد تا سیصد وپنجاه عضو داشته و تمام افسرانی کـه در حزب توده بودند از صد نفر کمتر می‌شـوند و تمـام سـلاحی کـه مـا داشتیم صد تا تفنگ بود و دو تا تیربار۰ ما نرفتیم با افسـران عالی‌رتبـه تماس بگیریم، آنها خودشـان شـخصاً بـه حـزب آمدنـد۰ هیچکـدام از افسران عالی‌رتبه‌ای که در تشکیلات نظامی حزب بودند، اینها را حـزب نرفته بود پیدا کند. تقریباً همه آنها در جوانی سابقه حزب توده داشـتند و خودشان آمدند و تقاضای عضویت در حزب توده را کردند۰

ستیز کهنه در کتاب نو

۱– کتاب "شورشیان آرمانخواه" تحقیـق نیسـت، بلکـه تبلیـغ علیـه حـزب توده‌ایران و ستیز با سیاست آن در ابتدای پیروزی انقلاب است!

۲– این همه ستایش از عملیات ترور و تائید ماجراجوئی‌هـای سـازمان‌های کوچک اما پرادعا در ابتدای انقلاب چـرا و بـا چـه انگـیزه‌ای در جمـهوری اسلامی چاپ و تبلیغ می‌شود؟

کتاب "شورشیان آرمانخواه"، هیچ چیز بیش از ستیز کهنه و شناخته شده بـا حزب توده‌ایران در گذشته‌های دور و نزدیک ندارد؛ تنها ابتکار "مازیاربهروز" در ستیز با حزب توده‌ایران ضمیمه شدن سوژه‌های جدیدی بـه مقتضـای انقلاب ۵۷ است۰ کار یک محقق، حتی اگر برای پایان‌نامه تحصیلـی هـم باشد، حفظ بی‌طرفی و جمع آوری اسناد و ارائه آنها به خواننده برای نتیجه گیری است۰ اما آقای مازیار بهروز از همان خط اول کمر به نابودی نفوذ و نقش حزب توده‌ایران بسته و در جای جای کتابش این موضعگیری راحفظ کرده‌است۰ گوئی گزارشی برای تنظیم کار تبلیغاتی علیه حـزب توده‌ایـران تهیه کرده‌است۰ یقین می‌توان داشت که در صورت سـقوط حکومـت و یـا تشکیل حکومتی دیگر در ایران، این ستیز بسیار پررنگ‌تـر و بـا برشـماری تمام ضعف‌های جمـهوری اسـلامی و نسـبت دادن همـه آنـها بـه حـزب توده‌ایران ادامه خواهد یافت۰ بهرحال، ایشان می‌خواسته کتـاب خـود را در ایران منتشر کند و به همین دلیل خیلی چیزهـا را کـه می‌خواسـته بگویـد، نگفته و برای جلد بعد از سقوط جمهوری اسلامی گذاشته‌است! فعـلا و در این جلد، ستایش از سازمان‌های کوچک و چپ رو و ماجراجو و علم کـردن آنها در برابر حزب توده‌ایران و ستایش از موقعیت و سیاست‌های آنـها چـه در دوران قبل ازانقلاب و چه بعد از انقلاب آنها مطرح است۰ کتاب او، کـه هر کس با انقلاب ایران، جامعه ایران، نقش مذهب و جنبش چپ در دهـه ۴۰ و۵۰ ایران آشنائی مختصری داشته باشـد، بـه آسـانی از کـم اطلاعـی ایشان و بویژه دورذهنی او از وقایع و حقایق جامعه (که سن و سال و عدم حضور در صحنه می‌تواند نقش جدی در آن داشته باشد) سـر در مـی‌آورد۰ کم اطلاعی توام با گرایش به ستایش چپ‌روی و ماجراجوئی و مخالفت نه چندان پنهان با انقلاب بهمن۰ آنجا که وی ستایش آمیز و غلو آمیز از توان سازمان‌های چریکی وقت یـاد می‌کنـد و از دسـت دادن فرصـت بدسـت گیری رهبری انقلاب و یا۰۰۰

از این کتاب نقل قول‌هائی را، بعنـوان مشـتی از نمونـه خـروار می‌آوریـم۰ متاسفانه جلوگیری از انتشار کتاب‌ها و تحلیل‌هائی روشنگر واقعیت مربـوط به جنبش چپ و بویژه نقش حزب توده‌ایران در سال‌های انقلاب، می‌توانـد انتشار این نوع کتاب‌هائی را دست مایه دانش و آگاهی نسل جوان از وقایع گذشته کند۰ اگر تلاشی بـرای پاسخ بـه ایـن نـوع تحقیقـات و کتاب‌هـا ضرورت یابد، نه روشن کردن ذهن امثال آقای بهروز، بلکـه عمدتـا بـرای روشن کردن ذهن نسـل جـوان کشـور اسـت۰ انتقـال و انتشـار احتمـالی کوشش‌های اخیر آقـای قلیچ‌خـانی و نشـریات "آرش" و "راه‌آزادی" کـه در تکمیل مقالات آقای امیرخسروی در روزنامه اطلاعات تهیه شده در داخـل کشور دور از انتظار نیست و باید چاره‌ای همـه جانبـه‌تر بـرای ایـن کـارزار تحریف تاریخ و واقعیات کرد۰

به نمونه‌هائی از کتاب "شورشیان آرمانخواه" باز گردیم:

نفوذ سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس در حزب توده‌ایران!

۱–عامل مهم دیگری که می‌توان دراین جا مورد اسـتناد قـرار داد، امـا بـه صورت یک احتمال قـوی مطـرح اسـت، نفـوذ سـیا و ام۰آی–۶ و نـیروی امنیتی ایران(در رهبری حزب‌توده‌ایران!) است۰۰۰ به عقیده گازیوروسکی، سیا در دوره کودتا(۲۸مرداد) در سطح بسیار بالای حزب توده نفوذ کرده بود و برادران لنکرانی در واقع عامل ام۰آی–۶ بودند۰(راه‌توده: همیـن کشـف جعلی به نوع دیگری از سوی آقایان امیرخسروی و آذرنـور مطـرح شـده و یکبار دیگـر نشـریه راه‌آزادی نـیز اخـیرا بـه قلـم حمیداحمـدی آن تکـرار کرده‌است۰ گوئی یک دفتر را همـه جلـوی خـود گذاشـته و یـا جلویشـان گذاشته شده و همه از روی آن رج می‌زنند!)

ستایش ماجراجوئی‌های چریکی

نسلی که مبارزه مسلحانه را شروع کرد به راستی نظام را تکان داد و نسـل قدیم‌تر را شـگفت زده کـرد۰۰۰ گـزارش شـده کـه او(شـاه) در گفتگـوی

خصوصی با وزیر درباش گفته« عزم و اراده آن ها در نبرد اصلا باورکردنی نیست۰۰۰» این حمله –"سیاهکل"– سرآغاز هشت سال مبارزه مسلحانه بی‌امام و تشکیل نهائی سازمان فدائیان شد و جنبش نوین کمونیستی ایران را پی‌ریزی کرد۰۰۰ قهرمانیگری انقلابی پیشآهنگ مسلح خاطرات بزدلی حزب توده را می‌زدود۰۰۰ فدائیان در دوران حمید اشرف، با اعتماد به نفسی که مختص آن نسل در ایران بود، هرحمله را با دقت و وسواس تدارک می‌دیدند و اجرا می‌کردند۰ بانک‌های رژیم شاه و سران عمده سیاسی و نظامی آماج‌های اصلی بودند۰

جزنی بله، حزب نه!

از نظر جزنی از آنجا که شاه در حکومت فرمانروای مطلق و آشکارترین نماد سرکوب حکومتی شده، شعار "سرنگون باد دیکتاتوری شاه" بهترین وسیله برای بسیج مخالفان است۰ تشابه شعار پیشنهادی جزنی و شعاری که حزب توده اختیار کرد سبب بروز مناقشه شد۰ اما شعارهای حزب توده برای دست دراز کردن به سوی طبقات حاکمه طراحی شده بود۰

هنگامی که روزهای ۲۰–۲۱–۲۲ بهمن ۵۷ رسید، فدائیان در کنار سایر گروه‌های چریکی، در دفاع مسلحانه و توفنده به مردم پیوستند۰ نتایج هشت سال مبارزه مسلحانه ۴۹–۵۷ یک سازمان چریکی شهری چه بود؟ این که فدائیان نتوانستند مهار انقلاب را در دست گیرند و مبارزه مسلحانه به یک جنبش توده‌أی تبدیل نشد و این یک ناکامی در خورد توجه بود۰

داستان ادامه دار: از مازیار بهروز به قلیچ‌خانی، از قلیچ‌خانی به امیرخسروی و از۰۰۰

فکر حذف فیزیکی اعضائی که خیانتکار به نظر می‌رسیدند در اوائل دهه ۱۳۵۰ میان احمدزاده و حمید اشرف موضوعی مورد مناقشه بود۰ پس از مرگ احمدزاده در سال ۵۱ اشرف از خواسته‌های خود تبعیت کرد۰

در رد جزنی

رهبری جدید(سازمان فدائیان) آخرین تلاش خود را کرد تا در برابر گروه منشعب و حزب توده از نظریه مبارزه مسلحانه دفاع کند اما رهبری جدید تنها نظرات جزنی را تکرار می‌کرد که نشانگر رکود آشکار مواضع ایدئولوژیک سازمان بود۰(توجه باید داشت که در صفحات دیگری از همین کتاب جزنی بزرگترین تئوریسین معرفی شده است!)

جزم اندیشی و پذیرش هنجارهای استالینیستی و انعطاف نا پذیری راه را بر درک واقعیت‌های جامعه و مبارزه(در سازمان فدائیان) بست۰ مثلا مدت زیادی طول کشید تا تزهای جزنی مورد پذیرش واقع شود۰(در اینجا پذیرش تزهای جزنی یک جهش مثبت است!)

فرمان آتش به سوی سازمان نوید

سازمان نوید، با کمک گروه منشعب مطالب حزبی را منتشر و توزیع می‌کرد(راه‌توده: مراجعه کنید به سوابق مهدی پرتوی و شکل گیری سازمان نوید که گروه منشعب در آن پناه گرفت اما مازیار بهروز چنان می‌نویسد که گوئی اگر گروه منشعب نبود سازمان نوید هم در پخش نشریه‌اش عاجز بود!) و همزمان با آغاز فروپاشی رژیم شاه دامنه فعالیت خود را گسترش می‌داد(همین تز را آقای حمید احمدی نیز در مقاله اخیرش در راه آزادی عینا تکرار کرده‌است۰ گوئی دستور از یک مرکز صادر شده!) اما مشارکت آن را در برخوردهای مسلحانه نهائی تنها روزنامه کیهان به طور مستقلانه تائید میکند که زیر نفوذ فعالان توده‌ای قرار داشت۰ (این بخش را هم آقای احمدی در نشریه آزادی با شاخ و برگ طرح کرده‌است۰ یعنی در واقع در مقابل آقای مهدی پرتوی آینه محدب گرفته تا تصویر خود را هم در آن ببینند!)

علیه نزدیکی حزب و سازمان

انشعاب فدائیان و پذیرش استراتژی حزب توده از جانب اکثریت پایگاه مارکسیسم را تضعیف کرد، چرا که پشتیبانی محدود طبقه کارگر نیز دچار چند دستگی شد۰

تائید چپ‌روی

حزب در فروردین ۱۳۶۰ از اعلامیه دادستانی کل انقلاب که مقرر می‌داشت کدام احزاب در جمهوری اسلامی ایران حق فعالیت دارند و احزاب را از تحریک به اعتصاب منع می‌کرد پشتیبانی کرد و گفت که اعتصاب و فعالیت‌های عملی ضد انقلابی است و تنها می‌تواند به منافع امریکا در ایران کمک کند۰

بی‌اطلاعی و ادعای تحقیق!

در سال ۱۳۶۵ کنگره ملی حزب توده که در اتحاد شوروی برگزار شد، در برداشت خود از مرحله انقلاب تجدید نظر کرد۰(هیچگاه در مهاجرت اخیر پلنومی در اتحاد شوروی تشکیل نشد و احتمالا منظور از کنگره، همان کنفرانس ملی باید باشد که آن نیز در اتحاد شوروی برگزار نشد!)

تعیین خط مشی، تحت عنوان تحقیق!

نقش حزب توده بین‌سال‌های ۵۷–۶۰ با وجود آن که ادعا می‌کرد حزب طبقه کارگر است، نقش باج دهی به حکومت و تلاش برای رفع و رجوع اختلافات بین حکومت و طبقه کارگر بود۰

آنچه را مازیار بهروز نمی‌داند در ایران همه می‌دانند!

هنگامی که رهبری اسلامی شروع به دو قطبی شدن کرد و جناح لیبرال اسلامی با جناح اصولگراتر به رهبری حزب جمهوری اسلامی در تعارض قرار گرفت، حزب توده به خاطر دیدگاه‌های رادیکال‌تر و ضد امریکائی‌تر جناح دوم، از این جناح طرفداری کرد۰(راه‌توده: نگاهی کوتاه به جدال کنونی درحاکمیت و مرور بسیار مختصر مقالاتی که در روزنامه‌های دوم خردادی منتشر می‌شود و مسائل آن سال‌ها و اخبار پشت پرده را مطرح می‌کنند، کافی است تا فاصله چند ده هزار کیلومتری مازیار بهروز– به فاصله امریکا تا ایران– با واقعیات آن روز و امروز ایران بر ملا شود!)

ادامه بی اطلاعی و تفسیر نویسی بجای تاریخ نویسی!

حزب در واقع می‌کوشید نقش "اپوزیسیون قانونی" را ایفا کند و چنان که عملکردش نشان میداد، حاضر بود هر بهائی را برای آن بپردازد۰ مثلا حزب در از هم گسیختگی گسترده‌ترین سازمان مارکسیستی پس از انقلاب، یعنی فدائیان و انشعاب در حزب دموکرات کردستان و تعدادی سازمان‌های دیگر نقش فعالی داشت۰ پس از خرداد ۱۳۶۰ حزب و اکثریت در سرکوب کسانی که باجمهوری اسلامی مقابله می‌کردند شرکت جستند، راهبردی که بی شک پیامدهای بسیار داشت، که مشخص‌ترینش این بود که وجهه سخت بدست آمده مارکسیسم را در میان مردم خدشه دار کرد۰

غلو و عدم شناخت از سازمان‌ها

رهبری واقعی سازمان پیکار کوچک بود و برای ورود اعضای جدید تلاشی نمی‌کرد ۰ اعضائی که در سمت دهی سیاست‌ها نقش داشتند احتمالا بین ۳۰ تا ۵۰ نفر بودند، گرچه هزاران هوادار وجود داشتند که بخشی از آن‌ها هواداران سابق مجاهدین مسلمان بودند که در زندان یا بیرون از آن مارکسیست شده بودند۰

در ادامه غلو و بی‌اطلاعی

بنا بر یک گزارش(راه‌توده: کدام گزارش و کجا؟ معلوم نیست) در خرداد سال ۱۳۵۹ که سازمان با یک انشعاب بزرگ مواجه شد، کم‌تر از ۱۰۰ عضو اما بیش از نیم میلیون هوادار قابل اعتماد داشت که برای سیاست‌های کلیدی می‌شد به آن اتکاء کرد!

به چه کسی باید تبریک گفت؟

راه‌توده: واقعا این گزارش انقلاب و گزارش نقش چپ در تحولات ایران است؟ شاید عده‌ای متعجب شوند که چرا جمهوری اسلامی نه تنها اجازه انتشار به این کتاب داده، بلکه آقای پرتوی را به ویراستاری آن گمارده، اما هیچ تعجبی ندارد، این کتاب با این محتوا و این نظرات حتما هم باید در ایران منتشر می‌شد و لابد آقای جهانگیر بهروز به فرزند برومندش به چشم احمد کسروی می‌نگرد و به پایان نامه تحصیلی آقازاده بعنوان جلد دوم انقلاب مشروطه! به کدامشان انتشار این اثر را باید تبریک گفت: مازیار بهروز؟ جمهوری اسلامی؟ مهدی‌پرتوی؟ جهانگیر بهروز؟ سازمان‌های چپی که جمهوری اسلامی نام‌آنها را گروهک گذاشته اما ستایش نامه غلو آمیز مازیار بهروز از آنها و ماجراجوئی‌هایشان در سال‌های پس از پیروز انقلاب را تبلیغ هم می‌کند!

نگاهی به رویدادهای ایران

فرامین جدید محسنی اژه‌ای

اخبار مربوط به نخستین جلسه مشترک نماینده قوه قضائیه و هیات نظارت بر مطبوعات، که مورد بحث در حاشیه جلسات مجلس بود اکنون به نگرانی در محافل مطبوعاتی تبدیل شده‌است۰ گفته می‌شود: محسنی اژه‌ای (قاضی دادگاه کرباسچی، شهردار اسبق تهران) که به تازگی از سوی رئیس قوه قضائیه جانشین "ایزدپناه" بعنوان نماینده قوه قضائیه در هیات نظارت بر مطبوعات شده، در اولین جلسه این هیات آشکارا سیاست جدید قوه قضائیه برای کنترل و کاهش تعداد مطبوعات را تشریح کرده‌است۰ این جلسه در دفتر کار وزیر ارشاد اسلامی "مسجد جامعی" و معاون مطبوعاتی وزیر ارشاد و مدیرکل مطبوعات داخلی تشکیل شده است۰ حجت‌الاسلام اژه‌ای که در عین حال قاضی دادگاه ویژه روحانیت نیزهست و در جریان قتل‌های زنجیره‌ای از سوی اکبر گنجی متهم به صدور فتوای قتل پیروز دوانی شده بود، در این جلسه گفته است: « من آمده‌ام تا سیاست جدید نظام را که سخت گیرانه از طرف قوه قضائیه اجرا خواهد شد ابلاغ کنم۰ فعالیت هیات نظارت تاکنون علیه نظام بوده زیرا به تعداد زیادی نشریه و روزنامه اجازه انتشار داده است۰ برخورد و تعطیل این نشریات برای نظام تبعات خارجی و داخلی دارد، بنابراین باید جلوی کار از همینجا گرفته شود۰ از این به بعد هیات نظارت فقط وقتی می‌تواند به کسی مجوز انتشار نشریه بدهد که قوه قضائیه آن را تائید کرده باشد؛ در غیر اینصورت من با گزارش به قوه قضائیه مقدمات برخورد قبل از انتشار نشریه را فراهم خواهم ساخت۰» در این جلسه مسئله پنج هزار متقاضی انتشار نشریه که در انتظار نوبت هستند مطرح شد و اینکه بررسی یک هزار و هفتصد تقاضا تمام شده‌است و موضوع صدور مجوز آنها باید در هیات نظارت طرح شود۰ با آنها که وزارت اطلاعات هم تائیدشان کرده چه باید کرد؟

محسنی اژه‌ای پاسخ می‌دهد: « نظر قوه قضائیه و مخصوصا دادگستری تهران شرط است» به اژه‌ای پاسخ داده می‌شود که « به این ترتیب فقط می‌توان به بولتن‌های داخلی مجوز داد!» اژه‌ای که در زمان علی فلاحیان نماینده دادستانی انقلاب در وزارت اطلاعات وامنیت بوده و از او بعنوان یکی از گردانندگان سازمان غیر علنی و غیر رسمی اطلاعات وامنیت کنونی در جمهوری اسلامی یاد می‌شود می‌گوید:« برای بولتن‌ها هم نباید مجوز صادر کرد، مگر اینکه متقاضیان افراد ارزشی و مورد تائید دادگستری تهران باشند۰»

در پایان این دیدار بحث انگیز که تائید کننده طرح "حذف" است اژه‌ای از هیات نظارت خواست تا همه پرونده‌های متقاضیان نشریات به دادگستری تهران فرستاده شود و هر مورد که توسط آنان تائید شد در هیات مطرح شود!

طرح "حذف" که نخستین گزارش‌های مربوط به آن در پیک منتشر شد با توجه به فشار مجامع بین‌المللی حقوق بشر و پس از آزادی ملی–مذهبی‌ها و حذف نام ایران از لیست نقض حقوق بشر سازمان ملل متحد، به منظور ادامه مقابله با آزادی‌ها تحت پوشش قانون تهیه و به اجرا گذاشته شده‌است۰ بموجب این طرح مدیران و نویسندگان تاثیر گذار مطبوعات با محکومیت‌های قضائی از فعالیت مطبوعاتی محروم خواهند شد تا آن نشریه و روزنامه خود به خود ناچار به تعطیل شود، فعالان سیاسی و بویژه وکلای فعالان سیاسی با محاکمه و محکومیت از صحنه وکالت حذف خواهند شد، ناشران کتاب به محاکمه فراخوانده خواهند شد و انتشار کتاب تحت سانسور و کنترل شدید قرار خواهد گرفت۰ بموجب همین طرح کنترل نمایش فیلم نیز در سراسر ایران آغاز شده و بسیاری از فیلم‌های مغضوب چون در سینماهای بزرگ و مصادره شده اجازه نمایش به آنها داده نخواهد شد، عملا از صحنه خارج می‌شوند۰ در عین حال حوزه علمیه قم و مدرسه حقانی فشارهائی را برای در اختیار گرفتن ممیزی و سانسور کتاب آغاز کرده است۰ این فشار جدید، بدنبال سخنرانی مصباح یزدی در همین زمینه و با راهپیمائی طلاب۰